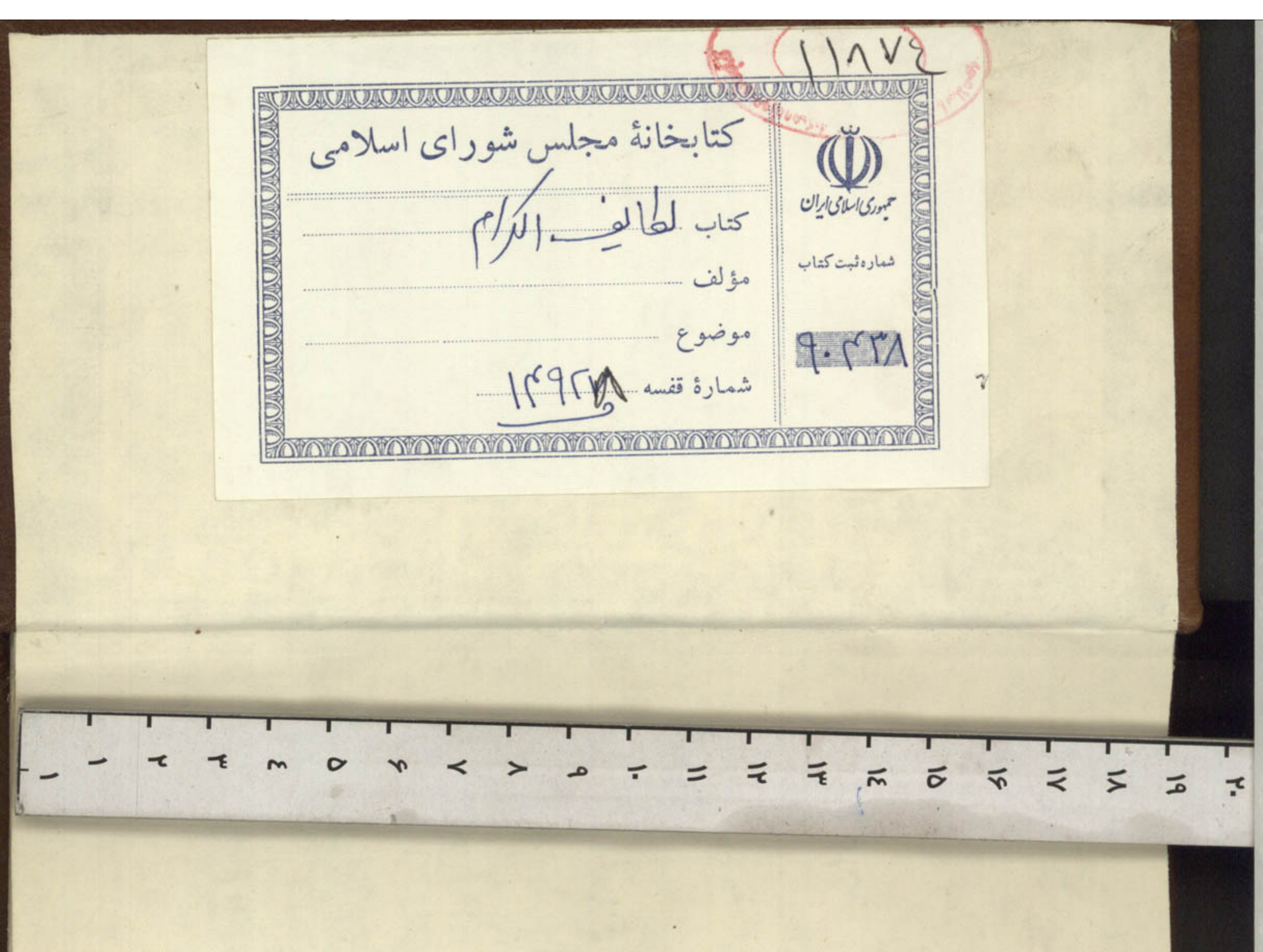
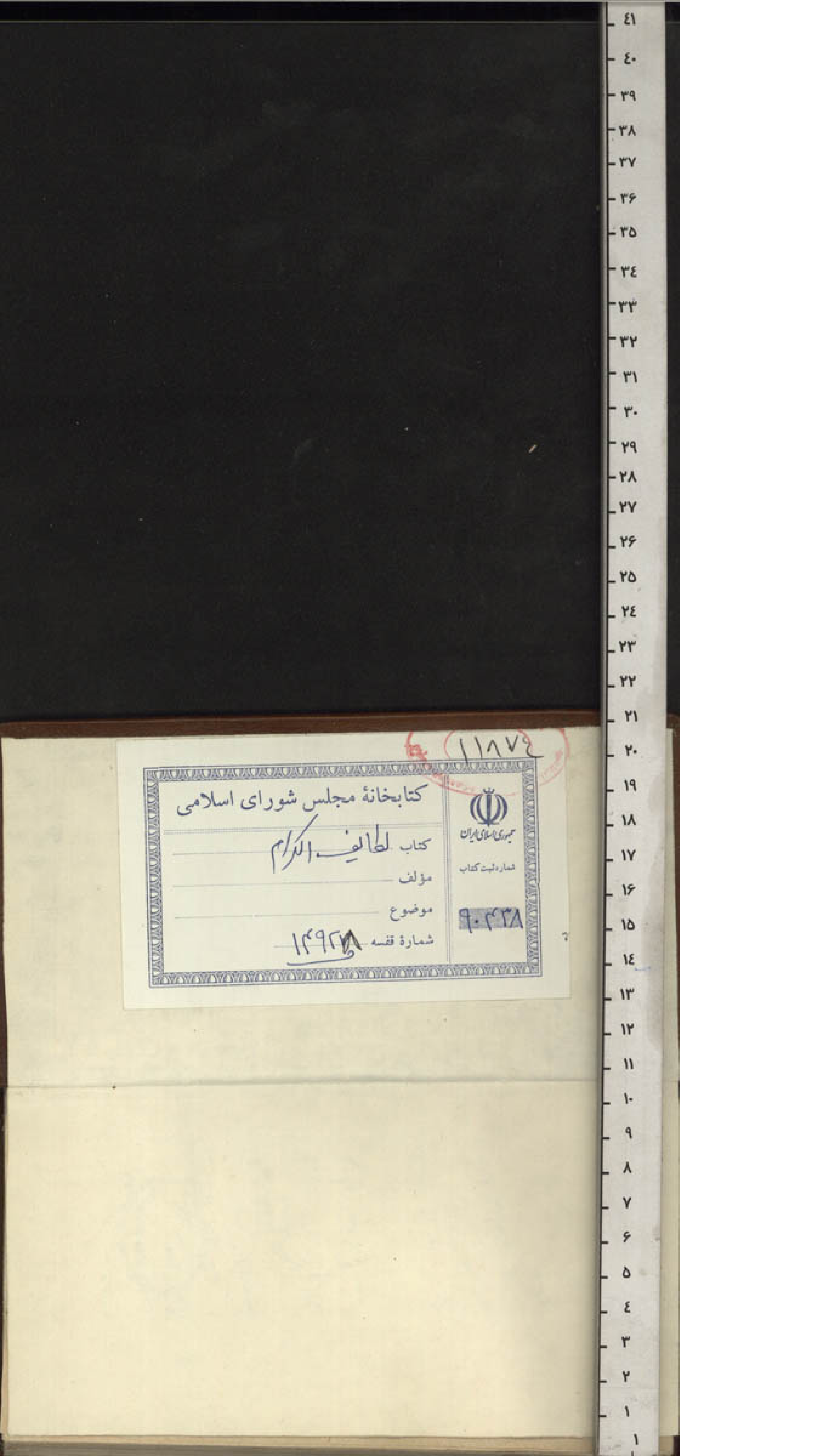






۱۱۸۷۴
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب لطائف الکرام
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۴۹۲۸
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۴۳۸

ـمت ببيد

زابلكفت با مادر

مادرش ع

زان چه او نبود كسے

داشت

داشتہ بفضل هنر

كرد تا او

هر ملكی جنك با سپا

زندت در دست او نر

الغرض

يا دوی امد تر سيد

عنتی

دفع او نمايد زود

بنشاند

دلنج اسب تيغ كمر

بود

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین کوید محرر این سواد اضعف العباد محمد الحسینی الدعوی سید منجم که این مسوده الیست در معرفت قانون احکام مسمی بـ... الکرام فی احکام الاعوام چه بر صاحب این فن واجب و لازم که مدلولات بروج و کواکب رانیکو معلوم داشته تا بوقت حکم کردن فکر او متوقف نکردد و باسانی از دلیل بر مدلول استدلال تواند کرد چون موثر و متاثر بقاعده ضبط کرده بود و مانع و معطی دانسته درک این معنی بروی سهل نماید و کسی که این ضابطه او را معتمد نبود و درین معنی خوض کند بتقلید دیکران همچنان بود که کسی بیابان راه نداند و از دیکری سوال کند و آن شخص او را نشان دهد لکن که آنکس راه کم کند و بمقصد نرسید و نتوان خطا دادن آن است که مولف حاذق نبوده باشد یا ناقل بهنکام ... کرده بس بر احکام آن چنان کس اعتماد نبود دو ما مدلولات بروج و کواکب را اینجا بیان کنیم انشاء الله که بر ضابطه و حافظه مبارک و مفید باشد

**مدلولات برج حمل** حمل برجیست ملکی منقلب بهیمی میانه آواز بریده اندام خانه مریخ است و وبال زهره و هبوط زحل در بیت حکم درجه و او سه درجه دارد اول از آن مریخ و دوم از آن شمس و سوم از آن زهره مذکر و نهاریست طبعش کرم و خشک از اخلاط صفرا از عناصر آتش طعمش تلخ از فصول فصل ربیع از جهات شمال خویش متلون عصوب نکاح دوست و کم فرزند از حیوانات چهار پایان اهلی و وحشی که سم شکافته باشند اولش قویست و زاید و آخرش ضعیف و ناقص و از امراض آنچه در سر باشد چون دمش در سر و روی و کلی و پیسی و جرب و تغیر لون و کم شدن آواز دار از سینها سن کودکی اولش دلیل است بر بوی که از کوشت آید و آخرش بوئی که از شیب زانو آید از اجناس تاج و کمر و مرصعات و آلات حرب از مردم عیار و رفته و صناع زر و سیم و حدادان و صفدران و شبانان و قصابان و مردم ... و شجاع و کشاده روی و کم دانش از جواهر مس و آهن و سرب از بنا ها دارچینی و زنجبیل و قرنفل و کبابه از اعضاء سر و روی صورتش مربع و ... میانه بالای با موی انبوه و جعد و سبز چشمی که بسیاهی زند بلند بینی بزرک کوش فراخ دهان دراز روی و زنخ نیمه بالا فش علیحده و نیمه زیرش باریک لونش سفید که بسرخی زند و میکویند که اشقر وازرق است و از بلدان بابل و فارس و آذربایجان و آلان و ... و شام و فرنک و دریای آن و طوس و نشابور و عراق و کابل و جرجان و خوارزم والله اعلم **مدلولات برج ثور** برجیست ثابت بهیمی میانه آواز بریده

اندام خانهٔ زهره است و وبال مریخ و شرف قمر در سیوم درجه سه وجه
دارد اول ازان عطارد و دوم ازان قمر سیوم ازان زحل ماده است و
شبی و خاکی و سرد و خشک و سودائی بطعم ترش ربیعی نکاح
دوست عقیم کم فرزند مولد سرما و زلزله اولش قوی و زاید و اوسطش
ضعیف و ناقص از بیماریها آنچه در گردن و حلق باشد چون خناق
و خنازیر و کلف و بوی بغل و بینی و انگشتان و انگشتان پای
از حیوانات گاو و شتر و فیل و آهو و دلیلست بر زرع و مزرعها
و از مردم مزارعان و کیالان و حفاران و انبارداران و خیاطان
و از اعضا گردن و سر و دوشها صورتش بلند بالا بزرگ پیشانی و چشم
با سیاهی باریک ابرو پست نظر پهن بینی فراخ دهن سطبر
لب و گردن سیاه موی بزرگ شکم خویشتن بین بلادت و کم عقلی و دروغ
گفتن و مکر و حیلت و حماقت و کند بیان لونش احمری که بسفیدی آمیزد
از اجناس آنچه بزبان منسوب است چون طوق و خلخال و قلاده و
از شهرها مصر و جزایر بحر روم و قسطنطنیه و اسکندریه و نواحی طرسوس
و آمد و قیساریه و کرخ و عمان و اکراد و اهل جبال و همدان و اصفهان و
ری و هراه و ترمد و حلوان و فرغانه و سجستان و شام و عراق عجم
و اردبیل **مدلولات برج جوزا** برجیست انسی و جسدین خانهٔ عطارد و
وبال مشتری و شرف راس در سوم درجه هبوط ذنب بهمان درجه
سه وجه دارد اول ازان مشتری دوم ازان مریخ سیوم ازان شمس
مذکر و نهاریست و دلیلست بر بادهای خوش گرم و تر است بادی ممتزج

ادم

بر طبع خون بطعم شیرین طفلی بهاری صورتش تمام بالای درست اعضا
گشاده ابرو شهلا چشم باریک گردن از امراض نزلات و نقرس و
اندک کلف از مردم ملوک و اهل دیوان و محاسبان و معلمان و
صیادان و نقاشان و حفاظ و ارباب ملاهی و آلاتی که بدین طایفه
منسوب بود و مرغان اهلی و صیدی و درختان میوه دار و بلند و میوها
مغزدار و عطرها و داروها از اعضا دوشها و بازوها و دستها خوب
صورت متناسب اعضا مطبوع هیات سبک رو روحانی مزاج
خوش بوی کریم اخلاق ساکن طبع با ادب زیرک لهو و لعب دوست
میانه عفت و بذل لونش زردی که بسبزی زند از شهرها طرابلس و رقه
و حمص و مصر و ارمنیه و تکریت و گیلان و دیلم و طبرستان و مرو
رود و موقان و اصفهان و مازندران و کرمان و قزوین **مدلولات**
**برج سرطان** منقلب است و بلی او از میانه فرزند خانهٔ ماه است
و وبال زحل و شرف مشتری در پانزدهم درجه و هبوط مریخ در بیست
و هشتم درجه سه وجه دارد اول ازان زهره دوم ازان عطارد سیوم
ازان قمر مونث است و لیلی بطبع سرد و تر بلغمی بطعم شور صیفی
شتائی از حیوانات آبی و دریائی از جایها ساحلها و جویهای آب جوش
و مزرعها و عبادتگاهها برجی ضعیف است و بسیار علل چون نزله
و نقرس و سرطان و درد پهلو و کلی و لالی و توباد و برص و بواسیر
و گرانی در دست و پای از مردم ملاحان و غواصان و آب دادن و
و بزرگان دریا بار از نباتات نیشکر و برنج از اعضا دل و سینه و معده

و پهلوها و سبز روشن صورتش سیاه چرده باریک موی و جعد و درشت
اعضا و سطبر ران و استخوان کوچک چشم پست نفط کج بینی و دندان
نیمه زیرش غلیظتر از نیمه بالایش فراخ دوش کوتاه پشت
دراز دست و قدم بزرگ پیشانی خویش متلون و ساکن طبع دائما
از حال مردم نکاح دوست و از شهرها افریقیه و بربر زمین و بیت
المقدس و بعضی از یمن و آذربایجان و کیش و بحرین و روم و ارمینیه
کوچک و شرقی خراسان و هراة و بلخ و نواحی سجستان و ترک
و چین **مدلولات برج اسد** برجیست سبعی ثابت میانه آواز بریده
اندام میانه نکاح کم فرزند عقیم شرقی خانهٔ آفتابست و وبال
زحل از شرف و هبوط سه وجه دارد اول از آن زحل دوم از آن مشتری
سیوم از آن مریخ تابستانی شبابی مذکر نهاری گرم و خشک و
صفراوی بطعم تلخ و از حیوانات آنچه مخلب دارند و جانوران
موذی و خرگور و نیز خویش مهیب و غضوب نظیف و غیور
از جایها کوهها و قلعه‌ها و قصرها و بناهای عالی از جواهر زر و نقره
و آلات و اوانی که از آنها سازند مولد گرمی و ظلمت هوا از مردم
ملوک و سلاطین و امرای بزرگ و اهل شر و مکر و حیل اولش قوی
و زاید و آخرش ضعیف و ناقص بسیار مرض خاصه درد معده
و چشم و پهلو از اعضا پشت و پهلو و سر و معده و دل صورتش
مطبوع تمام بالا نیمهٔ بالایش غلیظتر از نیمهٔ شیب خوب صورت
فراخ سینه باریک ساق سرخ چهره که مایل بود بزردی از شهرها

جزیره صقلیه و رومیه و عسقلان و دمشق و ملاطیه و کرمان و مداین
و خراسان و سند و ارمینیه و ترک و باب الابواب **مدلولات**
**برج سنبله** برجیست ذوجسدین خاکی بلند آواز درست
اندام کم نکاح عقیم اندک فرزند خانه و شرف و فرح عطارد
و وبال مشتری و هبوط زهره در بیست و هفتم درجه مونث
لیلی سه وجه دارد اول از آن شمس دوم از آن زهره سیوم از آن
عطارد خاکی سرد و خشک سوداوی بطعم ترش شبابی تابستانی
برنگ سبز و چیزهای مختلف الالوان از حبوبات گندم و جو
برنج و نخود و انواع حبوبات و میوه‌های خشک چون فندق و پسته
و بقول و درختها و مزرعها از حیوانات بلبل و طوطی و مرغان
ناطق و ماران بزرگ از بیماریها سیح و وجع بطن و ریختن موی
و لاغری و کم عقلی از مردم وزرا و کتاب و ارباب صنایع و اصحاب
علم و دواوین و تجار و اهل طرب و آلات آن و مقامهای ایشان
و مواضع فرحناک از اعضا شکم و رودها و جایها صورتش معتدل
بدن قوی نفس درست اعضا میانه بیماریها بزرگ سر نیکو هیات
و قامت صحیح البدن بزرگ ریش نیکو چشم با زردی اندک خویش
سخاوت و حکمت و راست گفتن و سبک روح و بسیار اندیشه
مودب با طرب بلون اسمر و از شهرها شام و اندلس و فرات
و جرامقه و حبشه و صنعا و کوفه و موصل و بعضی از فارس و یمن
و سند و سیستان **مدلولات برج میزان** برجیست منقلب

انسی درست اندام بلند اواز کم فرزند اندک نکاح خانهٔ زهره و وبال
مریخ و شرف زحل در بیست و یکم درجه هبوط شمس در نوزدهم درجه
سه وجه دارد اول ازان قمر دوم ازان زحل سیوم ازان مشتری
هوایی مذکر نهاری حار رطب دموی کهولی بطعم شیرین حریفی
مولد مادهای مختلف ابریشم و نخل و اشجار و آنچه بر سر کوهها
روید و عمارتهای و قصرهای تره و بساتین و عبادت خانها
و حرمستان بدو منسوب است از مردم قدما و ندما و بزرگان
و ارباب صناعت و اهل طرب و سازهای ایشان و تجار و زنان از
حیوانات مرغان و پلنگ از اعضا میان پشت و شیب
شکم و ناف و عورت و گرده و خصیه صورتش صورت خوب میانه
بالا معتدل مزاج شهلا چشم با اندک زردی بلون احمر تیز شهوت
از بیماریها باد فتق و بواسیر و زردگشتن روی و ورم و کثرتی در تن
خویش کریم نفس نیک اخلاق نیکو فکر منصف لهو و طرب
دوست از شهرها نواحی مغرب و صعید مصر و مکه و مدینه و بعلبک
و روم و فرات و طالقان و بلخ و بخارا و تبت **مدلولات**
**برج عقرب** برجیست ثابت آبی او از کم نکاح بسیار فرزند
درست اندام خانه و فرح مریخ و وبال زهره هبوط قمر در سوم درجه
سه وجه دارد اول ازان مریخ دوم ازان شمس سیوم ازان زهره
ماده شبی آبی سرد و تر بلغمی شور کهولی خریفی غضوب خاین نمام
شریر کذاب متلف ترش روی و قاح حهاب احمق کاهل بدخوی

عفیف

عفیف در حق زنان از جایها تنجا بها و مزرعها و دار السلاح از
نباتات رز و درخت انجیر و انار و امرود و به و از حیوانات و
موذیه و زنبور و جانوران آبی از جواهر آنچه از آب بیرون
آید چون مرجان و مرداربد و سنک عقرب و نوشادر و آدمی
معاجین اولش صحیح و غلیظ آخرش سقیم و باریک بسیار علت
چون لالی و کری و گنگی و کوری و کلی و بوی بغل و سرطان و قوبا
و اکله و برص و اسر البول و سنک مثانه و آنچه در ذکر و فرج بود
و بار یکی چشم از اعضا ذکر و مثانه و عجز و دبر صورتش
خوب صورت گرد و کوچک روی و بسیار موی افطس فراخ دهن
خرد چشم پهن دوش و سینه دراز دست و ساق بزرگ پای و شکم
نیمه بالایش کوتاه تر از نیمهٔ شیب علامتی بر پشت تو نیش
سفیدی که بزردی زند مولد رعد و برق از شهرها مدینه
رسول علیه السلام و زمین حجاز و یمن و بصره و شام و دیلم
و آمل و ساری و ری و جزر و موصل و تبریز **مدلولات برج**
**قوس** برجیست ذو جسدین درست اندام میانه آواز
نیمه اولش انسی و نیمه آخرش بهیمی میانه نکاح اندک فرزند خانه
و فرح مشتری و بال عطارد اول ازان عطارد دوم ازان ماه
سیوم ازان زحل مذکر روزی آتشی گرم و خشک صفراوی
بطعم تلخ کهولی خریفی مولد باد اولش قوی و صحیح و آخرش ضعیف
و سقیم میانه بیماری از مردم ملوک و اوساط الناس و ستوران

و وقت خوش و حیوانات [illegible]

[illegible]

از جایها بساطین وخزاین سلاح از اجناس تیر وکمان وسایر اسلحه
وسفالینه از جوهر طلا وآهن وقلعی از بیماریها نزله ونقرس
وکوری وافتادن از بلندیها وآفت از سباع خویش ملوک
طبع زود حرکت راز دار کریم النفس مکار مبغض متعصب بسیار
فکر خاصه در باب معاد داننده حساب وهندسه وطب واز
حیوانات اسب واشتر وخر وبعضی از مرغان از اعضاء رانها
صورتش خوب روی باریک میان بزرگ شکم وساق دراز لون
سفیدی که بسرخی گراید از شهرها قهستان وجرجان وباب
الابواب ودینور ودماوند وبغداد واصفهان ورس ومغرب
زمین **مدلولات برج جدی** برجیست منقلب خاکی سرد و
خشک زمستانی بیری مونث وشبی وسودای وضعیف آواز
نکاح دوست کثیر الولد مولد سرما وظلمت خانه زحل شرف مریخ
در بیست وهشتم درجه وهبوط مشتری در پانزدهم درجه وبال
قمر بطعم ترش سه وجه دارد اول از ان مشتری دوم از ان مریخ
سیوم از ان شمس از مردم قلعه داران واهل صحرا وکوه وجادها
دیران ومزدوران وسپاهیان ومزارعان از جایها
ایوانها وبوستانها وکشت زارها وآتش کدها وگورخانها
وحوضها ودار الغربا وسنگلاخها وگچ ونوره وبوره وشوره
واز نباتات آنچه حیوانات خورند ومازو وبلوط وچوب آبنوس
ودرختهای بی میوه وگیاه بی تخم از حیوانات گوسفند وبز وکبک ومرغ

از جواهر [illegible]

دماهیان

دماهیان بزرگ وروباه وشغال وانواع حشرات از اعضا زانوها
وپیوندها وعصبهای پای از بیماریها کری ولالی وضعف چشم و
خنازیر وسرطان ونقرس وداء الثعلب وورم وآکله ونزله
وکلی صورتش بزرگ روی خشک اندام نیکو بالای سبز چشم
تیر نظر باریک ران وساق سبک رو خویش فراموشی وعجلت
ورازداری وخشم ناکی وحکمت ولهو ودوستی لونش اسمری
که بسیاهی زند از شهرها حبشه وکوفه وبحرین وعمان
وقیساریه ومشرق روم واصطخر واهواز وطبرستان و
کابل ودیلم وجیلان وهند **مدلولات برج دلو** برجیست
ثابت مذکر روزی گرم وتر زمستانی دموی هوایی بیری
انسی بلند آواز مولد بادهای مهلک وسرما واندک فرزند
عفیف در حق زنان خانه زحل وبال آفتاب سه وجه دارد
اول از ان زهره دوم از ان عطارد سیوم از ان قمر از مردم
علماء وحکماء ومشایخ طریقت [illegible] وبندگان و
مسخرگان وگوربانان وآبگینه سازان وخماران وعزیمت گران
از جایها گرمابها وآبخانها ودار الفسق وکاریزها وآشیان
مرغان وکنشت جهودان از جواهر مهرهای رنگین وقلاده دواب
وبادمهره از نباتات ساج وآبنوس وهلیله وخیار شنبر وخرما
هندی از حیوانات مرغان بزرگ چون شترمرغ ونسر وعقاب
وسگ آبی وسمور وسنجاب وماران بزرگ از اعضا ساقها

از بیماریها یرقان زرد و نقرس و نزله و مواد سودای و درد چشم
و بوی بینی و افتادن از بلندیها صورتش تمام خلقت سلیم
الاعضا مربع بالای بزرگ سر و سیه چشم و سبطر لب بزرگ
بینی خویش سخی و عفیف زینت دوست لطیف و شیرین
سخن و محاوره پاک خورش از شهرها حبشه و حجاز و راس
العین و بردع و کرمان و بعضی از فارس و سلطانیه و کوفه
و هند و پستان **مدلولات برج حوت** برجیست دو جسدی
ماده و شبی و آبی و سرد و تر زمستانی بلغمی خانه مشتری و وبال
عطارد و هبوط او در پانزدهم درجه و شرف زهره در بیست
و هفتم درجه سه وجه دارد اول از آن زحل دوم از آن مشتری
سیوم از آن مریخ نکاح دوست بسیار فرزند تیز شهوت
میانه عفت بی آواز مولد باد از مردم سادات و علماء و
قضاة و اشراف الناس و غواصان و ملاحان و سالوسان
از جایها مواضع شریفه و آب خانها و سرای عالی از جواهر
دانه در و صدف و بسد و مشک و کافور از حیوانات آنچه
در آب متولد شود چون بزغ و ماهی و ددآبی از نباتات
سیب و آبی و شفتالو و پنبه و نیشکر و میوهای خوش طعم از
اعضا پایها از بیماریها تشنج و رعشه و سستی اعصاب
و نقرس و افلاج و [illegible] ریختن موی صورتش بزرگ سر میانه
بالا تنگ پیشانی فراخ سینه سیاه چشم نرم اندام خویش کرم



طبع خوش خوی نیک رای گردان و حیلت و فراموشی و جرات از
شهرها طبرستان و مازندران و سمرقند و بخارا و مصر و اسکندریه
تا حد یمن و بحرین و بصره و سمنان و خزر و روم و سواحل هرگاه
که یکی ازین برجها ضعیف گردد بحلول نحوس یا وقوع کسوف خاصه
آنکه بعقدهٔ ذنب باشد یا بقران نحسین یا بقران عطارد و نحسی
یا باحتراق کوکبی در وی خاصه نحسی دلیل ضعف و آفت مدلولات
آن برج باشد خاصه که دلیلی دیگر باشد دال بر ضعف مدلولی از
مدلولات آن برج حکم باید کردن و اگر مانعی بر ضد آن باشد
حکم کردن جایز نبود فکیف که مانع قوی تر باشد **و اگر** برجی قوی
حال باشد بحلول سعدان و قران ایشان و قران عطارد و سعدی
و سقوط نحوس دلیل قوت و سعادة مدلولات آن برج باشد خاصه
که دلیلی دیگر با آن یار شود و اگر دلیلی بر ضد این در آن حال اتفاق افتد
حکم نشاید کردن **مدلولات زحل** زحل نحس اکبر است سرد
و خشک بستصت درجه علوی مذکر شرقی سودای خاکی بطعم عفص
و ترش برنگ سیاه بویش ناخوش از سوذنیها درشت و سخت
از مردم پیران و بندگان و سیاهان و دهقانان و زاهدان و اهل
علم و خسیسان و حفاران و ارباب خاندانهای قدیم و اهل قلاع
و جبال از اعضا استخوان و روده و سپرز و پشت و زانو
و گوش راست و ناخن و موی و براز از قوتها ماسکه از حسها
سامعه از بیماریها جذام و نقرس و قروح امعا و سعال و یرقان

فایده
بدانکه هر کوکب که در بیست روز رس[د]
بدانکه هر کوکب... است شرف الا مریخ که در بیست
و هر چه ده درجه است
و شش

وسل و قولنج و وجع ارحام و حمی نافض و استسقا و ثولات
و وجع سپرز و امراض مزمنه و هرچه از سردی و خشکی متولد شود
از اخلاط سودا و بلغم و از مزاج از صورتها پیوسته ابرو و سیاه مو
سطبر لب خشک اندام بزرگ سر فراخ دهان آبله روی بلند
بالا کره نفاکران حرکت سخت آواز از خویها مکر و خدیعه و
جهل و بی دلی و بخل و حقد و توحش و وسوسه و نخوت و هنجار
و بدخوی و ستیزه کاری و کاهلی و بسیار خفتن و دعوی حکمت
از حالها فقر و غلت و تعطیل و تحمل رنجهاء عظیم از فعلها
نوحه و گریه و تخریب و ظلم و زندان بانی و بکار داشتن چیزهای
کهن از سنها پیری و اوخر عمر از نزدیکان ابا و اجداد و برادران
بزرگ از حیوانات گاو و فیل و خر و بز و زاغ و بوم و شترک و مکس و
شپیره و هرچه در زیر زمین جای کند چون مار و مور و موش
از دینها دین یهودی و کفر از جامها موئینه و پشمینه
و آنچه کهن و خشن باشد از نباتها قسط و فلفل و زیتون و زعرور
و انار ترش و شاه دانج و عدس و مازو و بلوط و هلیله و آنچه
بی تخم باشد از جواهر آهن و سرب و سنگهای سیاه از جایها
ویرانها و ستورخانها و غارها و چاهها و بیابانها و بناهای قدیم
و قلعها و بتخانها و کوههای بی گیاه از اقالیم اقلیم اول از شهرها
خوارزم و بخارا و نشابور و حبشه و سند و هند و یمن و قبط
و بربر مدلولات برج مشتری مشتری سعد اکبر و علوی گرم
است

طبعی

چهل درجه و تربیتی در جه مواد خون معتدل چون خون دل مذکر نهاری
شمالی دموی و هوای از طعمها شیرینی از بویها بوی خوش
از رنگها سفیدی که بزردی زند و گندم گون رخشان از سهو دیها
نرمی با اعتدال از صورتها نیکو بالا و شهلا چشم با هیبت
مو فر و متکلم از اخلاط خون طبیعی و نطفه و مغز از عناصر
هوا از اعضا گوش چپ و بازو و پهلو و شریانات و حلق و معده
و شکم و جگر و ناف و رانها و تمامی جانب راست از قوتها قوت
نفسانی و نامیه و غاذیه از سنها کهولت از حسها شامه
راست و ساعد و لامسه از مردم سلاطین عادل و وزرای کبار
و اشراف و علماء و قضاة و زهاد و تجار نامیه و اغنیا از خویها
حلم و علو همت و حرص بر عمارت و سعی در خیرات خوش خلق کریم
صادق القول با امانت و حرمت و صفاء فهم رویت از فعلهای
امر معروف و نهی منکر و اصلاح ذات البین و تقویت دین و اظهار شرف
و بسیاری نکاح و فراخ خنده و تانی در کارها و کسب مال دنیا
از اقرباء فرزندان و فرزند زادگان از حالها نزدکی و عبادت و درآ
آمدن کارها از نباتها گندم و برنج و نخود و جو و کنجد و ارزن و انار شیرین
و سیب و گل از جواهر زر و سیم و قلعی و برنج و الماس
و سنگهای شریف از جامها دیباهای قیمتی خاصه آنچه از حریر
و قطف بهم آمیخته بود و برنگ کبود از امراض دلو و رجه
و تشنج و سکته و درد دل و هرچه از بسیاری باد متولد شود از علتها

بیع سیم و طلا و تعبیر خواب و عبادت و صفتهای خوب از حیوانات
دجاج و دراج و طاوس و حمام و کبوتر و کوسفند و کاو و شتر از
دینها دین نصرانیه از جایها مساجد و مدارس و مواضع مقدسه
و خراین و از شهرها عراق و فارس و خراسان و بابل و ترک
و مکه و مدینه و صعید از اقالیم دوم و کویند چهارم او راست

**مدلولات مریخ** مریخ نحس کوچک است و علوی کرم است
به پنجاه درجه و خشک است بشصت درجه مذکر و کویند مونث
است شبی و مغربی از اخلاط صفرا از طعوم تلخ و تیز از سنها
حداثه از اقربا برادران میانه از رنگها سرخ و تیره از بویهای
بوی ناخوش از سودینها درشتی و خشکی از عناصر آتش افروخته
از قوتها قوت غضبی از حسها شامه جب از اعضا زهره و کلیها
ناجهنده و پشت و کرده و مجاری نطفه و جکر بشرکت زهره از
صورتها بلند بالای بزرک سر خرد چشم و کوش و پیشانی تیز نظر
سرخ چهره فراخ کام دراز انکشتان سرخ موی از خویها کم حیای
و جسارت و سبکساری و لجاج و سفاهت و بدکفش و تهمت
و بی ثباتی و رای کردنی و اظهار مودت و خراج و بدعهدی و شوخی
و شریری و خیانت و نمامی و دروغ و عجالت و تلف اموال
از فعلها حرب و قتل و راه زنی و دزدی و زنا و فتنه و عصیان و خصومت
و سرعت جواب و کثرت شهوت از مردم امرا و لشکریان و خون
ریزان و مفسدان و ناپاکان و بیاعان ستور و اسلحه از صورتهای

آنچه طولانی باشد از حالها غربت و خوف و کریختن از نباتها
تخم و بسباسه و بادام تلخ و انار ترش و سیر و پیاز و کندنا
و خردل و جرجیر و بادنجان و ترب و هرچه تیز باشد از جواهر
مس و فولاد و شنکرف و مقناطیس و آلات آهن از رنکها لباس
هرچه سرخ باشد و آنچه در جوب پوشند از جایها آتشکدها و
زندان و لشکرگاه و مذبح حیوانات از امراض حمی دایمه و شطر الغب
و درد جکر و آتش فارسی و وسواس و اسقاط اجنه و هرچه از
کرمی و خشکی پدید آید از اقالیم اقلیم سیوم و کویند هفتم او راست
از شهرها قندهار و مولتان و کرمان و فارس و عراق و اهواز و بصره
و شام و روم و ترک **مدلولات شمس** شمس کرم است در
شصت درجه و خشک به پنجاه درجه سعد بنظر دوستی و نحس بجرم
دشمنی و واسطه است میانه علوی و سفلی مذکر است و نهاری و مولد
کرمی و خشکی از طعمها تیزی لطیف از لونها نارنجی زعفرانی
از سودینها کرمی لطیف از شکلها مستدیر از عناصر آتشی
که بهوا اقرب بود از خلطها صفرای معتدل از حواس باصره و قوه
حیوانی از اعضا دل بشرکت مشتری و سر و سینه و دهان
و دندان و چشم راست و دماغ و مغز از سنها سن وقوف از
صورتها تناور و بزرک شکم و سر و سفیدی که بزردی زند بلند
آواز کرد روی از دینها آتش پرستی از خویها عقل و فهم و ترفع
و بها و بهجت و کبر و کرم و سرعت غضب و حدت و زود باز آمدن و

وحرص بر شهوت وکسب ثنا از فعلها طلب سلطنة وقهر بر اقران
وجمع اموال وکثرت کلام ونفع رسانیدن بدوستان واگاه بودن
از معاد ولطافت وهیبت از نزدیکان بدر وبرادر میانه وکلانتر
از نباتات نیشکر ورز وزعفران وصندل وترنج وبرنج وترانگبین
وخرما وگندم ودرختان بلند ومیوه دار از جواهر زر و
یاقوت وبیجاده ولاژورد وکبریت وزرنیخ وکهربا از اجناس
کمر وتاج وهرچه مرصع ومطلا باشد از حیوانات گوسفند اهلی
وکوهی باز وعقاب وقمری واسپ وشتر ونهنگ از بیماریها
درد چشم ودل ودماغ وآنچه از گرمی وخشکی باشد از اقالیم
چهارم وگویند دوم او راست از شهرها دیالمه وطبرستان
واذربایجان وسمرقند وترمد وارمینه وکوه لبنان وخراسان
وبیت المقدس از جایها معبدها وقصرهای عالی ومقر سلاطین

**مدلولات زهره** زهره سرد است بچهل درجه وتر است
به پنجاه درجه جنوبی سفلی مونث لیلی از طعوم شیرینی وهرچه
لذیذ باشد از رنگها سفیدی روشن وگندمگونی وسبز رنگی
از بویها بوی خوش از پوشیدنیها آنچه بغایت نرم باشد وتر
از عناصر هوای تر وآب از اخلاط رطوبت غریزی از حسها
شامه قوت از قوتها شهوانی از شکلها مربع از اعضا
دستها وفقرات پشت وناف وجگر وگرده وفرج ورحم وپیه
از سنها سن بلوغ از خلایق زنان وامردان وخادمان ومخنثان



واصحاب زینت وتجمل واهل ساز وطرب ولهو وسخاوت ونظافت
وطراوت وعجب وتصلف وترنم ونالة وتدبین وشفقت
ومخالطت با همه کس از فعلها طرب ومی خوردن وقمار باختن
ونکاح وتجارت ونقاشی وخیاطی ورنگریزی ونرد وشطرنج
از نزدیکان زن وشوی ومادر وفرزندان خود از صورتها
نیکوروی سفیدی که بسرخی زند وسیاه چشم وفربه وخرد دندان
وگشاده روی وسطبر ساق ونازک بدن از دینها دین اسلام
از نباتات میوه‌های مغزدار وانگور وسیب وبه وخرما
وترنج وگلها وریحانها از جواهر زبرجد وجزع ومروارید
وسنگ سرمه وآوانی که از زر وسیم سازند از حیوانات
بلبل وقمری وفاخته وکبوتر وخرگوش واز لباسها آنچه
متلون باشد ولباسهای قیمتی وجامهای منقش ورعنا وابریشمینه
از جایها گلزارها وتره زارها وهرجا که تماشا وعیش
توان کردن ومقامهای بلند وعبادتخانها ومرغزارها از بیماریها
ضعف دل ودماغ وگرده ومثانه وعلت مثانه ومقعد وهرچه
از سردی وتری پدید آید از اقالیم اقلیم پنجم وحجاز وخوارزم
واردبیل وسمرقند وبخارا وروس وارمینه کوچک

**مدلولات عطارد** عطارد گرم است بده درجه وسرد است
به بیست درجه وتر است به پنج درجه وخشک است بسی درجه
سفلیست بذات مایل است بسعادت ونحاست ذکور وقت اناث

با هر ستاره که بیامیزد مزاج او گیرد و اگر هیچ کوکب متصل نبود مزاج
آن برج گیرد که در وی باشد از طعمها و رنگها و بویها و بسود نیها د
شکلها آنچه مرکب و آمیخته باشند از جمله چیز خاصه رنگها فاختی و
آسمانگونی از عناصر باد از اخلاط سودا و خون تباه از حسها
ذوق از قوتها حفکره از اعضا زبان و ساق و پی و رگهای
جهنده از سنها سن کودکی از مردم وزرا و کتاب و تجار
و اهل بازار و اصحاب دواوین و غلامان زیرک و ارباب فضل
و حکمت از صورتها تمام بالا کوچک چشم فراخ دهان بزرگ
گوش پیوسته ابرو سبز رنگ خرد دندان دراز بازوی باریک
موی تنک ریش از خویها کف شر و کتمان سر و طلب ریاست
و خبر و حفظ و حاضر جوابی و دین داری و حسن و زیرکی و شفقت
و کسب ثنا و حلم و بد دلی و کینه و فکر در معاد و رسیدن بفوز چیزها
و دزدی و دروغ و حیلت و رحالت گوست از عملها بجای
ادب و تعلیم علوم و هندسه و شاعری و رسیدن بر اسرار
مردم و اتلاف مال و تحمل از دشمنان و تواضع و کتابت و دقایق
و کارهای باریک و کهانه و شعبده از نزدیکان برادران خورد
از نباتات پنبه و کتان و معروشات و آنچه ساق ندارد و هرچه
بویش تیز باشد از حیوانات خر وحشی و اهلی و استر و سگ
شکاری و روبه و کبوتر و شغال و طوطک و هزار از جواهر سیماب
و گهربا و فیروزه و بسد و مرجان و هرچه منقوش باشد از بیماریها

صرع و لکنت زبان و دیوانگی و ریختن موی و یرقان سیاه و بر
انداختن خون و وسواس و ماخولیا و سرفه و قی از جایها
مواضع منقش و عبادتخانها و دیوانیها و بازارها و مدارس
از دینها دین ترسایی و فلسفه از اقالیم اقلیم ششم و میگویند
سیوم او راست از شهرهای دیلم و جیلان و طبرستان
و مکه و مدینه و فرات و عراق و دشت قبچاق و سرای برکه
مدلولات قمر قمر سرد است بسی درجه و تر است کهل درجه
سعد بنظر و نحس بذات ماده و شبی از طعمها شوری و بی مزگی
و اندک ترشی از بویهای آنچه تیز تیزی زند از رنگها سفیدی که بسرخی
زند یا بزردی یا بسیاهی یا درخشان بود از سودنیها آنچه غلیظ باشد
و تر از عناصر آب از اخلاط بلغم از حواس باصره و ذایقه از قوتها
قوه طبیعی از اعضا چشم چپ مردان و راست زنان و دماغ و
عنق و پستان و معده و سپرز و شش از سنها طفولیت از
بیماریها فالج و لقوه و خلع اعضا و امراضی که بزهره منسوب باشد
از مردم ملوک و عوام الناس و اشراف و اغنیا و اطفال و زنان
اصیل حامله و قصابان و پیکان از صورتها گرد روی پیوسته ابرو
و درشت بدن و بزرگ چشم و نیکو موی تیز سخن و گشاده دهان
و ممکن که اندکی احول بود و در سر گرهی دارد بلون سفیدی که بسرخی
زند یا بزردی با اندک کدورت از نزدیکان مادر و همزادگان
بزرگ و دایه از خویها عیش و حریص بزنان و دروغ و سخن چینی

از جرم
اعضا
از سورتها
از فلاح از خصلتها
از اشکال
از نباتات
از حیوانات
از جواهر
از مواضع
از دینها
از اقالیم
از شهرها

و بسیار گفتن و فراموشی و قلة مباشرت از فعلها تعلیم علوم علوی
و محاسبه و وکالت و رسالت و جاسوسی و نخاسی و دلالی و کارهای
آب و حفاری و ملاحی از نباتات خیار و تره و پنبه و کتان
و نی معول و گندم و جو و انار و انگور و هرچه روز بروز فرو شند
از حیوانات گاو گوسفند و اشتر و فیل و کرکدن و بط و شترمرغ
و ماکیان و گنجشک و دراج و بوتیمار از جواهر بلور و نقره
و مروارید خرد و گنج و زاج سفید و مهرها از اجناس جامهای
تن و انگشتری و منادیل از جایها صحراها و جایهای آب
و جویها و داروستان از اقالیم اقلیم هفتم از شهرهای حرز و
زابلستان و مولتان و قندهار و بعضی از اذربایجان و شام
و موصل و جیلان **مدلولات راس** راس سعد است و طبیعت
او مرکب است از طبیعت مشتری و زهره و دلالت کند بر قوة
سعادت و ملک و مال و صحت و حصول حاجات و صلاح امور
و هرچه در وی خیری باشد و فریدست در همه احوال با سعود اندک
کند در سعادت ایشان و با نحسان زیادت کند در نحوست ایشان
**اما ذنب** نحس است و طبیعت او مرکب است از طبیعت نحسین
دلیل کند بر ضعف و فقر و بیماریها و تعویق در کارها و ماده شر
و فساد است و منقص است از سعود سعادت کم کند و از نحوس
نحوست و از بعضی گفته اند که راس سعد است با سعود و نحس است با نحوس
و ذنب نحس است با سعود و سعد است با نحوس **بر گاه** که این کواکب

بعضی چنین گفته اند که راس
چون بسعدی رسد سعادتش
بیفزاید و چون بنحسی رسد
نحوست او بکاهد و ذنب
چون بسعدی رسد سعادت
او بکاهد و چون بنحسی رسد
نحوست او بیفزاید ۱۲

فایده
کید منزل ذنب است
در طبیعت و در نحو



قوی حال و مسعود باشند دلیل قوت و سعادت مدلولات ایشان باشد
بخاصه که دلیلی دیگر معطی گردد بر یک مدلول بیشتر و اگر مانعی اتفاق
افتد و مانع قوی باشد حکم نباید کردن و اگر مانع ضعیف بود حکم
بر وسط کنند با قید ممکن و محتمل و شاید که چنین شود باید کردن
و اگر ضعیف و منحوس باشند مدلولات ایشان را آفت و نکبت
رسد خاصه که دلیلی دیگر با آن یار شود که آنرا معطی و مقوی خوانند
و اگر دلیلی دیگر بر ضد آن واقع شود که آنرا مضعف و مانع
خوانند پس آنچه اقتضا کرده باشد از ضعف بفعل نیاید و اگر آید
آن بواسطه ضعف مانع باشد اما زود بسیری شود و اگر مانع
قوی تر باشد منع نحوست کند و از قوت ممکن که چیزی ظاهر شود
**اکنون** منجم در ادراک این معانی باید که خبیر و بصیر باشند تا
احکام او اکثر بصواب نزدیک باشد و باید که منجم در احکام حکم
کردن از محبت و مبغضت خالی و عاری باشد زیراکه حکم از تعدیل
قوت و ضعف دلیل خیزد چنانکه اگر میان دو کس حکم کند باید که
با یکی دوستی نداشته باشد و با دیگری دشمنی چه این هر دو میل خاطر
باشد و حکمی که کند چنانچه محب در خیر بیفزاید و از شر بکاهد از آنچه
اقتضا کرده باشد در واقع و جهت مبغض از خیر بکاهد و در شر
بیفزاید لا جرم آن حکم بزیادت و کم واقع شود یا آنکه بر ملک کلی
حکم کند و در آن باب غرضی داشته باشد مانند آنکه خواهند که خلاف
نقیض گیرند حکمی را که دیگری در آن باب کرده باشد و غیر این

طریقهٔ حکم کردن روا نیست و اکثر خطا افتد و نیز بر یک دلیل حکم
نشاید کرد تا او را یک مقوی دیگر یا بیشتر نباشد مگر که دلیلی
باشد قوی و بی مانع و زمان و مکان مستعد آن اثر که از آن دلیل
متوقع است شده باشد آنگاه حکم شاید کردن و ما قوه و ضعیف
و مانع و معطی بجای خویش باز نمائیم ان شاء الله العزیز و بیشتر احکام
کسی را راست تر آید که عاقلتر و سلیمتر و ممکن‌تر و امین‌تر
و متاله و متدین و زاهد باشد و فارغ از علایق و عوایق و اسباب
و معاش و متوجه مبدأ و معاد و کم خوار و کم آزار و خلوت نشین
و داننده علم طبیعی و علم اخلاق و مستحضر دلایل و خادم با اثر
بود و اکثر اوقات بمطالعه کتب اکابر این فن مشغول و شناسنده
فواعل و قوابل و با وجود این فضایل و کمالات بر هر حکمی که کند
جزم نکند که البته چنان خواهد بود و یا چنان است زیرا که احکام
نتیجه حدس است نه محض علم پس قید باید کرد که غالب ظن است
چه غلبه ظن محتمل صدق و کذب است چنانکه منجم میان خفته و مرده
و رگ زده و زخم خورده دشوار تواند فرق کردن در بیان دلالات
بیوتات اثنی عشریه اما درجهٔ طالع آن جزو بود که از
فلک البروج در وقت معین بر افق مشرق باشد و هر آینه جزوی
از معدل النهار طلوع کند با آن جزو بر افق خواهد بود آنگاه تا
سی درجه از معدل النهار طلوع کند آنچه از درجه طالع با آن سی جزو
از فلک البروج طلوع کرده مجموع در حکم طالع باشد و بعد از آن باقی جزو

غلط
با آن جزو بر افق خواهد
بود آنگاه تا سی درجه
از معدل النهار طلوع
کند

دیگر

دیگر از معدل النهار آن مقدار که از فلک البروج طلوع کند درجات
خانه دوم باشد باقی برین قیاس و اندازه تا دوازدهم و هر یکی
ازین خانها را حکمی و اثری باشد جداگانه چنانکه طالع دلیل است
بر نفس و زندگانی و آغاز کارها و کیفیت عمر و سعادت و شقاوت
و فرح عطارد درین خانه است و دال بر سروری خانه دوم دلیلست
بر مال و معاش و اعوان و انصار و دخل و خرج و اکل و
شرب و دلیل سعی کردن و خانه سیوم دلیلست بر برادران و
خواهران و اقربا و نقل و حرکت و علم و دین و اسرار و اخبار
و عبادت خانها و فرح ماه درین خانه است و دلیل بر دوش
و دست خانه چهارم دلیلست بر پدران و جدان پدری و معام
و ضیاع و عقار و مدفن اموال و کیفیت اینها و عواقب امور
و دلیل بر سینه و پهلو و معده خانه پنجم دلیلست بر فرزندان
و لذتها و رسل و هدایا و عشق بازی و ملبوسات و تشریفات و
شادی و کیفیت اینها و فرح زهره درین خانه است و دلیل بر پشت
و دل خانه ششم دلیل است بر عیوب و امراض و جواری
و غلمان و خدام و حیوانات خرد و بسلامتی از آفات و کم شده و
گریخته و تهمت و فرح مریخ درین خانه است و دلیل بر ناف و شکم
خانه هفتم دلیلست بر زنان و تزویج و شرکا و اضداد
و دزدان و خصومتها و ظفر و هزیمت و مقصد مسافران و ارزانی
و گرانی و دلیل بر سرین و زیر ناف خانه هشتم دلیلست بر موت

دخول و مواریث و مال زنان و جهان و اندوه و نکبت و فقر و شدت
و دلیل بر آلات شهوت و مقعد و رحم **خانه نهم** دلیل است بر
علم و دین و عبادت و اعتقاد و وفا و سفر و خواب و رای و تدبیر
و کیفیت احوال غایبان و فرح آفتاب درین خانه است و دلیل
بر رانها **خانه دهم** دلیلست بر عزت و سلطنت و رفعت
و معروف و مشهور شدن و مادر و صنعتها و مخادیم و ملوک و اشراف
و اعیان و ثبات و زوال هر یک و دلیل بر زانوها **خانه یازدهم**
دلیلست بر امید و سعادت و ثنا و دوستان و عاشق و وزرا
و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان او و فرح مشتری درین
خانه است و دلیل بر ساقها **خانه دوازدهم** دلیلست
بر شقاوت و اعدا و حساد و گرفتاری و بند و زندان و حزن و بیم و
نکبت و غرامت و بیماریهای سخت و ستوران بزرگ و فرح
زحل درین خانه است و دلیل بر قدمها و سبب این جمله در شرح سی
فصل خواجه نصیر الدین علیه الرحمة و الرضوان گفته شده است
و بعد ازین تالیفی کاملتر ازین در خاطر است در آنجا نیز بیان کرده
شود ان شاء الله العزیز چه این مسوده عجالة الوقتی است
و باید دانستن که طالع قران اعظم اصل جمیع طوالع است
و فرع آن طالع قران اکبر و فرع طالع قران اکبر طالع قران اوسط
و فرع طالع قران اوسط طالع قران اصغر و فرع او طالع سال
و فرع طالع سال طالع فصول و فرع او اجتماع و استقبال و فرع آن

یعنی طالع ایشان

طالع

طالع وقت و همچنین طالع سقوط نطفه هر کس اصل باشد و طالع ولادت
فرع آن و طالع اختیار فرع طالع تحویل و ازین تقریر معلوم میشود
که طالع ولادت مردم فرع باشد بنسبت طالعهای قرانها و سالها
زیرا که اگر در طالع قران یا سال دلیل بود بر ضعف موضعی یا
قتل عام یا غرق سفاین یا حرق مواضع یا تلف خلایق یا امراض
مخوفه چون طاعون و نجاه و تلف اموال مردم بنهب و غارت
پس بسیاری از مردم فوت شوند در یک زمان بیک دفعه
با وجود تفاوت اعمار ایشان بحسب اقتضاء اولاء طوالع ایشان
یعنی اگر طوالع اصل اقتضای امری کند طالع فرع آنرا دفع و منع نتواند
کرد پس دانستن این اصل از واجبات است **و هرگاه**
که خانه از خانهای طالع ضعیف و منحوس گشته باشد در اصل
یا در وقت معین مدلولات آن خانه را در مدت آن طالع که
حکم از و میکنند رنج و آفت رسد از جوهر آن نحس خاصه که
اصل و فرع موافقت کنند و اگر قوی و مسعود باشند دلیل سعادت
و راحت باشد از جوهر آن سعد خصوصا که دلایل اصل و فرع اتفاق
کنند و اگر قوی و مسعود باشند دلیل سعادت و راحت باشد از
جوهر آن سعد خصوصا که دلایل اصل و فرع اتفاق کنند بر سعادت
**و ازین قانون** که ذکر رفت معلوم می‌شود که **احوال** ملوک
و سلاطین و حکام را از نیر نوبت و درجه عاشر باید دانستن
**و احوال** اعوان و انصار از مشتری و بیت حادی عشر و **احوال**

وزرای کبار و اشراف و صدور و مدبران خزاین و اموال سلطانی
را از مشتری و درجه یازدهم و **احوال** زهاد و عباد و متصوفه
از مشتری و درجه نهم و **احوال** تجار و اغنیای نامی از مشتری
و درجه دوم و **احوال** ابواب البر از مشتری و درجه چهارم
و **احوال** امرا و لشکریان از مریخ و درجه یازدهم و **احوال**
خواتین و محرمان از زهره و درجه دهم و **احوال** بواب و حجاب
و ندیم ملوک و اصحاب دیوان و محاسبان و عمال و خازنان
از عطارد و درجه یازدهم و **احوال** زنان از زهره و درجه هفتم
و **احوال** اهل ملاهی و طرب و ساده رخان از زهره و درجه
پنجم و **احوال** صیارفه و اهل معادن از مشتری و درجه دوم و
**احوال** رعیت و عوام الناس از قمر و درجه طالع و **احوال** فیوج
و رسل و جواسیس و مخبران از قمر و درجه پنجم و **احوال** کوتوالان
و اهل صحرا و اطراف بعیده و صیادان و دهاقین و پیران
از زحل و درجه هفتم و **احوال** تجار و اهل بازار و بیاعان از عطارد
و درجه دوم و **احوال** غلامان و خادمان از زحل و درجه ششم
و **احوال** مردم اوباش و شب دزدان از زحل و درجه ششم
و **احوال** مسافران از قمر و درجه نهم و **احوال** از عطارد و
درجه پنجم و **احوال** رای و تدبیر و اعتقاد و عدل و انصاف را
از مشتری و سهم الغیب و عطارد و مکر بند و **احوال** ارتفاعات
و نباتات و عمارت و زراعت از زحل و درجه چهارم و **احوال**

و متصدیان امور دیوان
از مریخ و درجه دهم و **احوال**
دستان و زنان

دواب بارکش و عداوتها و قرض از زحل و دوازدهم درجه **و احوال**
کسب و معاش و دخل و خرج خلایق از مشتری و سهم السعادة
و خانه دوم و باقی بدین قیاس **والکون** در هنگام احکام کردن
صاحب و مستولی را تحقیق باید کردن و آن کواکب که در آن حلقه
باشند و همچنین سهم غرضی را شریک ساختن و قوة و ضعف
سهام تابع صاحب آن خانه باشد که سهم در وی باشد و در حال هر یک
ازین دلایل نیکو بباید تامل کردن و سهمهای قوت و ضعف هر یک
را شناختن و با هم امتزاج دادن تا کدام یک ایشان قوی تر است
فعل او ظاهرتر باشد **در بیان حدود اجرام کواکب در احوالی
که بسبب انظار ایشان را اتفاق افتند** نور جرم هر کوکبی بمقدار
معین پیش ازوی و پس ازوی می افتد و آنرا حد جرم آن کوکب
خوانند **مثلا علویین** را نه درجه و **مریخ** را هشت درجه
و **آفتاب** را پانزده درجه و **سفلیین** را هفت درجه و **قمر** را
دوازده درجه غرض ازین حد آنست که هرگاه که دو کوکب را شعاع
جرم بر اجزاء صحیح فلک بهم خواهد پیوست چون بعد میان ایشان
مقدار نصف جرم هر دو باشد در قران یا زیادت برین مقدار
بر اجزاء صحیح یا کم ازان در اتصالات گویند ان دو کوکب متصل اند
و حد اتصال حقیقت **در** آنست که بمقدار جرم هر یک مر یکدیگر
پیوسته باشند و این آغاز قوت اتصال باشد تا آنگاه که درجات
ایشان متساوی گردد و آن کمال اتصال باشد بعد ازان مبدأ انصراف

باشند تا آنگاه که بعد بمقدار مذکور گردد مثلا قوس تثلیث
قک درجه است و مجموع جرم زهره و مشتری نو درجه نصفش
ح درجه پس حد تثلیث الیسر قلح درجه باشد و قوتش در قکر
درجه و حد تثلیث ایمن قنب درجه باشد و قوتش در قیح درجه
و چون میان هر دو قک درجه بعد شود شود کمال تثلیث
باشد و اگر حد تثلیث الیسر قنب درجه شود یا حد تثلیث ایمن
قلح از یکدیگر بتمامی منصرف شده باشند و حد مقارنشان
ح درجه و قوتش در ل درجه و حد انصرافشان همین مقدار
و حد احراق کواکب و درجه است از هر طرفی و اگر زیاده ازین
باشد تحت الشعاع خوانند نه محترق تا آنگاه که ظاهر شوند و این
اتصالات بر انواع مختلف اتفاق افتد بسبب قوه و ضعف
کواکب و غیر این و ما بعد ازین بیان قوت و ضعف کواکب
علی التفصیل باز نمائیم ان شاء الله العزیز و نیز دانستنی است ۱
که همیشه کوکب سبک رو بگران رو پیوندد و در حالت اتصال
سبک را دافع تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر پس قمر
هرگز قابل نتواند بودن و نیز دانستنی است که حظ پنج است
۱ خانه ۲ شرف ۳ مثلثه ۴ حد ۵ وجه بزرگترین حظها خانه
است و از روی قیاس گفته‌اند که خداوند خانه را پنج قوت است
و خداوند شرف را چهار و از آن مثلثه سه و از آن حدود
دو و از آن وجه یکی و قوت را شهادت نیز خوانند و مستولی را

تشابد

تشابد و مراعی‌اند ازان انواع مختلفه دفع تدبیر است یعنی هر گاه
کوکبی بکوکبی متصل گردد بمودت دفع تدبیر او کرده باشند و بد نیز
تواند بود ازان دفع قوتست و آن چنان بود که کوکبی که در حظ
خود باشد و متصل گردد بکوکبی دیگر قوة خود را او را دهد و اگر
هر دو در حظ خود باشند هر یک قوة خود دیگری را دهد چون
زهره در میزان و مشتری در قوس تسدیس کنند این را دفع قوتین
خوانند دیگر دفع طبیعت یعنی کوکبی از حظ کوکبی دیگر بدو
متصل گردد طبیعت خود او را دهد و این را قبول نیز خوانند
و اگر هر یکی در حظ دیگری باشد هر یک طبیعت خود بدیگری دهد
چون زهره از جدی و زحل از ثور تثلیث کنند این را دفع طبیعتین
خوانند یا اگر کوکبی از حظ کوکبی دیگر بدو متصل شود و آن کوکب
را نیز در آن مکان حظی باشد چون پیوستن زهره از حوت بمشتری
یا اگر دو کوکب نهاری بروز بالای زمین و بشب زیر زمین متصل
گردند و دو کوکب لیلی بروز زیر زمین و بشب بالای زمین متصل گردند
و دفع طبیعت قویتر است از دفع قوت زیرا که قوة جرم طبیعت
است و این جمله دلیل موافقت است و برآمدن حاجت و تمام
شدن آن کارها دیگر انکار است یعنی کوکبی از وبال یا هبوط
کوکبی دیگر بدو متصل شود یا اگر هر یک از وبال یا هبوط یکدیگر پیوندد
و درین صورت انکار از هر دو جانب باشد دیگر یعنی کوکبی
در حالت رجعت یا احراق یا در وبال و هبوط باشد و کوکبی دیگر بدو

رد است

متصل شود و متصل به او رد کند از عجز و ضعف خویش و شاید که این
ضعفها یکبار کوکبی را دست دهد مانند عطارد در پانزدهم
درجه حوت که در میان رجعت باشد و این دلیل تعویق و فساد
کارها است و اگر هر یک در وتدی یا مایلی او باشند و اتصال
نوعی از دفع قوة یا طبیعت باشد عاقبت آن کار بصلاح انجامد
و اگر دفع در زایل بود و هر دو در وتد یا مایلی او یا هر دو در زایل
مطلق دلیل فساد کارها است خاصه که اتصال بر وجه انکار و
رد باشد دیگر جمع نور است یعنی ستاره چند بکوکبی متصل کردند
که از ایشان گران رو تر باشد آن گران رو نور ایشان را جمع کند
بمثابت آن باشد که آن کواکب مجموع بیکدیگر متصل اند دیگر
منع است و این بر دو نوع باشد یکی آنکه سه ستاره در برجی باشند
سبک رو در اول برج دیگر گران رو در آخر برج چون سبک رو
نور بر گران رو افکند و میانه رو او را منع کند تا اول با او اتصال
کند دوم آنکه گران روی و سبک روی در یک برج باشند و
سبک روی در برجی دیگر ناظر بهر دو چون آن سبک رو ناظر خواهد
که بگران رو پیوندد سبک رو مقارن مقارب منع او کند تا تحت
خود قران کند بفضیلت مقاربت و این نوع فوت مانع باشد ضعف
ممنوع دیگر فوت است یعنی سبک رو و گران روی در آخر برجی خواهند
که متصل شوند گران رو از آن برج بیرون رود و سبک رو بدیگری
پیوندد و پیوستن گران رو بدو فوت شود و این دلیل فوت شدن

و میانه رو در برج میانه

کارها

کارها باشد دیگر اعتراضیست یعنی کوکبی سبک رو در آخر برجی باشد و
گران روی در میان آن برج و میانه روی در اول همان برج میانه رو
خواهد که بگران رو متصل شود و پیش از و سبک رو راجع گردد و
بگران رو متصل شود و در گذرد و بدان میانه رو نیز متصل شود و
باطل کند اتصال کوکب میانی را از آن گران رو و این دلیل
باطل شدن کارها باشد دیگر قطع نور است و این دو نوع باشد
یکی آنکه سبک روی در اول برجی باشد و میان روی در میانه آن
برج و گران روی در آخر آن برج سبک رو خواهد که بمیانه رو
رسد میانه رو بگران رو پیوندد و در گذرد و گران رو قطع کند
نور سبک رو را از میانه رو نوعی دیگر آنکه سبک رو در میانه
برجی باشد و گران روی در آخر برج و میانه روی در اول برج دوم
راجع چون سبک رو خواهد که بگران رو پیوندد میانه رو راجع باز
گردد و بگران رو پیوندد و قطع نور سبک رو کند از گران رو و این
دلیل نا امیدیست دیگر انتکاث است یعنی کوکبی خواهد که بکوکبی
متصل شود پیش از آنکه اتصال تمام گردد آن کوکب اگر راجع
باشد مستقیم گردد و اگر مستقیم بود راجع شود و اگر سریعتر
از متصل به باشد از و بطی تر گردد و اگر از و بطی تر بوده باشد
سریعتر گردد و آن اتصال باطل شود و این دلیل بود بر نا تمامی
کارها دیگر نقل نور است یعنی کوکبی متصل شود بدیگری و هنوز
اتصال تمام نشده باشد یکی از آن دو کوکب بثالثی پیوندد و

نور اول را بدین کوکب نقل کند همچنان باشند نیز که ان دو کوکب
بهم اتصال کنند اکرچه بظاهر متصل نباشند دیگر مراد دفعت
یعنی دو کوکب براثر یکدیگر راجع شوند و بهم متصل کردند
و آن دلیل تراجع امور بود خاصه که نظر بوجه قبول باشد
و اکر هر دو براثر یکدیگر مستقیم کردند بوقتی که راجع بوده
باشند و اتصال کنند دلیل استقامت کارها بود خاصه
که یکدیگر را قبول کنند دیگر نعمت و مکافات یعنی
کوکبی که در وبال یا هبوط یا درجه بیر باشد و متصل کردد
بکوکبی محظوظ و قوی حال و میان آن دو کوکب دوستی بود
و آن کوکب قوی حال کوکب ضعیف را مدد کند همچنان
باشد که با او انعامی کرده باشد ما دام حق این نعمت بران
کوکب باشد تا آن وقت که کوکب قوی همچنان ضعیف
شود و ان کوکب ضعیف قوی و با هم متصل و این کوکب
درین وقت مکافات آن نعمت کند پس این نوع نظر
از وجهی انعام باشد و از وجهی مکافات و این دلیل
مکافات از مهالک و ما دوستی و دشمنی کواکب را
بجد ولی باز نماییم دیگر مستعلیت و آن چنان باشد که کوکبی
فوق الارض در وتد یا مایل الوتد متصل شود بکوکبی تحت
الارض کویند آن کوکب مستعلیت بران دیگر دیگر کوکبی
در عاشر کوکبی باشد یا آنکه عرض کی صاعد باشد در شمال یا

جنوب

جنوب و آن دیکر هابط یا انکه در وقت قران کوکبی
بذروه تدویر نزدیک تر باشد تا بذروه اوج و این
از همه قوی تر است دیگر حصار ست یعنی
کوکبی محصور شود میان دو کوکب سعد یا
نحس یا یکی سعد و دیگری نحس بجرم یا بشعاع
دیگر خالی السیر است یعنی کوکبی منصرف شود
از کوکبی در اول برج و هیچ کوکب دیگر متصل نشود
ما دام که در ان برج بود دیگر وحشی السیر است
یعنی کوکبی در برجی در آید و بیرون شود و هیچ کوکب
نه پیوندد و این خاص باشد بقمر و دلیل وحشت و نفرت
است دیگر صحیح باب است یعنی دو ستاره بهم
متصل شوند که خانهای ایشان برابر یکدیکر باشد
و این دلیل تغییر هوا باشد مناسب وقت و صد دل
موعود اینست که نکاشته میشود والسلام



جدول دوستی و دشمنی کواکب بقول هند

| کواکب | دوستان | دشمنان | میانه حالات |
|---|---|---|---|
| شمس | مشتری مریخ قمر | زحل زهره | عطارد |
| قمر | شمس عطارد | هیچ دشمنی ندارد | زحل مشتری مریخ زهره |
| مریخ | مشتری شمس قمر | عطارد | زحل زهره |
| عطارد | شمس زهره | قمر | زحل مریخ مشتری |
| مشتری | مریخ شمس قمر | زهره عطارد | زحل |
| زهره | زحل عطارد | شمس قمر | مشتری مریخ |
| زحل | زهره عطارد | مریخ شمس قمر | مشتری |



میان سعد و نحس یا میان دو کوکب که مزاج اینها بتضاد باشد
چون شمس و زهره یا میان دو کوکب که خانهای ایشان
یا شرفهای ایشانرا باهم نظر عداوت باشد چون ل
و سه و ح و ی یا خلق یکی مخالف دیگر چنانکه خلق مشتری
عفت و دیانت است و فعل زهره فسق و فجور یا خانه
یکی دوازدهم خانه دیگری باشد و حال دوستی بر عکس آن
اما نوع عارضی آن است که کوکبی در عاشر دیگری باشد
یا در یازدهم و دوازدهم و دوم و سیوم و چهارم وی
اگر دوست باشد مخلص گردد و اگر میانه حال بود دوست
گردد و اگر دشمن بود میانه حال گردد و اگر بر خلاف این جایها
باشد عکس این باید تصور کردن والسلام علی من اتبع الهدی

**بیان قوت و ضعف کواکب** آنچه اکابر این فن از
قوت و ضعف کواکب حصر فرموده اند صد و هشتاد و
هفت عدد است نود و سه عدد قوتها و هشتاد و چهار عدد
ضعفها و بعضی از اینها ذاتی باشند و بعضی عرضی و ذاتی آن
بود که بتغییر طوالع اوقات متغیر نگردد و چون خانه و شرف
و حد و سرعت سیر و مانند اینها و عرضی آنکه بحسب طوالع
و ازمان مختلف حکمش باطل گردد چون اعتبار اوتاد و
مایل و زایل و فرح و ترح و بیت اتصال و ادبار و ربع مذکر
مونث و قس علیهما و این قوت و ضعف کواکب را بحسب تاثیر

سه قسم کردند عظیم اثر و میانه اثر و حقیر اثر و باز هر یک
ازین اقسام را در سه مرتبه نهادند اعلی و اوسط و ادنی
پس سه در سه نه باشد لاجرم بهرهٔ هر صنفی از قوة و ضعف
بر حسب مرتبه او باشد و آن از یکی بود تا نه یعنی انچه حقیر
اثر ادنی مراتب باشد او را یک بهره بود و همچنین بر تراید
یکیک بهره میرود تا منتهی شود بانچه عظیم اثر اعلی مراتب
باشد و او را نه بهره بود از قوت و ضعف پس برین
تقدیر عدد بهرهای قوت و ضعف کواکب سیصد و پنجاه
و شش باشد چنانکه معلوم خواهد شد و منجم باید که برین
اولا نیکو مطلع و مستحضر باشد و هنگام احکام در ضبط آرد
و بطریق مقابله و مخالطه احکام انگیزد تا حکمش استوار بود
نه همچنانکه منجمان حشوی که احکام بنقل و قالب کنند هرگز
موافق واقع نمی افتد و از صواب نیک دور می باشد تا
بدین سبب این طایفه شریف را مطعون سازند و کذاب
خوانند و این صنعت لطیف را مردود سازند و ندانند
که تقصیر از کجاست حضرت عزت عز اسمه همه را جادهٔ مستقیم
هدایت فرماید و حجاب غفلت از پیش ابصار ایشان بردارد
تا ادراک حق کنند و بر باطل اصرار ننمایند تا اهل از نا
اهل و صدق از کذب ممتاز گردد اما اصناف قوتهای
قسم اول سی و چهار است بخش عظیم اثر اعلی مراتب اول

خانه

خانه ۲ درجه شرف ۳ ابتزاز یعنی بودن کواکب در قوی تر خانهٔ
از بیوت طالع چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و
تاسع و رابع و خامس خاصه که نظر بیشتر از کواکب بدو باشد
و کمال ابتزاز انگاه بود که با وجود این حال در حظی از حظوظ
خود باشد و دور از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف و وبال
و هبوط معتبر گیرند هر چند که این ضعیف مینماید چرا که هیچ
عرض با ذات برابر الا بهتر از آن باشد که در دیگر بیوت
جدا تنها دلیل خمول و سقوط اند ۴ یعنی دوری کواکب
از آفتاب مقدار شانزده دقیقه بود و تصمیم عطارد از همه
قوی تر باشد زیرا که کسب جوهر آفتاب کند و آن چون صمیمی
بود او را آفتاب دوم خوانند و تصمیم دلیل عز و جاه و عظمت
باشد ۵ جرم ثابتهٔ سعد یعنی درجهٔ مجری با ممر کوکبی موافق
درجه مجری و ممر کوکب سعدی باشد از ثوابت درجه تقویمی
چنانکه حشویان پندارند و بهره هر یکی ازین اصناف درین
مرتبه نه باشد از قوة

و هفت عظیم اثر اوسط مراتب

اول برج شرف ۲ استقامت سیر ۳ اعتلا یعنی فلک آن
کوکب بالای فلک آفتاب بود ۴ دستوریت و این چهار
نوع بود ۵ یکی آنکه کوکب علوی در خانه و شرف خود باشد
و آفتاب نیز همچنین و متصل بهم باتصال میمنه گویند فلان کوکب
در دستوریه آفتابست و قوی تر آنکه نظر تربیع باشد زیرا که

هر یک در وتدی باشند از طالع یا از یکدیگر و اوسطش اگه
از تسدیس باشد و اضعفش اگه از تثلیث باشد و دستوریه
کواکب از جمله سهمی باشد اما با اتصال میسره و شاید که کوکبی
در دستوریه هر دو نیز باشد چنانکه هر یک در حیز خویش باشند
و بهم متصل و آن کوکب در غایت قوة و سعادت باشد از
نیرین واگر ماه با آفتاب متصل شود از میمنه او یعنی از
میسره خود آفتاب در دستوریه ماه باشد و اگر از میسره او
و میمنه خود متصل شود ماه در دستوریه آفتاب باشد بشرط
حیز و سفلیین هر گز باین نوع در دستوریه آفتاب نباشند
یا آنکه دو کوکب اتصال کنند و هر یک در خانه و شرف
خود باشند آنگاه گویند که کوکب خفیف در دستوریه کوکب
ثقیل است و بهترین آن بود که هر یک در وتدی باشند
و نظر تربیع باشد یا مقابله دوم کوکبی در یکی از دو خانه خود
بود و دوری او از یک نیر چون دوری خانه او باشد از
خانه آن نیر مثلا مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا حمل
باشد سیوم کمال تشریف و تغریب پسندیده است و آن بعد
کواکب علوی باشد از آفتاب بمقدار سی درجه و سفلی را آخر
سرعت سیر باشد چهارم اگه صاحب طالع در عاشر باشد و
صاحب عاشر در طالع و بهم ناظر و دستوریه دلیل سعادت
و خیر عظیم است پنجم استیلاست و آن نظر کوکبیست برجی که



او را در آن برج حظی باشد از حظوظ خمسه مذکوره با اتصال نظر یا
محل و اتصال نظر بر حیثیت جایز است و اگر بدرجه باشد بهتر
و اتصال محل که آنرا تناظر خوانند جز بدرجه نشاید و تناظر از ادای
باشد که بعد ایشان از اول نقطه برج منقلبه متساوی
بود و کوکب ناظر را فراعم خوانند باشد و در سابق معلوم
شده است که صاحب هر حظی را چند قوت است اگر صاحب دو
حظ در برج حظ بود یا در حظ قوت او مضاعف گردد بس هر
کوکب که بهره قوت او بیشتر باشد مستولی او باشد و دیگران
شریک بر ترتیب قوة از آن روی که بر درجه پنج مر اعم شاید
که جمع آیند از آنکه اجزای قوت بیشتر بود او را بیشتر دارند
و دیگران شریک سازند مثلا خواستیم که مستولی پنج درجه
حوت را مستولی بدانیم مشتری که رب بیت است و در یازدهم
درجه حوت و زهره بر درجه مذکور برین موضع مستولی مشتری
باشد و زهره شریک او زیرا که قوت مشتری را ده جزو است
و قوت زهره هشت جزو اما اگر هر دو درین برج نبودندی
اما نظر داشتندی قوت مشتری پنج جزو و از آن زهره چهار جزو
بودی چون در بیت پنج جزو است قوتهای ایشان مضاعف
گشت و اگر زهره درین درجه باشد و مشتری از برج دیگر
ناظر مستولی زهره باشد و مشتری شریک برای آنکه قوت او
هشت جزو باشد و از آن مشتری پنج باقی برین نسق قیاس باید

کرددا اگر چند کوکب در قوة برابر باشند آنرا که اتصال قوی‌تر
باشد بگیرد و مطلوب مستولی او بود و دیگران شریک ششم
جلب است یعنی بودن کواکب نهاری چون زحل و مشتری
و شمس و عطارد وقتی که دلیل کند بر ذکوریت بروز بالای
زمین و بشب زیر زمین در برج مذکر و بودن کواکب لیلی
چون مریخ و زهره و قمر و عطارد وقتی که دلیل کند بر انوثت
بروز زیر زمین و بشب بالای زمین در برج مونث
و تذکیر و تانیث عطارد بحسب برج باشد یا بحسب ممازجت
کواکب و نیز در تشریق مذکرست و در تغریب مونث
هفتم طریقه نیره است یعنی درجاتی که مابین شرف نیرین باشد
و آن پانزده درجه است از نوزده حمل باشد تا سه ثور و بهره
هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هشت باشند از قوت
و بیست و دو قسم اثر ادنی مراتب اول تشریف علوی
و تغریب سفلی را ۲ بیت اقبال یعنی وتد ۳ درجه طالع
۴ درجه عاشر ۵ منطقه بروج ۶ ذروه اوج ۷ ذروه
تدویر وسطی ۸ حیز یعنی بودن کوکب نهاری در نیمه روزی
و لیلی در نیمه شبی ۹ دفع قوة ۱۰ دفع طبیعت ۱۱ قبول مکانی
یعنی بودن کوکب در خطوط خویش قوی حال ۱۲ ذو المیلین
یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح شعاع هر دو تربیع او بالای
زمین هر چند که انوار کواکب جمیع جهات فلک را شامل است



اما العادی که مواقع تاثیر بحسب آن ابعاد تواند بود در صناعت
احکام اثر امطارح انوار خوانند ۱۳ ممر در قران یعنی آنکه مستعلی
باشد در قران گویند ممر اوست ۱۴ مماز حت سعود ۱۵ حد
۱۶ امکان سهم السعادت ۱۷ ظهور کوکب یعنی تحت الشعاع
نباشند ۱۸ جمع نور ۱۹ رد یعنی میان دو کوکب که اتصال بوده
باشد بنقل نور آن اتصال تازه گردد ۲۰ نقل نور ۲۱ در حد ثلثه سعد
۲۲ استیلا بر جزو مقدم و بهرهٔ هر یکی ازین اصناف درین
مرتبه هفت باشند از قوة اما اصناف قوتهای قسم دوم
چهل و چهار است ده میانه اثر اعلی مراتب اول
اقامت برای استقامت ۲ سرعت سیر یعنی سیرش زیاده
از سیر وسطش باشد ۳ حد سعد ۴ مثلثهٔ اول ۵ صعود در
فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر یعنی در نطاق چهارم و سوم
باشد ازین دو فلک ۷ صعود در شمال ۸ بودن کوکب بالای
زمین ۹ بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مونث در برج
مونث ۱۰ بری از نحوس و بهره هر یکی ازین اصناف درین
مرتبه شش باشد و یازده میانه اثر اوسط مراتب
اول استعلی یعنی بودن کوکب در دهم یا یازدهم دیگری
۲ ربع مقبل یعنی میان عاشر و طالع و نظیر او ۳ عرض شمالی
۴ زیادت نور ۵ زیادت قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب
در نطاق دوم و سوم باشد اما زیادت نور ماه وقتی بود که از

تربیع اول درگذشته باشد و بتربیع دوم نرسیده باشد ۶ زیادت
سیر یعنی سیرش در تزاید بود ۷ زیادت عدد یعنی خاصه معدله
کمتر از [illegible] درجه باشد ۸ زیادت حساب یعنی تعدیل محکم
زاید بود بر وسط ۹ درجه سعادت ۱۰ درجه نیره ۱۱ درجه
مظلمه زحل را فقط بحسب مناسبت ۱۲ مثلثه اول سعد
ربع مذکر مذکر را یعنی آن ربع که میان عاشر و طالعست و
نظر او و ربع مونث مونث را یعنی آن ربع که میان طالع
و رابع است و نظیر او ۱۳ وجه ۱۴ نهبهر ۱۵ مثلثه ثانیه
۱۶ دوازده بهر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه
پنج است و [illegible] میانه اثر او فی مراتب اول بیت
مایل ۲ بیت فرح ۳ بیت قوة یعنی قوت شمس در عاشر است و قوة
ماه در رابع و قوت زحل در ثامن و قوت مشتری در ثانی
و قوت مریخ در ثالث و قوت زهره در سابع و قوت عطارد
در تاسع ۴ بیت مذکر مذکر را و بیت مونث مونث را یعنی
هر خانه که عدد آن فرد باشد مذکر است و اگر زوج باشد مونث
۵ بیت سعد ۶ مثلثه ثانیه سعد ۷ نصرت یعنی قوت
صاحب بیت چه خداوندان خانه ناصر آن کوکب باشد و دلیل
عافیت او ۸ اعانت ۹ استعانت یعنی زحل مریخ را اعانت
کند و از زهره استعانت خواهد و مشتری زهره را اعانت
کند و از قمر استعانت خواهد و مریخ آفتاب را اعانت کند و از زحل

استعانت خواهد و آفتاب هیچ کوکب را اعانت نکند و از مریخ استعانت
خواهد و زهره زحل را اعانت کند و از مشتری استعانت خواهد و
عطارد هیچ کوکب را اعانت نکند و از هیچ کوکب استعانت نخواهد
و قمر مشتری را اعانت کند و از زهره استعانت خواهد و این نسبت
باعتبار اشراف است یعنی رب بیت شرف معین آن کوکب باشد
که شرف در خانه اوست ۱۰ نعمت ۱۱ مکافات نعمت ۱۲ حصار
میان دو سعد ۱۳ بودن کوکب روزی بروز تحت الشعاع و کوکب
شبی بشب این قوت خاصه آفتاب راست ۱۴ تیامن کوکب
از آفتاب یعنی در نصف لیل باشد از فلک ۱۵ دریجان ۱۶ اردجان
۱۷ هفت بهر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهار است
از قوة [illegible] اصناف قوتهای قسم سوم پانزده است [illegible]
[illegible] مراتب اول وجه سعد ۲ نهبهر سعد ۳ اثنی عشریه
سعد و بهره هر یکی ازین مرتبه در اصناف سه باشد از قوت [illegible]
حقیر اثر اوسط مراتب اول دریجان سعد ۲ اردجان سعد
۳ هفت بهر سعد ۴ درجه مذکر مذکر را و مونث مونث را
۵ نصف صاعد از طالع ۶ برج موافق مزاج ۷ برج موافق جوی
و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد از قوت
پنج حقیر اثر ادنی مراتب اول نیم بهر و این خاص آفتاب
و ماه در دیگر کواکب چنان باید که بروز در نیم بهر آفتاب
باشند و بشب در نیم بهر ماه ۲ برج شمالی ۳ برج دوست ۴ برج

مستقیم الطلوع ولایت آفتاب و ماه را خاص و بهره هر یکی ازین
اصناف درین مرتبه یکی باشد از قوة اما اصناف ضعفهای قسم
اول سی و پنج است ضعفهای عظیم اثر اعلی مراتب اول وبال
۲ درجه هبوط ۳ احتراق ۴ کسوف آفتاب را ۵ خسوف ماه را
۶ کسوف کواکب را ۷ جرم ثانیه نحس و بهره هر یکی ازین اصناف
درین مرتبه نه باشد از ضعف و شش عظیم اثر اوسط
مراتب اول برج هبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع ۴ طریقه
محترقه نیرین را خاص ۵ انحطاط فلک یعنی فلکش شیب فلک
شمس باشد ۶ جزو مقدم و دو توسع او و بهره هر یکی ازین اصناف
درین مرتبه هشت باشد از ضعف و بیست و دو عظیم اثر
ادنی مراتب اول تغریب علوی را و تشریق سفلی را ۲ دوری
از منطقه ۳ استقبال فلک یعنی درجه هفتم ۴ درجه رابع ۵
بیت ثامن ۶ نقطه حضیض اوج ۷ نقطه حضیض تدویر ۸ دو البیارین
یعنی بودن کوکب در رابع و مطرح شعاع هر دو تربیعش شیب
زمین ۹ انکاده ۱۰ بیت ادبار یعنی بیت زایل و ساقط ۱۱
گذشتن زیر مهر نحسی ۱۲ ممازجت نحوس بنظر عداوت ۱۳ قطع نور
۱۴ انتکاث ۱۵ منع نور ۱۶ اعراض ۱۷ عقده جوزهر بر نیرین را خاص
۱۸ نحوست آفتاب بطلوع نخستین پیش از و و نحوست ماه بطلوع
نخستین بعد از و ۱۹ حد نحس ۲۰ ضرر یعنی ضرر زحل کمتر ست و ضرر
مشتری و عطارد و ضرر آفتاب و عطارد بر زهره و زهره را مریخ



وضرر قمر و مریخ یکدیگر را ۲۱ درجه ثانیه نحس ۲۲ درجه سهم قاطع و بهره
هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هفت باشد از ضعف اما اصناف
ضعفهای قسم دوم سی و دو است ده میانه اثر اعلی مراتب
اول اقامت برای رجعت ۲ بطو سیر ۳ هبوط در فلک اوج
۴ هبوط در فلک تدویر ۵ هبوط در جنوب ۶ بودن کوکب
شیب زمین ۷ برج مذکر مونث را و برج مونث مذکر را ۸
مثلثه اولی نحس ۹ غریب در مکان یعنی درون برج او را حظی
نباشد از قوت و ضعف چون آفتاب در سنبله و بهره هر یکی ازین
اصناف درین مرتبه شش باشد سیزده میانه اثر اوسط مراتب
اول ربع مدبر و آن از طالع است تا رابع و نظیر او ۲ عرض جنوبی
۳ نقصان نور ۴ نقصان قدر و این هر دو وقتی بود که کوکب
در نطاق اول و چهارم باشد و نقصان نور ماه وقتی بود که میان
تربیع و اول تمس باشد ۵ نقصان عدد یعنی خاصه معدله مستزاد
نقص درجه باشد ۶ نقصان سیر یعنی سیر در تناقص باشد ۷
نقصان حساب یعنی تعدیل محکم از وسط ناقص بود هشت درجه
۸ درجه سیر ۹ مثلثه ثانیه نحس ۱۰ ربع مذکر مونث را و ربع
مونث مذکر را ۱۱ خلاف محل یعنی بودن کوکب نهاری روز
و لیلی بشب شیب زمین و عکسش ۱۲ وحشت سیر ۱۳ خلاء سیر
و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه پنج است از ضعف
و ده میانه اثر ادنی مراتب اول بیت زایل غیر ساقط ۲

بیت ترح ۳ بیت ضعف یعنی نظر بیت قوة ۴ بیت مذکر مونث
را و بیت مونث مذکر را ۵ بیت نحس ۶ ضعف خداوند خانه ۷
منا کرت یعنی بودن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی و عکس ۸ حصار
میان دو نحس ۹ عقده جوزهر تجره را ۱۰ متیاسر بودن از آفتاب
یعنی در نیمه روزی از فلک و بهرهٔ هر یکی ازین اصناف درین
مرتبه چهارست از ضعف ۱۱ اصناف ضعفهای قسم سیوم
بعقده است نحس حقیر اثر اعلی مراتب اول وجه نحس
۲ نهبهر نحس ۳ اثنی عشریه نحس ۴ درجه مظلمه ۵ درجه تیره
زحل را خاصه و بهرهٔ هر یکی ازین اصناف درین مرتبه سه است
از ضعف ونه حقیر اثر اوسط مراتب اول دریکان نحس
۲ اردجان نحس ۳ هفت بهره نحس ۴ درجه قبیحه ۵ درجه
مونث مذکر را و درجه مذکر مونث را ۶ بودن نیری در درجات
واله علی العمی ۷ بودن کوکب در نصف تا بط از طالع ۸ برج
مخالف مزاج ۹ برج مخالف خوی و بهرهٔ هر یکی ازین اصناف درین
درین مرتبه دو باشد از ضعف ونه حقیر اثر ادنی مراتب
اول برج جنوبی ۲ برج دشمن ۳ برج معوج الطلوع و بهرهٔ هر یکی
ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد از ضعف وهیچ کوکب هیچ نحس
نبود در هیچ وقتی که قوت و ضعف او با هم امیخته نباشد وهیچ کوکب
هیچ کوکبی نباشد در هیچ موضعی که قوت او ممزوج نبود و بضعفی
و ضعفش ممزوج بقوتی پس ازین بحث لازم آید که هرگاه باحکام

مشغول

مشغول شوند قوت و ضعف کواکب را بتمامی ضبط کنند خاصه آن
دلیلی را که مدار احکام بروی باشد انگاه آن قوی و ضعف
را مقابله با یکدیگر کنند و مخالطه کنند تا ازان میان مزاجی خاص
بدید آید که حکم بران مزاج مخصوص باشد و بیک قوت
و ضعف حکم کمتر راست آید چنانکه منجمان حشوی کنند
ازان است که اکثر خطا می افتد و ما در آخر مثالی بنمائیم
تا دراکش آسان تر باشد والله اعلم بیان رباطات و مراکز
کواکب از آفتاب کواکب علوی از وقت خروج ایشان از
تحت الشعاع مشرقی میامن خوانند و لایزال برین حال باشند
تا انگاه که بعدشان از آفتاب سی درجه شود بعد ازان مشرقی
ضعیف خوانند تا انگاه که بحد رجوع رسند درین وقت
دلیل کنند بر تذکیر و یبوست و از وقت رجوع تا مقابله آفتاب
که میان رجعتشان باشد شرقی راجع خوانند درین وقت دلیل
کنند بر تذکیر و حرارت و از زمان مقابله تا هنگام استقامت
غربی راجع خوانند و میامنه دلیل کنند بر تانیث و رطوبت و از
وقت استقامت تا انگاه که بعدشان از آفتاب سی درجه شود
غربی قوی تا انگاه که مختفی شوند در شعاع آفتاب و از زمان استقامت
تا اختفا دلیل کنند بر تانیث و برودت و چون در زیر شعاع نا
پدید شوند مغمور خوانند و ما دام همچنین تا انگاه که بعدشان از آفتاب
شش درجه شود گویند محترق اند تا ان وقت که بعدشان شانزده

دقیقه کرده صمیمی خوانند چنانکه در پیش ذکر رفت ولایزال درین
حال باشند تا آن وقت که از آفتاب بهمین مقدار منصرف
شوند انگاه در حکم احتراق باشند تا بعد شان از آفتاب
بمقدار شش درجه شوند بعد از ان ممنو تحت الشعاع باشند
تا هنگام ظهور که مشرقی خوانند و معاودت نمایند در انچه
در اول بودند اما سفلیین از وقت بیرون آمدن ایشان
از تحت الشعاع آفتاب در ناحیت مغرب دلیل کنند بر تانیث
و رطوبت و غربی و میتاسر خوانند و مادام برین حال باشند
تا بوقتی که راجع شوند بسوی آفتاب و از وقت رجعت تا
مقارن شدن بشمس دلیل کنند بر حرارت و از ان گاه که
منصرف شوند در ناحیت مشرق میتامن و مشرقی خوانند
و دلیل کنند بر تذکیر و یبوست بعد ان چون بغایت بعد
رسند و مستقیم شوند و سریع السیر و در شعاع آفتاب مختفی
گردند بر طبیعت ایشان برودت غالب باشد و لایزال
برین منوال باشند تا انگاه که بآفتاب ملحق شوند و سابقه
گفته شد که حد احتراق شش درجه است پیش از آفتاب
و پس از آفتاب و چون ازین مقدار زیادت گردد و محترق
نخوانند بلکه تحت الشعاع باشند و حد شعاع پانزده درجه
گرفته اند و چون کوکب از شعاع آفتاب بیرون آید پنج درجه
کوکب متصل نشود گویند کوکب در ضوء خویش است اما قمر چون

از

از شعاع بیرون آید تری کند تا تربیع اول و انگاه گرمی کند تا
مقابله بعد آن خشکی کند تا تربیع دوم پس سردی کند تا انگاه
که باز مختفی شود در شعاع آفتاب و این جمله را امر اکثر اربعه خوانند
بیان اولائی که هوا متغیر گردانند تفصیل دلایل حرارت شتی
شمس و مریخ و مشتری و عطارد هرگاه که متصل باشند باین
یا در بروج حاره باشند و این جمله را کواکب حاره نام کردیم
و مجاسده راس با این کواکب و بروج ناری و هوائی و تشریق
مریخ خاصه در وقت حلول آفتاب بسرطان و کثرت مکث
عطارد در بروج ناری و بودن کواکب حاره در وتد عاشر
از طالع سال و فصول و اجتماع و استقبال مقدم بر سال و فصل
که ما این سه طالع را طوالع ثلاثه نام کردیم خاصه که متصل باشند
بیکدیگر و قوی تر انکه صاحب این طالعها باشند و محارجت صواحب
طوالع ثلاثه بمریخ یا بکواکب حاره مطلق خاصه از بروج ناریه
و انصراف مریخ از مقابله زحل و مریخ در برج آتشی و بودن
قمر در مرکز دوم و حلول عطارد با کواکب حاره در بروج و حدود
و منازل حاره و اتصال ایشان ازین مواضع و سرعت در
همه کواکب و صعود در فلک و تشریق و ربع مذکر و بیت
مذکر و اثر این دلایل وقتی درست آید که بر طبع و مزاج خویش
باشند و مکان و زمان نیز مقتضی حرارت باشند و مکان چون
مواضع گرم سیر و زمان موسم گرما چون حقیقت بهار و تابستان

وبعضی از خزان و اگر در زمستان اتفاق افتد یا در مواضع سرد
وبیرا از سرما کم کنند و حکم بر اعتدال باید کردن و چون زمان و مکان
قابل باشند و مانع معدوم دلیل شدت گرما باشد خاصه
که دلیل از یکی و دو زیادت کنند خاصه که جرم ایشان در
مواضع بارده باشند چه دلایل حرارت و برودت مانع یکدیگر اند
**تفصیل دلایل برودت** اتصال اشعهٔ کواکب بارده یعنی
زحل و زهره و قمر و عطارد و اگر بدینها متصل باشد یا در
بروج بارده باشد یعنی مثلثهٔ خاکی و آبی مکیف که اتصال این
بروج باشد یا حدود و منازل بارده و ممازجت ذنب با این
کواکب و طوالع مثلثه ازین برجها باشند و صواحب طالعها کواکب
مذکوره باشند و اتصال صواحب طوالع ثلاثه بکواکب بارده
از مواضع بارده باشد و کثرت مکث عطارد با کواکب بارده
و تشریق زهره در وقت تحویل آفتاب بجدی و ممازجت صواحب
طوالع ثلاثه بزحل یا بکواکب بارده خاصه از مواضع بارده
و حلول کواکب بارده در مواضع بارده خاصه مثلثهٔ ترابی و
بودن کواکب بارده در مواضع بارده بوقت تحویل و بودن
قمر در مرکز چهارم و بطو سیر و هبوط فلک و تغریب و ربع
مونث و بیت مونث و چون عطارد برین حالها باشد که
ذکر رفت عمل او از دیگر کواکب که درین اثر دال اند ظاهرتر
و قوی تر باشد و این حکم آنگاه راست آید که این جمله بر طبیعت

خاصی

خاص خود باشند و الا اگر اشعهٔ کواکب حاره با ایشان آمیخته
بود یا درین موضع بود از برودت چیزی کم کند بقدر قوت
و مزاج هر یک و وقوع این اثر در وقتش بیش باشد چون
فصل خزان و زمستان و اوایل بهار خاصه که مکان نیز قابل
باشد دلیل شدت سرما باشد و سخت تر آنگه مانع موجود
نبود و اگر در حقیقت فصل بهار و تابستان بود از حرارت
هوا کم کند و هوا را با اعتدال باز آرند تکثیف که چند دلیل جمع
آیند برین صفت و معلوم است که دلایل گرمی مانع دلایل
سردی باشد و بعکس **تفصیل دلالت رطوبت** از کواکب
اشعهٔ زهره و قمر و مشتری و عطارد و هرگاه که با ایشان بود
یا در بروج آبی باشد یا در حدود و منازل رطب با رطوبت
بر مزاج او غالب شده باشد بحسب عوارضی که اسباب رطوبت
اند چون بطو سیر و هبوط در فلک و شمالی و ربع مونث
و بیت مونث و این حالات مزاج جمیع کواکب را به
رطوبت مایل کرداند از مواضع بروج مذکوره خاصه
مثلثهٔ آبی و حدود زهره و مشتری و منازل رطب
و بودن قمر در مرکز اول و بودن عطارد در مثلثهٔ آبی خاصه
که در وی بطی و راجع گردد و بودن کواکب مذکوره خاصه ممازج
یکدیگر و اتصال زهره و مریخ خاصه که عطارد با ایشان باشد
و بودن طوالع ثلاثه ازین برجها و یا صاحب طوالع کواکب

مذکوره باشند و یا صاحب طالعهای مذکوره متصل باشند
بکواکب مذکوره فکیف از مواضع مذکوره و بطوء سیر و عرض
جنوب و جلب شی و رجعت و هرگاه که کواکب
برین حالها باشند و اوان رطوبت مستولی باشد و مانع
قوی نباشد هر آینه حکم شاید کردن و قوی تر آنکه دلایل
این معنی مترادف واقع شوند تفصیل دلایل یبوست
کواکب که بر طبیعت ایشان خشکی غالب بود چون [illegible]
و آفتاب و عطارد که متصل باشد با ایشان یا در مواضع
یابسه باشد چون مثلثه آتشی و خاکی و حدود و منازل
یابسه و انفصال این کواکب ازین مواضع خاصه موجب
طوالع ثلاثه باشند یا ناظر بصاحبان این طالعها یا طوالع
مذکوره یکی ازین برجها باشند و کواکبی که دلیل رطوبت
اند درین مواضع باشند و کواکبی که دال اند بر یبوست
در مواضع باشند و کثرت مکث عطارد در بروج یا
بسه و صعود در فلک و هبوط در شمال و صعود در
جنوب و سرعت سیر و جلب روزی و بیت و برج
مذکوره و چون کواکب برین حال باشند در موسم خشکی
مانند تابستان و خزان و مواضعی که قابلیت خشکی دارند
چون بادهای خشک و گرم سیرها و مانعی نباشد هر آینه
دلیل خشکی باشد شاید حکم کردن و این جمله دلیلند بر انواع



بعد ازین شمه بطریق ترکیب از تغیرات هوا بیان کنیم
چون صاحب این طوالع ثلاثه از کواکب باران باشد
و در برجهای باران یعنی مثلثه آبی و اسد و دلو و یکی
منحوست و یکی معصر بکوکبی که هم از کواکب باران بود
دلیل کند بر بسیاری بارندگی خاصه در اوایل اگر
آن کوکب ماه باشد بارندگی عام بود چنانکه اکثر مواضع
را شامل بود و اگر زهره بود بارندگی سخت بود نافع و
نرم و تاریکی و اگر عطارد باران و غیم بود و باد و ظلمت
هوا باشد اتصال عطارد را از برجی ببرجی در تغیر
هوا اثری تمام است بحسب زمان حاضر و اگر سیر خویش
بطی کرده و مدتی بارندگی و تاریکی بود در هوا خاصه در وقتی
و او در بروج آبی اگر ماه از یکی از زهره یا مریخ منصرف
شود و بدیگری پیوندد دلیل نم و باران بود و اگر از مشتری
یا عطارد منصرف شود و بدیگری پیوندد دلیل باد بود
و اگر از شمس یا بزحل منصرف شود و بدیگری متصل گردد
دلیل کدورت و سستی و آشفتگی هوا باشد و اگر تنها
بزحل پیوندد دلیل سرما و نم و برف باشد و اهل
روم را تأسیسات باشد در تغیر هوا و آن هر اگر بحران
هوا باشد مانند اوقات امداد بیمار و تغیر در هوا بحسب
زمان حاضر بود و اول بحران از نقطه اجتماع باشد بعد از آن

بر بعد دوازده درجه از وی که مبداء ظهور ماه بود از زیر شعاع
آفتاب پس مه درجه صه پس قله پس قسح پس قف
پس صه پس زکه پس نع پس شه پس سح پس جزو
اجتماع در مره ثانیه و در وقت تحریر این ابجا در ادر
یک بیت گفته شد یب ط مه ته لج یب
ای جوانمرد فرید مرکز بحران بود بر جزو اصلش کن مزید
هرگاه که جزو تاسیس در برجی تر واقع شود و قمر متصل
بود بکوکب تر تا قمر در موضع تاسیس در برج مذکور
باشد بحسب زمان و مکان هوا متغیر گردد یا بارندگی شود
اتصال ماه بزهره از خانهٔ عطارد ابر و باران انگیزد
فکیف که عطارد متصل بزهره بود تغریب زهره در حالت
استقامت در اول زمستان دلیل کند که بسیار بارندگی
باشد واگر راجع یا محترق بود دلیل کمی باران بود واگر
اول فصل زمستان مشرقی بود و راجع دلیل قلت بارندگی
است تا آنگاه که مستقیم شود با فتاب نزدیک آید
در آخر زمستان بارندگی سخت شود حلول یکی از نیرین
در وتدی از طوالع ثلاثه خاصه آن وتد عاشر بود و در وی
محظوظ دلیل تغییر و فساد هوا باشد و تاریکی واگر سعدین
برین صفت باشند دلیل اعتدال و خوبی هوا باشد
و صلاح زرع و اشجار بودن مریخ در وتدی خاصه دهم در برج بادی

ومتصل

و متصل بعطارد و سعود از وی ساقط دلیل بود بر کثرت رعد
و برق و بارانهای مضر سریع الانقطاع و فساد هوا و
بسیاری ملخ واگر برین صفت در وتد چهارم بود در برجی
خاکی دلیل کند بر زلازل و احتراق اراضی و خسف و فساد
معادن واگر برج آتشی باشد دلیل سوختن زرعها و جواهر
زمین باشد و آفت از بروق و صواعق و ظهور آتشها
از زمین واگر برج آبی بود دلیل نقصان چشمها و آب کیرها
و رودها بود و آفت حیوانات آبی و غرق سفاین واگر
سعود ناظر باشند بقدر مضرت رسانند حلول عطارد
در وتدی از بروج هوای خاصه عاشر و منحوس دلیل کثرت
بادهای موذیه باشد و بدگشتن هوا بودن زحل در برجی بادی
فوق الارض خاصه دهم و سعود از وی ساقط و عطارد بوی
متصل دلیل کند بر مضرت و فساد هوا و بادهای سخت باشد
و بارندگی بی نفع واگر برج آبی باشد همان اثر کند بزیادتی
سرما و یخ بندان و برف واگر تحت الارض باشد خاصه
در چهارم بر صفت مذکور دلیل زلزله و خسف و خرابی بقاع
و حصارها و ظهور آبهای سیاه و فساد گیاه و حیوانات آبی
و کشتها و مزرعها باشد واگر برج خاکی باشد همچنین اقتضاء
کند که گفته شد یا نقصان آبها از جاها واگر در برج آتشی باشد
فساد جمیع جواهر زمین و نظر سعود باز دارد ضرری که متوقع بود

بودن سعدین در برج هوائی دلیل صحت بیماران و اعتدال
هوا و سلامتی کشتیها و درختان و جستن بادهای نافع
و در برج آتشی دلیل بر حصول جواهر نفیس و رونق
معادن و زدن درمهای خالص و عزت نقود و در برج
آبی دلیل سلامتی کشتیها و مردم دریا بار و بسیاری آبها
و حیوانات آبی و در برج خاکی دلیل بر بسیاری عمارتها
و سلامتی زراعت و نباتات بود ممازجت صاحب طالع که مریخ
از برج آتشی زیاده کند در گرما و کم کند در سرما و ممازجت
او بزحل از برج آبی بیفزاید در سرما و کم کند از گرما و این فعل
در سایر بروج ظاهر شود اما در آنها که گفته شد ظاهرتر
بود ممازجت بزحل دلیل باران و تاریکی و سرما و رعد بود
و بمشتری باد و نم و بمریخ برق و بخار و ماهتاب و خشکی و
بزهره بسیاری باران و بعطارد باران اسکن و بقمر
باران قوی و ماکاه و اگر دلیل باران در سرطان باشد
بارانی بود بی کدورت هوا و اگر در اسد باشد کار غالب
بود و اگر در عقرب بود باران سخت باشد و ظلمت هوا
و اگر در دلو باشد باد و غبار انگیزد پس از باران و اگر در
حوت بود سرما پیش از باران باشد ممازجت دلیل با زحل
بادهای خراب کننده وزد و سرد و اگر مریخ بود بادهای سخت
بود و گرم با سرخیهای و اگر با مشتری بود بادهای معتدل بود



و باران نافع آید و اگر با زهره باشد و بادهای خوش وزد و نرم
و معتدل مایل بخنکی و نمناکی و قمر را حکم همین است و اگر با عطارد
بود بادی قوی جهد و اگر مریخ نیز با ایشان باشد رعد و برق
و تندی بادها باشد و جهت باد جهت عرض کوکب بود و بودن
زحل بوقت تحویل در مثلثه آتشی از گرما کم کند و مریخ بیفزاید
و در مثلثه خاکی در سرما بیفزاید و مریخ کم کند و در مثلثه
هوائی هوا را تر سازد و مریخ خشک کند و در مثلثه آبی
هوا را سرد کند و مریخ گرم کند حلول زحل در برج بادی و آبی
سرما و جلید و بخار را و ابرهای غلیظ مظلم حادث کند
و از حلول مشتری بادهای مفید معتدل و سریع الانقلاب بود
و از عطارد بادهای سخت و ابر و باران شود انتقال زحل
از برج خاکی دلیل سرما و برف و جلید باشد در موسمش
مشاکله صاحب طالع اجتماع و استقبال با خداوند سابع
یا ممازجت ایشان بنقل یا جمع دلیل بارندگی است خاصه
که زمان قابل باشد هرگاه که وقت تحویل قمر زاید باشد
در سیر و صاعد در اوج یعنی مرکز دوم و چهارم باشد و او
میان طالع و عاشر یا در ربعی که نظیر او باشد دلیل بسیاری
آبها بود هرگاه که مریخ صاحب طالع باشد و او در دهم یا
میان طالع و عاشر در برجی آبی و کواکب باران بهم اجمعه
نظر کنند بسوی او دلیل بود بر افراط آبها و سخت تر آنکه زحل

برین صفت باشند و هابط در فلک اوج و اگر یکی از سعدین
یا قمر برین صفت باشند همین اثر پدید آمد اما ضرر کم باشد
اتصال ماه بزهره و عطارد از تثلیث خاصه از بروج
آبی دلیل است بر باران و رعد و برق و قوی تر آنکه قمر
یا جمله در برج یا حد مریخ یا زحل باشند بودن قمر با عطارد
در حدود زحل سرما کند مقابله ماه با آفتاب یا زهره
یا زحل دلیل باران است خاصه بوقت تحویل و اگر وقت
تحویل آفتاب بمیزان یا در بیت و یکم درجه عقرب ماه
متصل باشد بیکی از سفلیین دلیل کثرت باران باشد در آن
سال و اگر مجموع باهم در برج باران باشند و از آفتاب
مشرقی باران در اول سال بیشتر باشد و اگر مغربی
باشند از وی در آخر سال بیشتر باشد و اگر یکی مغربی باشد
و دیگری مشرقی و هر دو در برجهای آبی در اول سال هم
در آخر سال باران باشد اما کم و ضعیف خاصه که قمر متصل
باشد بهر دو یا بیکی از هر دو و دلایل باد بروج بادی است
و مشتری و عطارد و اتصال این دو کوکب خواه بذات
خواه بفعل خاصه از برجهای بادی یا هر یکی در حد خود باشند
یا در حد یکدیگر و اگر مریخ با ایشان باشد برق و صاعقه و
بادهای تند باشد خاصه در وقتش و اگر زحل باشد بادهای
مخرب وزد و سرد در اثر هاله و قوس قزح و توابع نجوم

هاله آن دایره باشد که برگرد ماه و آفتاب پدید آمد و گاه باشد
که برگرد ستارگان بزرگ نیز پدید آید و آنرا بعضی خرمن ماه
خوانند و آن در اکثر اوقات دلیل بارانست و اگر خرمن
ماه رنگارنگ باشد یا لونش بحمرت زند و شعاع آفتاب کشیده
باشد دلیل بادهای سخت و در خرمن ماه نظر کنند اگر غلیظ
و کثیف گردد و هاله باطل شود و ماه از نظر غایب گردد
و در عقب آن بارانی قوی برودی ببارد و اگر یک جانب
آن باطل گردد و جرم آسمان پدید آمد بر عقب آن بادها
تند جهد و اگر بتمامی مضمحل گردد دلیل صحو بود چند روز و اما
قوس قزح که آنرا کمان رستم خوانند و قزح نام دیویست
که کمان را بدو اضافت کنند و آن عکس شعاع تری باشد
که بر هوای تر و لطیف افتد و همیشه بر عکس جانب نیر بود
و اگر پیش از باران پدید آید بارندگی کند و اگر پس از باران
ظاهر شود دلیل کشادگی هوا بود و بیشتر از مراکز اربعه
بسه روز بنگرند اگر ماه صافی و درفشان بود دلیل صحو است
و اگر سرخ بود یا چنان مینماید که حرکت میکند آن بسبب تموج
هوا باشد دلیل باران است و اگر سیاه نماید یا سبز
تیره باران آید و اگر کواکب کبار از ثوابت بزرگتر از آن
نمایند که هست باد جهد و بوقت فرو شدن آفتاب و برآمدن
او اگر در هوا ابر پارهای سرخ پدید آید طولانی باد جهد اما توابع

نجوم آن ستارکان باشند که شیب فلک قمر بدید آیند اکثر
آنند که زود ناپدید شوند آنرا شهب خوانند وبعضی را که بقائی
بود بهر یکی شکلی بدید آیند مانند سری باریش یا چون قرص
آفتاب یا چون قندیلی آویخته یا سری باکیسو یا با دم و
دیگر انواع ونام هر یکی مناسب آن شکل باشد القصه ازین جمله
دو نوعیت مخصوص اند یکی آنکه شعاع آن بجانب آسمان بود آنرا ذو
ذوابه خوانند یعنی کیسودار و دیگر آنکه شعاع او بسوی زمین بود
اورا ذوذنب خوانند یعنی دم دار و این هر دو دلیل شر و فتنه
وخرابی وقحط وقتل وفقد اعاظم واشراف وتاراج وبیماریهای
وبای وخشکی آبهای وزلزله وفساد نباتات واحتراق مواضع
وانواع شدائد ومحن باشند وآفت مدلولاتی این بر
بود که آن جرم در وی بدید آید وآن مملکتی که برسمت سر ایشان
باشد وهر کس که ایشانرا دیده است از اکابر مجموع گفته اند
که اینها دلیل شر اند و آنچه بنده دیده است در سنه ثلث
وثمانمایه هجریه ذوذنب ظاهر شد بسمت الراس روم امیر
تیمور کورکان انار الله برهانه لشکر بدان جانب برد و الدرم بایزید
را طاقت تراه بگرفت وناچیز کرد وقتل وخرابی واسیر بسیار
فرمود قریب ده سال دران مملکت بود از آن نهب وقتل بود
میان امرا و فرزندان او تا عاقبت بر یکی قرار گرفت چون
سبب این علامات ماده دخانی است بسبب یبوست هوا

یبوست هوا بسبب خشکی مزاجهاست واستیلای خشم بر طبایع
وامراض در ابدان وعلت آبها وغلبه خشم سبب فتنه وآشوب
واستیلای امراض سبب هلاک وفساد خلایق ونقصان
آبها سبب آفت نباتات وقحط و اگر شکلی دیگر بدید آید
وزود ناپدید شود دران ناحیت که دیده باشند البته ملکی و
رود وفتنه پیدا شود بیان دلایل اسعار از غلا و
رخص واحوال بضاعات وچگونگی احوال هر یکی
از کواکب متبرز ومستولی در صورت طالعها وقمر وصاحب
طالع وصاحب شرف ومواضع این پنج کوکب وضدادها و خانه
هر یکی بنگرند ومحارجت عطارد بدین جمله چه او قوی مزاجهاست
ومواضع سهام وصواحب یبوست واشراف ایشان و
نظر سعود ونحوس بدیشان هرگاه که این اولا قوی حال باشند
خاصه بقوتهای ذاتی دلیل کند بر عزت ورواج آن جنس
متاعی که بایشان منسوب بود و بودن دلیل در اوتاد واوطاد
در وی قوتی ذاتی نیز باشد چون خانه وشرف وغیرهما دلیل
فراوانی آن متاع باشد اما عزیز ومردم طالب و اگر در وی
مبتلا بضعفی باشد آن متاع خوار وبی اعتبار بود وخلایق از آن
کمتر التفات کنند وکم بحاصل آید اما در مایل با یافت حاصه
ساقط وبی قدر عزت وخواری از قوت وضعف بتوان
دانست اما اگر کوکب صاعد باشد در فلک اوج یا تدویر

بهوا

وهمچنین در عرض وزاید در مسیر نرخ آن متاعها روز بروز فزاید
کردد واکر هابط یا راجع وبطی باشند روز بروز متناقص کردد
وهر برجی که مسعود وقوی حال بود آن جنس متاع که بدو منسوب
بود عزت یابد وبرعکس و در قوانین بروج وکواکب
متاعهای که مدلول ایشان است از معدنی ونباتی وحیوانی
وصیاغی مجموع کفته شده است چون چند دلیل بریک جنس
متاع دلیل شوند باتفاق آن متاع در کفت وکوی افتد به
ارزانی یا بکرانی واکر اختلاف افتد چنانکه بعضی بارزانی وبعضی
بکرانی دلیل کنند مرجح هر کدام که قوی تر باشند حکم بروی
باید کرد واکر نیکو نتوان تمیز کردن در توقف باید داشتن
اما بدانکه مثلثه آتشی بر حریات وچهارپایان دلالت کند و
مثلثه خاکی بر نباتاتی که مزاج زمین غالب باشد وحبوبات
ومعدنیات ومثلثه بادی بر طیور وستور وحریر واجناس
صناعی ومثلثه آبی بر اجناس بحری از جواهر وحیوانات آبی
ونباتی که مزاج آبی بروی غالب بود واکر مشتری در طالع
اجتماع یا استقبال بود که مقدم باشد بر دیگر طالعها و او مستولی
بر ان طالع ومتصل برب طالع یا بزهره وچهارم وصاحبش
بری از نحوس ودوم وخداوندش مسعود بود برب طالع ممازج
دلیل ارزانی وفراخی نعمت باشند واکر این دلایل منحوس و
ساقط باشند از یکدیکر یا بیشتر دلیل غلا ورخص باشند زیرکه

زیراکه طالع ورب وی دلیل خلایق است و دوم ورب وی وسهم
السعادت ودلیل مال ومعاش و چهارم ورب وی دلیل کشتن
وارتفاعات و پنجم ورب وی دلیل غلات و مشتری دلیل
خصب و زحل دلیل قحط و قوت هریک دلیل قوة مدلول او
باشد وبرعکس چون در طوالع ثلاثه مشتری مستولی باشد ونیک
حال دلیل خصب است واکر زحل بود دلیل قحط عظیم است
وکویند که حمل واسد ودلو وجدی دلیل قحط اند وسیاهی
میوها و جوزا میانه است و باقی بروج دلیل خصب و
برجهای ارضی وثابت دلیل غله وطعام اند چون مسعود باشند
دلیل فراوانیست واکر منحوس بوند دلیل تنکی چون رب
طالع ومتبر و مستولی وعلوئین وقت تحویل در عقده ذنب
باشند دلیل قحط است خاصه در شهرهای که بدان برج منسوب
بود که عقده در وی باشد زحل در طالع سال دلیل رنج
وتعب خلق است خاصه که مع ذنب باشد واکر اثنی عشریه
زحل ومریخ در یک برج افتد دلیل رنج وقحط است در
ناحیه آن برج دلایل کرانی نرخ بودن جنس امتعه است
بوقت مطلوب در طالع یا عاشر یا حادی عشر خاصه که بر
درجه وتد باشند دبودن ولیست در شرف خاصه درجه شرف
دمسعود ولیست در فلک اوج یا فلک تدویر و سرعت سیر
وزیادت نور و قدر و عدد و حساب و عرض شمال دبودن

در برج مستقیم الطلوع و خروج وی از تحت الشعاع و دلایل
ارزانی بودن کوکب دلیل است در نهم و سیوم و دهبوط
خاصه در درجهٔ هبوط و هابط بودن در فلک اوج و تدویر و
بطو سیر و نقصان نور و قدر و عدد و حساب و عرض جنوبی
و بودن وی مغمور و برج معوج الطلوع و بودن دلیل در دوم
و دوازدهم و هفتم و هشتم دلیل توسط بر حاست و
در چهارم دلیل ثبات و دیگر آنکه کوکبی موصوف باشد بصفات
غلا و سهمی در وتد مایل در بیت یا شرف آن کوکب افتد
متاعی که بدان سهم منسوب بود گران گردد و اگر سهم در
زایل یا ساقط بود از طالع و در هبوط کوکبی خاصه بر درجه
هبوط و صاحب بیت یا هبوط وی موصوف بصفات ارزانی
بود سعر آن جنس متاع ارزان گردد و اگر کوکب دلیل در
طالع باشد سبب گرانی فعل عامه مردم باشد اگر در دوم بود
سبب جمع آوردن بود جهت گرانی و در پنجم سبب کثرت خریدار
بود و در ششم و هشتم سبب تباه شدن متاع باشد و در
سیوم و نهم سبب نقل بود بجای دیگر و در چهارم سبب منع
مانعی بود و در هفتم سبب خریدار بیرونی باشد و در دهم سبب
سلطان بود یا بواسطهٔ او و در یازدهم سبب عزت متاع باشد
و در دوازدهم سبب قلت متاع باشد و بودن شمس بنوزدهم
درجهٔ میزان رسد در طالع آن وقت نظر کن اگر ماه یا قابل



تدبیر او فکیف که رب طالع رب بیت قمر باشد و میان رابع
و سابع بود دلیل ارزانی باشد و اگر ماه تحت الارض باشد
دلیل کند بر گرانی خاصه که متصل باشد بکوکبی که دال بود بر غلا
و او در وتد بود خصوصا که ماه میان طالع و رابع بود و اگر فوق
الارض باشد دلیل بر ارزانی خاصه که میان عاشر و طالع بود
قوی تر آنگه متصل باشد بکوکبی که دال باشد بر رخص و بودن
زحل در بروج منقلب دلیل اضطراب اسعار بود مایل
بگرانی و در بروج ثابت گرانی کند در دلو و ثور و در دو
جسدین ارزانی کند خاصه در طعام در حوت و در سنبله
بیشتر اگر قابل تدبیر کوکبی دلیل قوی حال باشد و نظر را از
دافع تدبیر قبول کند و موصوف باشد بصفات غلا گران
شود و متاع منسوب الیه و اگر ضعیف بود و نظر را رد کند
ارزان شود خاصه که موصوف بصفات رخص باشد و اگر صاحب
طالع در اوتاد باشد یا مایل او و مشرقی بود و در ضو نفس
خویش خلایق طلب طعام کنند بحرص تمام و دیگر که ماه در
برج کثیر المطالع باشد نرخها بالا گیرد و اگر در برج کوتاه مطالع
باشد بر عکس بود و اوتاد دلیل زر و ثمن اند و دیگرها دلیل
بضاعت اگر اوتاد مسعود باشند زر عزیز گردد و بضاعت
خوار و اگر منحوس باشند بضاعت عزیز گردد و زر خوار و اگر
سعود در غیر اوتاد باشند ثمن عزیز گردد و بضاعت خوار

مشتری رواج کردد طعام عزیز شود وچون مستقیم شود طعام
بسیار کردد خاصه در برج ارضی هرگاه که قمر منصرف شود
از اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل باشد و متصل کردد بسوی
بضایع کردند واکر بنحسی پیوندد ارزان شود حلول زحل
بمیزان کران شود هر چیز که از او کیل و تراز و فروشند حل
مادام که میان شرف و هبوط باشد کرانی کند و در نصف
دیکر ارزانی حلول در بروج آتشی نرخ چهارپایان زیادت
کردد و اکر زاید باشد در سیر و حساب و الا ناقص شود بهای
ایشان کواکبی که دلیل باشند بر کرانی اکر در طالع باشند
اثر در بهار کنند و اکر در دهم باشند در تابستان و اکر در
هفتم باشند در خزان و اکر در چهارم باشند در زمستان
دلیل غلا بصاحب طالع متصل کردد و سعر بالا کیرد و در روز
اتصال خاصه که هر دو دلیل کنند بر غلا و اکر بکوکبی متصل شود
که دلیل کند بر رخص یعنی رب طالع سعر کاسد شود خاصه
که هر دو دلیل کنند بر رخص پیوستن صاحب طالع با صاحب
بیت او بکوکبی که در وسط السما باشد دلیل کرانی است
و سخت تر آنکه هر دو زاید باشند در سیر و حساب و اکر ناقص
باشند نرخها زیادت کردد اتصال ماه بعد از اجتماع و امتلا
بزحل و او صاعد باشد در فلک خاصه در مقام چهارم بود که بعد از
استقامت دلیل کران شدن آن چیزهاست که ببرج زحل و زحل

منسوب

منسوب بود هرگاه دلیل کرانی بدرجه عاشر رسد یا بدرجه
شرف یا مستقیم کردد یا سبک رو رود یا انتهای تسییر وی
بدرجه شرف یا بدرجه عاشر رسد یا بدرجه قابل تدبیر مقبول رسد
نرخ چیزها زیادت کردد و اکر دلیل کرانی بدرجه هبوط یا بدرجه
زایل یا بدرجه ساقط برسد یا بدرجه راجع یا ساقط یا راجع
کردد یا کران رو نشود یا انتهای تسییر وی بدین درجها
رسد یا بدرجه قابل تدبیر مردود نرخ چیزها ارزان شود
هرگاه که دلیل بمرکزی رسد از مراکز خود احوال نرخها تازه
کردد و اکر درین وقت متصل شود بکوکبی که موصوف
باشد بصفت رخص ارزانی کند و حال قمر نیز همچنین باشد
یعنی چون بمرکزی رسد از مراکز اربعه در نرخها تغیری پدید
آید مکان کرانی و ارزانی نرخها شهرهای برجی باشد که دلیل در
وی بود و اقلیم و شهرهای کوکب و ناحیت مثلثه آن
برج چنانکه در قانون معلوم شده است و این دلیلها اکر بوقت
قرانها باشد اثر ایشان عظیم تر و مدت آن بیشتر بود
مانند قحط مصر بزمان یوسف پیغمبر علیه السلام و حسب سیا

## بیان دلایل امراض و علل و صحت و کیفیت هر یک

طوالع ثلاثه و ششم و هشتم و صاحب ایشان و قمر و عطارد
و اکر این جمله منحوس باشند دلیل بیماری عام بود خاصه نحوست
باحتراق یا بهبوط و رجعت باشد و اکر مسعود باشند دلیل صحت

وسلامتی خلایق باشد ونحوست طالع وششم وهشتم بسیاره
وثابته وذنب دلیل بیماری ومرگ است خاصه نحوس صاحب
ششم وهشتم باشند دیگر آنکه که قمر ورب طالع سهم منحوس
کردند ومتصل کدخداوند ششم دلیل بیماری عام باشد واگر کدخداوند
هشتم متصل کردند موت عام بود خاصه که رب طالع وقمر
هردو در ششم وهشتم منحوس کردند نظر زحل بسهم الغیب
وسهم السعادة بعداوت دلیل مرگست سلامتی عطارد
دلیل علاج پذیرفتن بیماران است مرض وموت از مزاج
صاحب ششم وهشتم بود چون منحوس کردند وکوکبی نحسی
که درین هردوخانه باشد واگر زحل بود از ظلم وتنگی وامراض
متغیر ومزمن باشد اگر مریخ بود از قتل وطاعون بود وامراض
دموی واگر هشتم خانه زحل بود موت پیران وسیاهان
وبندگان ودونان ودستور باشد واگر خانه زهره باشد موت
زنان ومطربان وساده زنخان باشد واگر خانه عطارد بود
موت کودکان ومردم زیرک وطیور بود ودیگرها را قیاس
چنین باید کرد واگر ششم برج حمل باشد امراض در سر وروی
باشد ودر گوسفندان واگر ثور باشد امراض در گردن و
حلق ودر گاو باشد واگر جوزا باشد امراض در دستها وبغلها
بود ودر نوخاستگان وسایر بروج را قیاس همین است واگر
ذنب درین برجها باشد همین اثر متوقع است واگر در

وقت قرانها حکم کنند بعینه طریق اینست اما وقت بیماری
و[illegible] آنگاه بود که انتهای طالع سال یا انتهای طالع
وبرج قران بششم وهشتم رسد ورسیدن تسییر دلایل
اینمعنی بجرم نحوس ورسیدن صاحب ششم وهشتم بدرجه طالع
ورسیدن انتهای نحسی یا جرم نحسی مابین دوخانه ورسیدن
انتهای یکی ازین دوخانه بیکی ازین دوخانه وبزرگتر دلیل بیماری
وصحت مزاج هواست پس مراعات دلایل هوا واجب
بود خاصه مراعات عاشر زیراکه عاشر دلیل هواست پس همچنان
دلیل بیماری وصحت نیز باشد بیان دلایل حرب وفتنه
وامن وآرام وکیفیت هریک دلایل آشوب نحسین
وعطارد است ونظرهای عداوت میان کواکب خاصه مقابله
نحسین و دو سهم حرب و موضع فتنه مکان این دلایل اما
شمس دلیل سلطان است و زحل دلیل ملکی که خاندانش قدیم
قدیم باشد و مشتری دلیل خارجی که دعوی حق کند و مریخ دلیل حرب
وفتنه و زهره صلح وامن و قمر دلیل رسل و عطارد دلیل مکاتبات
ومکر وحیل وحقوق مزاجها و زهره مزاج مریخ را ضعیف کردانند
اگر متصل باشد بوقت حرب بواسطه تناقض مزاج پس آنکه
مریخ در زمان قران یا در طالع سال قران یا در طالع سال
عالم یا فصل یا اجتماع واستقبال که سابق باشد برین طالعها
بور گاهی ازعلویین را بدیگری دهد وعطارد ناظر بود بمریخ ونظر

ساقط ازوی در مدت آن طالع حربی قایم کرد میان ملکی از ارات [?]
و بیوتات قدیمه و خارجی که دعوی حق کند اگر مشتری نیک
حال بود و الا بر باطل باشد خاصه که مریخ در وتدی باشد و نظر
عداوت زحل را بیند چون ازین دلیل واقع شود نظر کن اگر
مریخ بذات خود نور مشتری بزحل میدهد آغاز حرب از خارجی
باشد و اگر نور زحل بمشتری دهد آغاز حرب از ملک بود بدانک [?]
واگر این نقل بواسطه کوکب سفلی بود مانند آنکه سفلی اول مریخ
را بیند پس یکی از علوی را پس دیگری را آغاز بواسطه کسی بود
که از جنس سفلی باشد واگر سفلی دو باشند و هر دو مریخ را بینند
پس یکی نور زحل بمشتری دهد و دیگر نور مشتری بزحل آغاز
فتنه از هر دو جانب بود لیکن بوسایط آن دو کس که از جنس
آن دو کس که از جنس آن دو سفلی باشند اگر اتصال مریخ بزحل
دفع قوت یا طبیعت باشد ظفر ملک را بود خاصه که زحل قوی
حال بود بقوتهای عظیم اثر و قوتهای رفعت و ظهور چون قوت
خاصه عاشر و افق مشرق و شرف و صعود در افلاک و
کمال تشریق و مستعلی بود بر مشتری بنوعی که از انواع استعلا
یا خانه نیری یا از صاحب عاشر طالع چه این مجموع دلیل غلبه
و پیروزی اند واگر اتصال مریخ بزحل اتصال رد و انکار بود
ملک غالب گردد خاصه که زحل ضعیف بود بضعفهای عظیم
اثر و خمول چون سقوط از طالع و نیرین و هبوط و وبال و زوال از

اوتاد

اوتاد و افق مغرب و درجه مظلم [?] و مانند اینها و درین حال بدتر
آن بود که متصل شود بصاحب ثامن یا رابع خویش یا از آن طالع
واگر در دوازدهم بود گرفتار گردد و در سیوم و نهم بگریزد و
در هشتم باطل گردد واگر مریخ در خانهای مشتری بود قوت
خارجی بود و در خانه زحل قوة مقیم را بود واگر نظر مریخ بزحل
بعداوت بعداوت باشد کشش در لشکر ملک بسیار واقع شود
واگر بمودت بود کشش کمتر بود و حرب بروی آسان تر واگر
بروج در کثیر المطالع بود یا بسیار فرزند یا قمر در شب بد و پیوند [?]
و یا شمس بروز لشکر ملک بیشتر بود خاصه که خداوند برج
متصل بود بوی واگر عکس این حال باشد یا القمر پیوندد از آن [?]
مواضع ملک در حرب پایدار بود واگر نه بگریزد واگر عطارد
ناظر باشد بزحل و نور مریخ آمیخته با ایشان ملک با مکر و حیل
کند اگر آن نظر قبول باشد ان نظر بجایی رسد و لا نرسد واگر
زحل در برج دو جسدین باشد خاصه در قوس و مریخ ازوی
منصرف گردد ملک با تجربه باشد واگر زحل مشرقی بود
یا در ربع مشرقی بود یعنی میان طالع و عاشر ملک جوان بود
واگر مغربی بود یا در ربع غربی ملک پیر بود و چون حال ملک
از زحل دانستی حال خارجی از مشتری باید دانست بتعیین
طریقه بعینه اگر مریخ در برج ثابت یا در وتد باشد حرب
دراز کشد خاصه که زحل نیز در برج ثابت باشد و هر دو گران رو

وحکم حال هر دو با مریخ همچنان کوشش باید داشتن که حال مریخ
با زحل و مشتری لیکن هر آینه ازین یکی دو سفلی باشد و سفلی را
در حرب آن اثر نیست که علوی را بدان سبب که امور دولت
تعلق بعلوی دارد و هرمس حکیم علیه السلام در کتاب
اساس الحکمت آورده است که از ده درجه ثور تا ده درجه
اسد شرقیست و از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب جنوبی
و از ده درجه عقرب تا ده درجه دلو غربی و از ده درجه دلو تا ده
درجه ثور شمالی چون مریخ در ربعی ازین ارباع باشد اهل آن
ربع در حرب غالب آیند زیرا که مریخ یاری دهد ایشانرا چنانکه
قمر در ربعی مقامری باشد در قمار باختن او غالب آید و ابو
نصر منظر اعتشی که از علماء احکام است میفرماید که من بسیار
تجربه کردم این حکمت راست آمد و بنده در دو حرب از موسم
همچنین بود یقین که سخن انبیا خطا نشود مقابله نحسین
همیشه دلیل فتنه است خاصه بوقت تحویل قوی تر انکه از برج
منقلب باشد و اگر مریخ سالخداه باشد یعنی رب طالع سال
و چون راجع گردد و هیچ سعدی ناظر نبود هیچ فتنه نکند نظر
عداوت مریخ با سهم السعادة و سهم الغیب یا با دو سهم حرب
فتنه و آشوب و قتلها و خرابیها ظاهر گردد و اگر زحل باشد
بجای مریخ و با و تنگی و ظلم پدید آید و اگر هر سه علوی در یک
برج باشند بوقت تحویل در شهرهای که بدان برج منسوب باشند

باشند و اگر در برج ذوجسدین باشند حرب مکرر گردد و اگر در برج
منقلب باشند زود سپری شود خاصه که مریخ سبک رو باشد
و سرعت سیر مریخ دلیل کند که آغاز حرب زود باشد و اگر بطی
بود دیر شود و دلیل زیادت شدن حرب زیادت شدن مریخ
است در قدر و نور و عدد و بودن او در برج دراز مطالع
و دلیل نقصان حرب ضد این صفتها است و دلیل شهرت
حرب صعود مریخ است در افلاک و افق شرق و قران وی با
راس و خمول حرب هبوط وی است در افلاک و افق غرب
و مجاسده او با ذنب و دلیل مکر اتصال عطارد است با مریخ
و مجاسده ذنب دلیل استعداد حرب است بی محابا و دلیل
صلح اتصال مشتری و مریخ است بذات یا بنقل کوکبی سعد و
سقوط مریخ از اوتاد و قوی شدن مزاج سعود خاصه مزاج زهره
در اوتاد و اتصال عطارد با ایشان و قوی شدن حرب بودن
مریخ است در اوتاد خاصه که راجع گردد اگر در طالع بود قتل
رعیت باشد و اگر در عاشر بود قتل سران سپاه باشد و اگر
در هفتم بود غارت و اسیر کنند و اگر در چهارم بود هراس
و هزیمت مردم باشد و اگر هنگام حرب آفتاب بمریخ پیوندد قتل
بسیار بود و اگر سهمین حرب در اوتاد باشند بنظر عداوت نحسین
دلیل بسیاری قتل است صاحب طالعها قران با طوالع ثلاثه
بمثابت ملک مقیم است و مردم شهر و صاحب هفتم دلیل خارجی

دهم

حرب و آشوب خیزد و مدلولات آن برج را نکبت رسد و اگر
واگر ثابته که مزاج نحسین دارد با مزاج مریخ بر درجه طالع نهند
یا درجه عاشر یا بر درجه مریخ فتنه و حرب ظاهر شود و در ط
والع ملوک از طالع ولادت و طالع جلوس و طالع مملکت و
طالع اختیار ایشان بنگرند یعنی ازین دلایل فتنه اگر در اوتاد
این طالعها باشد یا انتهای عاشر یا انتهای طالع جلوس
او بنحسین رسیده بود خاصه مریخ دلیل اضطراب دولت آنکس
باشد بودن بودن مریخ تحت الشعاع بوقت تحویل شبیخون
رود و قتلها کند در نهان مکان حرب شهرهای برجی بود
که مریخ در وی باشد یا ناظر بود بنظر عداوت یا ناحیت بعضی
که نحسی در وی باشد و ربع مشرقی از طالع است تا عاشر
و جنوبی از عاشر تا سابع و مغربی از سابع تا رابع و شمالی
از رابع تا طالع و آغاز حرب از جهة ربع مریخ باشد و عرض وی
و از ربع قابل تدبیر مریخ زمان حرب وقت رسیدن
مریخ است بدرجه وتدی خاصه طالع و عاشر رسیدن انتهای
قران و یا مقابله نحسین است بجرم یا مقابله تربیع یکی از ان
دو نحس اگرچه بزحل زودتر رسد از انکه مریخ مگر راجع باشد
یا بوتدی از اوتاد طالع و حرکت تسییر انتهای ایتها مثل حرکت
وسط باشد بر توالی احکام انتهای طالع قران و برج قران
در پیش گفتیم که طالع قران اصغر اصل است بنسبت با طوالع ثلثه



پس دلایل و اصل باشد بنسبت با این دلایل و هر سال طالع برج
قران را یک برج حرکت دهند جهة انتها و صاحب آن برج
را سالخذاه خوانند و او را اثری عظیم باشد در احکام سال
و همچنین صاحب دور را یعنی از سال قران ابتدا کنند
و صاحب برج قران و طالع قران سالخذاه باشند و هم صاحب
دور را اما سال دوم سالخذاه کوکبی بود که صاحب برج دوم
بود چه انتها بدوم رسیده باشد و صاحب دور کوکبی که فلکش
شیب فلک آن کوکب باشد و هم چنین تا سال سیزدهم
انتها بهمان برج رسد و سالخذاه همان کوکب بود و سال
هشتم صاحب دور همان کوکب اول با آنگاه که قران
دیگر واقع شود و فایده دانستن این دلایل آن است
که نظر کنند در زمان قران در کوکب و برج و بیوت و سهام
و دیگر دلایل و سعادت و نحوست و قوت و ضعف هر یک را
چنانکه بیان کردیم معلوم کنند و هر سال همان دلایل را باز
جویند که موافق اصل اند یا مخالف آن و اگر موافق باشند
آنچه در زمان قران اقتضا کرده باشد در ان سال در غایت
کمال باشد و از نیک و بد و اگر مخالف باشند بقدر مخالفت
آن اثر سعادت کند مانند آنکه اگر سعود مسعود بوده باشد
و در ان سال نیز همچنان باشند دلالت کند بر کمال سعادت
مدلولات آن دلیل و اگر نحس و منحوس بوده باشند دلالت

دلالت کند بر کمال شقاوت مدلولات آن دلیل اگر در وقت
قران نیک حال بوده باشند واکنون بدحال باشند بقدر
ضعف وبدحالی منسوبات آن دلایل را رنج رسد واندوه
وجفا در رسند واگر در اصل بدحال بوده باشند ودرین
سال نیک حال باشند بقدر قوت ونیک حالی راحت
وفایده بینند وبصلاح باز آید زیرا که آنچه در اصل اقتضا
کرده باشد چون فرع نیز بآن اتفاق کند آن معنی ظاهرتر
واستوارتر باشد واگر مخالفت کند فرع با اصل درین
چیز نقصان پدید آید یا در قوت بماند وبفعل نیاید ظاهرتر
زمانی بروی این معنی آنگاه بود که انتهای برج قران یا
طالع قران یا طالع سال قران بآن برج یا بدان دلیل
رسد وآن کوکب که دلیل بود سالخداه کرده یا صاحب
دور ومن میگویم که اگر انتهای آن دلیل که مطلوب باشد
برج قران یا باوتاد طوالع مذکوره رسند زمان ظهور یا
تازه شدن آن چیز باشد که اقتضا کرده باشد و
وقت موجود شدن آن مواعید بود که در اصل وعده
کرده باشد بعد از تقدیم این مقدمه هرگاه که کوکب
مستعلی یا مستولی بر جزو قران یا طالع سال قران سالخداه
کرده یا صاحب دور دلیل قوت ملوک واکابری باشد
که درون قران ظهور کرده باشند خاصه که بوقت تحویل نیز



قوی حال باشند ومسعود فرضا اگر زحل مستعلی بوده باشد
ودر اصل قوی حال دلالت کند بر عظمت وشوکت ملوک
وتمکن دولت خاصه که درین وقت نیز قوی حال باشد
فراخی نعمت وآسایش مردم بود خفیف که سود بدو ناظر
باشند واگر درین وقت ضعیف باشد وبنظر عداوت
مریخ ناظر دلیل اندوه سلاطین آن دولت باشد ورنج
اکابر وحیرت خلایق از فتنه وتنگی وقتل وحرب وانواع
محنتها خاصه که در اصل نیز ضعیف بوده باشد واگر مستعلی
مشتری بوده ودر اصل وفرع نیک حال دلیل ازدیاد دولت
وجاه صاحب دولتان باشد ورفاهیت وایمنی خلایق
وآسانی معیشت مردم وسعادت جمیع اشیا واگر در اصل
بدحال بوده باشد دلیل نقصان دولتها باشد ورنج وضعف
مردم خاصه که درین وقت نیز ضعیف گشته باشد واگر
در قوی حال بود ودر یکی ضعیف حکم بر توسط کنند قوی
تر آنکه انتها بار با اصل رسیده باشد واگر تسییر جزو قران
ببرجی رسیده باشد که کوکبی دران وقت آنجا باشد از
منسوبات آن از معارف آن دولت را آسیب رسد
چنانکه اگر مریخ باشد از امرا ولشکریان واگر زهره
باشد از خواتین وزنان واگر مشتری باشد از وزرا واعیان
واگر آفتاب بود از ملوک وحکام واگر عطارد باشد از کتاب

و اهل دیوان و اگر قمر باشد از فرزندان مار رسولان و اگر کوکب
مستعلی باشد بصاحب دولت آسیب رسد و در جمیع
قرانات احکام بهمین ضابطه باید کردن لیکن هر قرانی که برکز
حکمش نیز قوی تر باشد چون انتها بدوم رسد و برج دوم
مسعود در اصل و فرع و سالخداه قوی حال و صاحب دور سعد و
نیکحال خاصه موافق دوم طالع فرع باشند دلیل بسیاری دخل
و کسب مردم باشند و فراخی عیش و رونق معاملات خیر و
رواج بازارها و معاونت مردم بایکدیگر و سلامتی
احوال خلایق در رسیدن غایبان و اگر هرسه دلیل بد
بدحال باشند حال برضد این بود و اگر انتها بخانه سوم رسد
واو مسعود و سالخداه و صاحب دور نیک حال باشند دلیل یکاری
بود میان برادران و خویشان و کثرت نقل و تحویل برو فتوح
و حسن اعتقاد خلایق تجارتهای بانفع و میل مردم بخیرات
و طاعات و مایل شدن تحصیل علوم و رونق ابواب بر و عملها
و اگر بدحال باشند حکم برعکس بود و میان خویش و پیوند خصومت
افتد و انتقالات بی اختیار و تجارتهای بی نفع خاصه که در اصل نیز
بدحال بوده باشند و اگر انتها بچهارم رسید دلایل مذکوره سعد
و مسعود باشند با فرع یا در اصل دلیل بسیاری عمارت و زراعت
باشد و سلامتی نباتات و کثرت ارتفاعات و آسودگی مردم
در اماکن و مساکن و آبادانیها و اگر بدحال باشند در اصل یا فرع دلیل

خرابی

خرابی مواضع بود و فساد ارتفاعات و مردم بسیار جلا وطن کنند
و آفتها رسد از جوهر نحس و نحس کننده و اگر انتها به پنجم رسد دلایل
قوی حال باشند دلیل بسیاری توالد و تناسل بود و آمدن فرزندان
مقبل و رسیدن اخبار نیک و تردد رسولان جهت مصالح و بسیاری
غلات و کثرت سورها و شادیها و اگر بدحال باشند عکس این
بود و اگر انتها بششم رسد دلایل نیک حال دلیل صحت خلایق
بود و علاج پذیرفتن بیماران و بسیاری بیع و شرای برده و
چهارپایان و بیرون آمدن خلایق از غم و اگر بدحال باشند
حکم برعکس بود و اگر انتها بهفتم رسد دلایل نیک حال باشند
دلیل بسیاری تزوج بود برضا و رغبت و موافقت میان ازواج
و شرکا و صلح میان خصمان و رسیدن خلایق بمقاصد خویش
و اگر دلایل ضعیف حال باشند حال برخلاف این باشد و دیگر
خانها را برین قیاس کن و برجی که انتها بدو رسد باید دیدن
که از کدام مثلثه است برحسب طبیعت آن مثلثه احکام باید
کرد مثلا اگر بادی بود در حالت سعادت بادهای خوش وزد
و میوها بسیار بود و بیماران صحت یابند و مردم مرفه الحال
و فارغ البال گذرانند و اگر بدحال بود حکم نقیض این باشد
و دیگرها چنین قیاس باید کردن که در جزو قران یا طالع
سال قران خسوف کلی یا کسوفی واقع شود یا یکی از آن دو طالع
خسوف و کسوف افتد یا در آن جایها قران نحسین شود یا

یا یکی از دو نحس بذنب رسد سلاطین را مکروهات رسد و ارباب
آن دولت رنجور خاطر گردند و مردم را زحمات رسد از
هر نوع بوقت قران در هر برجی که نیری بوده باشد
چون انتها آنجا رسد دلیل ازدیاد قوت و رفعت ملوک
آن دولت بود و از آن توانگران و اکابر و حکم سهم السعادة
همین است و اگر سهم الغیب بود و او مسعود دلیل
اصابت تدبیر و رایها پسندیده و وقوع عدل و انصاف
بود در حکام و اگر منحوس بود اظهار ظلم و ستم باشد
و در تدبیرها خطا کنند و رایها خلاف واقع آید بیان
دلایل احکام خسوف و کسوف بعضی بر آنند که خسوف
و کسوف تحت الارض اثری نیست در عم ایشان آنکه
اثر ایشان بواسطه انقطاع نور است از زمین یعنی هرجا
که ایشان را نه بینند اثر نکنند و این مذهب انکسانی است
که میگویند شعاع کوکب تابع جرم اوست و خطا از اینجا کرده
اند و این ظن فاسد است و خطاء صریح چه شعاع تسدیسات
و تسلیثات نیرین هرگز قطع نکنند بلکه مزید در عطایای
کدخدامات هرگاه که با ایشان باین اشکال مشاکل
باشند جرم ایشان باتفاق جمهور قاطع و خاطع است
پس چگونه شعاع کوکب تابع جرم او باشد بحث
معلوم شد که ایشان بذات موثر اند چنانکه اگر در طالع

شخصی

شخصی کسوفی واقع شود یا در خانه از خانهای طالع نفس انکس
یا بمدلول آن خانه مضرت رسد و همچنین در برجی که واقع شود
منسوبات آن برج را آفت رسد خواه این معنی بالای
زمین خواه شب زمین باشد آنکه فوق الارض بود
تاثیر آن ظاهرتر و حکمش عامتر باشد خاصه اگر در وسط
السما باشد یا بر بهر افقی که نزدیکتر باشد اثر او در آن جانب
بیشتر بود تقریر این مقدمه در معرفت احکام
محتاج می شویم بشناختن فاعل و قابل و کیفیت و کمیت
و مکان و زمان و معظم زمان آن کوکب بود
که در طالع وسط کسوف و خسوف مبتز بود یا مستولی
بر طالع یا بر جزو کسوف یا خسوف یا ثابته که جزو مذکور
در درجه طلوع او اتفاق افتد یا با آن درجه بدایره نصف
النهار رسد و اثر ثوابت زیادت از اثر علوی باشد
و اثر علوی زیادت از سفلی فعل مقیم قوی تر از فعل سریع
و فاعل را مدبر خوانند و اگر مدبرش از یکی باشد آنکه قوی تر
بود او را مقدم دارند و دیگران را شریک او سازند چنانکه
در معرفت مستولی گفته شده است
از مزاج مدبر دانند مانند آنکه اگر مدبر باشد خلایق را
مضرت رسد از کثرت ظلم و تنگی و خوف و ظلمان استیلا
یابند و الم رسانند و خیانتها و خرابیها پدید آید و بدگشتن

بهوا و سرما و تیماری و بیم از امراض ردیه و فتنه در کوه پایها
و آسیب زرع و زرع و اهالی صحاری و ظاهر شدن اعمال
زحلی که بدحال باشند واگر مشتری مدبر باشد مضرت
کمتر رسد و خلایق طلب معاش کنند و بسیاری امر معروف
و وقوع دعاوی شرعی و رفتن مردم بدار القضا و تیزی
کار احتساب و بسیاری جدل میان علماء و ائمه و مناقشه
در دین و مذهب و توبه فساق و جستن بادها و اندوه
اغنیا و معارف و آسیب رفود واگر مریخ مدبر باشد
قتلها و خصومت افتد و دزدان و مفسدان غلبه کنند
و شر انگیزند و حرب قایم گردد و بیماری دموی بدید آید
و تبهای محرقه و ظاهر شدن آتشها در هوا و خشکی و
اسقاط حمل و جستن باد سموم و آفت حیوانات و مبتلا
شدن خلایق از ناکسان واگر زهره مدبر باشد شر و
فتنه کم بود و زنان جیرکی و خیرگی نمایند و مایل شوند مردم
بعشق و فجور و طلب شهوت و ناسازگاری ازواج و بیع
و شراء برده و عطریات و ملبوسات واگر عطارد مدبر
بود هوا متغیر بود و اراجیف و دروغ بسیار گویند و
کتابهای مزور نویسند و بادهای مضطرب جهد و رزق و حیلت
بسیار کنند و مشعبدان و منافقان ظهور کنند و تهمت و
خیانتها واقع شود و بسیاری کذب و نا انصافی خلایق و بهر

بلا

کوکب که مدبر باشد طایفه که بدو منسوب باشند استیلا یابند
واگر نحسین مدبر باشند شر و خرابی کنند و آشوب و شورش
بالا گیرد و انواع شرارت و حرب و گرانی و ظلم و نهب
و تنگی و شدت بدید آید واگر سعدین مدبر باشند دفع
شر و خرابی کنند و کارها بصلاح باز آید واگر یکی سعد باشد
و دیگری نحس ظلم و عدل و امن و آشوب و تنگی و فراخی
و خیر و شر باهم آمیخته بود و در امور روزگار اضطراب
پدید آید و حالهای مردم دگرگون شود و چون ماه از خسوف
و آفتاب از کسوف بیرون آیند بهر کوکب که متصل گردند به
مدلولات آن کوکب آفت و مضرت رسد و کسوف
بذات مضرت رساند ملوک و سلاطین و فرمان دهان و اعاظم
و اماجد و بانچه منسوب آفتاب باشد و خسوف مضرت رساند
بذات کلعادر و نواب و خواتین و زنان حامله و اطفال و اغنیا
و آن چیزی که ماه دلیل او بود خاصه مدبری نباشد از مجره و
بهر آینه مضرت از عراه نیز ظاهر شود و دیگر که کسوفی تمام
واقع شود خاصه در برج آتشی و مریخ و عطارد ناظر بود از
توالی نجوم نکی ظاهر شود و آن دلیل شری عظیم و فسادی جسیم
باشد خاصه وقتی که روزگار مستعد فتنه شده باشد چون
وقت قران علویین و نحسین و مقابله ایشان یا وقت
تغییر دولتی پس قتلهای عظیم افتد و پادشاهان را آفت و

نکبت رسد و مملکتها خراب کردد و عمارتها و بیماریها پدید
آید و حربها قایم کردد و قحط و ظلم قوت کیرد و آبها کم شود
و خلایق آشفته حال و پراکنده شوند نعوذ بالله اما قایل
این مضرت مدلولات برج کسوف و خسوف و برج مدبر
و طالع و وسط هر یک بود خاصه که از یک مثلثه باشند
و آن صورتی از صورتهای شمالی یا جنوبی که از یکی از ثوابت
مدبر شده باشد بشرط مذکور یعنی درجه خسوف یا کسوف
موافق درجه طلوع یا درجه ممر او باشد مثلا اگر در حمل واقع
شود فساد حیوانات سهم تکافته باشد و آنچه از مردم و
معدن و نبات و غیرها بدو منسوب بود بیماریها در سر و
روی بود چون دمش حصبه و تشویش دماغها و نقصان
چشمها باقی بروج برین قیاس کن و میگوید که صورتها
را خاصیتی هست علی حده چنانکه اگر آن کوکب ثابته
که مدبر باشد از کواکب صورتی بود بری از غیر انسی و شمالی
خرابی بقاع و فساد نباتات و آفت جواهر زمین و زلزله
و خسف باشد و اگر آن جانوری بحری بود و جنوبی سیلهای
خراب کننده آید و بارانهای بی وقت و آفت حیوانات
بود و غرق سفاین و رنج مردم دریا بار و همچنین بروج
منقلبه را نیز جداکانه اثری هست چه ایشان اوایل فصول
اربعه اند هر فصلی را مزاج و خاصیتی هست اگر کسوف در



در حمل بود یا مدبرش آنجا باشد نقصان شکوفه و محصولات
بهاری بود و تشویش از رعد و برق و بارانهای بی نفع
و اگر در سرطان بود فساد میوه ها و دخلهای بستانی
باشد و اگر میزان بود آنچه در خزان حاصل آید بزیان رود
و اگر در جدی بود هر چه در زمستان بحاصل آید تلف شود
چون مرغ و ماهی و اگر در حمل و میزان خرابی عبادت خانها
و بی رونقی ابواب البر باشد و اگر در سرطان و جدی
عمارتهای عالی و شهرها خراب کردد و باز هر مثلثه
را حکمی دیگر است در مثلثه آتشی فساد معدنها بود و
جواهر و فلزات و اندوه صیارفه و اهل معادن و شده
کرما و اکثار سرما هر یک در وقتش و رنج دردهای پایی
چون کوسفندان و نیز و اسب و سباع و در مثلثه خاکی
آفت کاو و کاومیش و زراعتها و زیان و خرابی عمارتها
و قلت ماکولات و ماهی و زلزله و خسف و سرما و بدی ابها
بود و در مثلثه بادی زحمت خلایق و بدکشتن هوا
آفت حبوبات و حیوانات و طیور و اشجار و جستن
بادهای زیان کار و انواع بیماریها بود و در مثلثه آبی
فساد آبها بود و رنج مسافران دریا و آب کاران و ادانی
و جانوران آبی و جود هر که از آب خیزد و بارندگی که خراب
کننده بود و غرق شدن کشتیها و آفت هوام و نکبت مضرت

بقدر کمیت خسوف و کسوف بود یعنی اگر تمام گرفته شود حوادث
عظیم بود و اگر نیمی بود میانه باشد و اگر اندکی گرفته گردد
هر رشش نیز اندک بود و برج الزوال اما مکان تاثیر در
ربعی بود که مثلثه برج خسوف و کسوف تعلق دارد و آن
شهرها که به برج طالع وسط هر یک منسوبست و مقدار زمان
تاثیر از ساعت ابتدا تا انتها هر یک دانند چنانکه اگر
در خسوف باشد هر یک ساعت را یکماه و هر دو دقیقه را یک
روز گیرند و اگر در کسوف بود ساعتی را یکسال و دقیقه را شش
روز شمارند و معظم تاثیر در زمان آن یعنی آنچه معظم تاثیر
باشد در ان وقت ظاهر شود خلاف آن حشویان پندارند
چنانکه همه اثر در ان وقت ظاهر تر باشد یا قوی تر مانند
تغییرات هوا یا بیماری این تصور کج است بلکه آنچه حقیر
مرتب باشد زود تر اثر کند و آنچه بزرگ تر است دیر تر
هنگام که اثر معظم زمان هر یک خوانند ظاهر گردد و معرفت
استخراج آن چنانست که نصف قوس النهار یا قوس اللیل را
بر شش قسمت کنند تا اجزای ساعات معوجه آن روز یا
آن شب بیرون آید انگاه ساعات هر یک را زمانی سازند
چنانکه فصل میان مطالع طالع هر یک و مطالع جزو هر یک
بگیرند دایر بود از ابتدای روز یا شب تا وسط و قوس هر یک
بر اجزاء ساعات زمانی آن روز یا شب قسمت کنند ساعات

موجه

معوجه بیرون آید از ابتدای آن روز یا شب تا زمان وسط
هر یک اثر از دوازده نسبت دهند نسبت معظم تاثیر زمان
باشند بعینه و اگر ساعات وسط هر یک دایر کنند و بطریق
مذکور قسمت کنند و نسبت دهند شاید نوعی دیگر بعد میان
جزو هر یک و طالع هر یک بگیرند و قوس بعد نام کنند و صد
و هشتاد درجه را قوس کل هر نسبت که قوس بعد را با قوس
کل باشد نسبت زمان معظم تاثیر زمان هر یک همان بود
و اگر بطریق عمل خواهند که بدانند بکتب عملی رجوع باید کرد
بیان احکام اتصالات کواکب [illegible] کواکب
بر انواع است چون قرانات و تسدیسات و تربیعات و
تثلیثات و مقابلات اما اگر قران میان زحل و مشتری باشد
قران علویین خوانند و اگر میان زحل و مریخ بود قران نحسین
خوانند و اگر میان زهره و مشتری بود قران سعدین خوانند
و اگر نیرین بود اجتماع خوانند و اگر میان متحیره و آفتاب
بود احتراق آن کوکب خوانند و اگر میان کواکب دیگر از
عقدتین بود مجاسده خوانند اما قران علویین بحسب مراتب
و مثلثات بر اقسام است و ما قران صغری را که بهر بیست
سال واقع شود تقریبا احکام خواهیم کرد و دیگرها را اگر عمر وفا
کند در کتابی که موعود است بیان کنیم ان شاء الله العزیز و اثر
قران صغری آنست که تازه گرداند دولتی را که بحسب دلایل قران

اوسط بدید آمده باشد یعنی شخصی از اہل آن دولت والی گردد
ویا قوی گرداند حال انکسی راکه والی باشد واین بحسب موافقت
ومخالفت اولای قران است وقران سابق بران دولت
واولای طالع آن صاحب دولت **واگر** موافق باشند
دلیل ازدیاد جاه ودولت ہمان شخص باشد که موجود است
**واگر** مخالف بوند اورا رد کنند ودیگری بدید آید که طالعش
موافق اولای قران باشد وامکان دارد که در بعضی ملکها ظاهر
شوند ودعوی سلطنت وامارت کنند اما قوت وضعف
ومدت وعدت وصورت وسیرت ہریک مناسب کوکب
مستعلی ومتبز ومستولی باشد **اگر** استیلای زحل راباشد
واو بدحال صاحب ان دولت نهاب وضرب ومفسد
وظالم وبدنفس وغادر وغافل باشد **واگر** مریخ بااو باشد
یا ناظر خاصه بعداوت معذب وقتال وبی رحم ومفتن وبجواه
وبداندیش بود ودر مدت دولت او مردم در رنج ومحنت
گذرانند وبر خلایق نامبارک باشد واسایش ازان مملکت
که او دروی باشد برخیزد وہر کوکب که در خانه او باشد یا
تدبیر خود اورا دهد یا نور آن کوکب بوی منتقل گردد
ناحیت یا اقلیمی که بان کوکب منسوب بود در تحت
تصرف انکس در اید وملوک آن ممالک را مسخر ومنقاد امر
خود سازد وبدعتها بدنهد وبداعتقاد وبی آزرم باشد وپیوسته

نتم

بشر انگیزی وفسق اشتغال نماید واشراف در زمان او خوار و
بی مقدار واراذل واوباش مرفه ومعتبر باشند وانواع بلاها
بظهور رسد مناسب دیگر دلایل از اصول وفروع مانند
بیماریها وتنگی **واگر** زحل نیک حال بود وسعود بوی متصل
ہرچند که این صفات دروی موجود بود اما اکثر بفعل
نیاید وکار بستر باشد واز شر بازایستد **واگر** مشتری
در قران مستعلی گردد واو نیک حال بود در مدت آن قران
ہر که ظهور کند عادل وعاقل باشد وممیز ومنصف ونیکخواه
ورحیم وسلیم وعفیف وضعیف ومصلح وپاک اعتقاد
خلایق در ظل دولت او آسوده ومرفه باشند وفراخی
وارزانی بود وانواع راحتها بمردم رسد واشرار را قلع
ومنع کند وابرار غلبه کردند وبا عزت وحرمت باشند
واز ہمه باب ارباب فضل بدید آیند وارباب البر را
رونق دهد ومردم بخیرات وطاعات راغب وساعی باشند
وشفقت ورافت در خلایق بدید آید **واگر** ضعیف بود
این حالها بر توسط بود وآن دولت زود سپری گردد
وباید که دلایل قران اوسط با دلایل قران اصغر تطبیق
دهند بوقت احکام کردن واگرچه درین روزگار این
طریقه متروک ومندرس است از دلایت ہمت مریخ مری
**41** قران نخستین دلیل شر وفساد است خاصه انکه در سرطان باشد

دلیل بود بر ضعف حال امرا و لشکریان و اهل قلاع و جبال و
گرفتاری این طایفه و خروج مدعیان و تغلب ناکسان و
مضرت رسانیدن باکابر و اشراف و فتنه بزرگ پدید
آید و حرکت سپاه و غارت و قتل و تلف اموال خلایق
و اضطراب حال سلاطین و بزرگان باشد و خون ناحق و
مصادره و خرابی افتد خاصه در شهرهای که ببرج سرطان
و مثلثات آن منسوب بود و آفت نباتات و غلات
از موش بود و آخر مدعیان و سفلگان که خروج کرده باشند
گرفتار و منکوب گردند و این قران در حد هر کوکب
که واقع شود سبب فتنه آن کسانی باشند که بدان صاحب
منسوب باشند و آن طایفه را نیز آفت رسد و اگر این
قران بعد از قران علویین باشد یا وقت انتقال دولتی از شی
عظیم‌تر و ظاهرتر باشد و بعد از آن قران سعدین است
و آن دلیل امن و آسایش خلایق است خاصه اگر در برج
حوت واقع شود و آن دلالت کند بر سعادت و سلامت
خلایق و ارزانی و فراخی نعمت و صلح پادشاهان و فتح
ابواب البر و بر آمدن حاجات مردم و صحت بیماران
و بسیاری آبها و خوشی هوا و سلامتی کشتیها و مردم دریا
بار و زیادتی جاه و عزت اشراف و علما و توالد و تناسل
فرزندان مقبل و کثرت سورها و شادیها و غلبه اهل حق

و بسیاری ارتفاعات و نباتات و رغبت خلایق بخیرات
و مبرات و هم چنین اگر در وقت قرانی یا نزدیک ظهور
دولتی اتفاق افتد در مدت آن قران و آن دولت
خلایق مرفه الحال و فارغ البال گذرانند و عدل و انصاف
بغایت باشد بعد از آن قران دیگر کواکب است در
بروج اثنی عشریه قران کواکب در برج حمل قران مشتری
و زحل در حمل دلالت کند بر زوال حال دهقان و فرومایگان
و قوت اشراف و حدوث ظهور پادشاهان بزرگ
و کسانی که دین و آیین شرع تازه کنند و حادثهای نو
پدید آید و نقصان جور و ستم بود و رونق صوامع و معبدها
و بنیاد نهادن عمارتهای عالی و انتقال دولتی و دو شدن
ملکی و حرب و ضرب در جانب مشرق و اقلیم دوم
ه ح ل ٤ دلالت کند بر فتنه و حرب در حدود
مشرق و اقلیم سیوم و اجتماع لشکرها و خشکی در آن
ولایتها و تنگی طعام و فرو رفتن قومی و سار دادن آلت
حرب و بیماریهای دموی و قتلها و آفت سران سپاه
و احتراق مواضع و آفت گوسفندان و در بند شدن
راهها و خوف در مردم و ظلم و ستم بر رعیت و تاریکی
هوا و جستن رعد و برق ه ه ل ٤ دلالت کند بر سرما
و بارندگی اگر وقت آن بود و رنج مطربان و زنان و مخالفت

ازواج و دشواری وضع حمل و طرب در پیران و تیرگی هوا
و کسادی لباس و عطریات ه د ل ۶ دلالت کند
بر ضعف حال اهل دیوان و تجار و زیرکان و نوشتن
خطوط مزوّره و ناحق و تزویر و خیانت در خلایق و کسادی
بازارها و اراجیف و بیماری دماغی و خرید و فروخت برده
و گوسفند و افت کشتها و رعد و برق و سرما و تفاوت
نرخها و نهادن تهمت بر خلایق و نیمه ه د ل ۶ دلالت
کند بر تباهی احوال عامه و رسولان و عورات حامله و
اطفال و ملالت خاطرها و اخبار دروغ و در توقف افتادن
مهمات و ابر و باران بی منفعت ه ح ے ۶
دال بود بر استیلاء حدت و حرارت بر مزاج وزرا
و اعیان و قوت حال اهل سلاح و جدال میان خلایق جهة
دین و مذهب و فتنه میان امرا و اشراف و قصد بزرگان
و گرمی هوا در وقت آن و عزت آلت حرب و قتلها
بوجه قصاص و بیماریها از حرارت و اکثر تاثیرش در
مشرق و عراق و اقلیم سیوم باشد ه ہ ے ۶
دلالت کند بر کثرت نکاحها و سازکاری ازواج و عفت
در زنان و اهل طرب و میل علما و اشراف بلهو و طرب
و برآمدن مرادها و اعتدال هوا و فراخی نعمت و تندرستی مردمان
و کثرت خیرات و رونق عبادتخانها ه د ے ۶ دلالت
کند

کند بر قوت حال تجار و اهل بازار و اصحاب دیوان و ظهور
موحدان و رونق ارباب توحید و تحقیق و راستی در خلایق
و رغبت مردم بعلم و رسیدن مسافران و اخبار خوش
و وقوع معاملات با نفع و علاج پذیرفتن بیماران و اظهار
حق و راست آمدن تدبیرها و رواج کتب و اسباب کتابت
و برده و باد و صفاء هوا ه ر ے ۶ دلالت کند بر
رونق حال عوام و سلامتی مسافران و رسولان و امن راهها
و خبرهای خوب و گشادگی هوا و آسانی وضع حمل و بادهای
معتدل و باران اگر وقت آن باشد ه ہ ح ۶ دلالت
کند بر منازعت میان ازواج و وقوع طلاق و فراق و کثرت
فسق و زنا و رسوای زانیان و بیماری در زنان و مطربان و
و ابر و بارندگی و طرب در او باشد ه و ح ۶
دلالت کند بر ساختن آلت حرب و رغبت مردم بفتنه
و خصومت تجار و اهل بازار و خواست از رعیت
و برخاستن آواز دهل و نفیر و نهادن تهمتها و ظهور
کذابان و منافقان و سفها و زحمت عمال و کتاب و
اراجیف و خیانتها و هرج و مرج و غلبه دزدان و طراران
و قطع طرق و فتنه در ناحیت مشرق و زدن در مهاب
و رعد و برق ه ر ح ۶ دال بود بر خصومت عوام
و بیم موت زنان حامله و گرفتاری رسل و خرابی آبها و محالفت

ازدواج ورنج اطفال وبیماری از حصبه وسرخچه وگرمی هوا
ه ه د ط دلالت کند بر نیکوی حال دبیران وصناع
وتجار ورغبت خلایق بلهو وکثرت بیع وشرای برده وامتعه
وتجار وتاریکی هوا ورعد وبرق ورواج بازارها وجنگ
وجدل میان بازاریان ومخالفت زنان وامردان وبسیاری
لواط ه ر ه ط دلالت کند بر شادی عوام ورسولان
وعورات حامله وکثرت توالد وتناسل وبارانهای نافع واخبار
نیک خاصه در حد مشرق ه ز د ط دلالت کند بر تیزی
بازار قصابان وبیع وشرای برده وسلاح ونیک شدن هوا
وزیرکی در خلایق وبسیاری خنده وشعبده وطراری
قران کواکب در برج ثور قران مشتری در حمل در برج ثور
دلالت کند بر بزرگی دهان ودهقانان وارباب بیوتات
قدیمه وبسیاری زرع وآبادانی عمارتها ونرخها روی بگرانی
نهد وبیم بود از زلزله وفراخی نعمت شود وکسادی بازار
وبیماری در گوسفند وگاو وامن وصلح در جانب جنوب
ه ط ل ا دلالت کند بر ضعف حال اهل سلاح وامرا
وفتنه وتشویش وقوت صعلوکان وآفت مدکاران وقتل
وقطع اعضا وتباهی غلات ونباتات وبسیاری کرم وملخ
وزلزله وهراس در مردم وجستن رعد وبرق وسرما در
وقت آن خاصه در اقلیم سیوم ه ه ل ا دلالت کند



بر سرما وباران وسلامتی زرعها وگیاهها وخصومت ازدواج
وبدی حال زنان وامردان وارباب مناهی وملاهی وفراوان
شدن چهارپایان ونتاجها در پیران وکسادی بازار برده
خاصه در ناحیت اقلیم پنجم وشهرهای ثور
دال بود بر عداوت میان بازار ورنج تجار واهل دیوان
وغمزه وتهمت میان مردم واراجیف وفساد زرعها
وبیماریها وماتمی وشدت حال مسافران وتفاوت نرخها
وپیدا شدن گرد وغبار وظلمت هوا وجستن رعد وبرق
وسرما در وقت آن دلالت کند بر کثرت
ابر وباران وسلامتی نباتات وگاو وگوسفند واندوه
زنان حامله وبرودت هوا دلالت کند
بر منازعت میان بزرگان ورحمت این طایفه از مفسدان
اطمه وآفت نباتات از مور وملخ وگرمی ویبوست
هوا در وقت آن دلالت کند بر فراوان
شدن نعمت وسلامتی مزروعات وفرح وعفت در
زنان ومطربان وطرب در وزرا وعلما وائمه وساختن
زینتها وکثرت سورها ونکاحها وصحت بیماران وخوشی
هوا ورواج خلایق ورونق الوان البر
دلالت کند بر سعادت فضلا واهل دیوان وتجار ورونق
بازارها ودیانت در مردم ورسیدن قافلها وخبرهای و

انواع بحث در علوم وجستن ه ب ا دلالت کند
بر فراخی نعمت وراحت دهقانان وآمدن اخبار ورسل
وبسیاری جبارباپان وقوت بزرگرا دکان وعوارض
حامله وسهولت وضع حمل ه ج ا دلالت کند بر
کثرت فسق وچیره شدن زنان وپدید آمدن دزدان
وآفت ایشان وبسیاری مطربان وزنان وکثرت تاریکی
وتاریکی هوا وتفاوت اسعار ه د ا دلالت کند
بر اندوه تجار واهل بازار وزیان در معاملات وظاهر
شدن کذابان وطراران وسوختن جیبها وجایهای
هولناک وفساد مزروعات ودواب ورنج عمال
ومتصرفان وکثرت کذب وتهمت وبدی حال وهوا
ه ج ا دلالت کند بر اراجیف وخبرهای دروغ
ورنج عامه مردم وزنان حامله وآفت حیوانات و
خصومات عوام با اهل سپاه وتغیر هوا ه د ا
دلالت کند بر رونق تجار واهل بازار وتیزی بازارها
وخیر در معاملها وآمدن اخبار نیک وسلامتی مزروعات
وارزانی ورسیدن مسافران وفرح فضلا وارباب
دواوین وبرودت هوا وباران نافع ه ر ا
بر سلامتی دلالت کند عوام وبزرگ زادگان وجمع آمدن
زنان وبسیاری دواب وشادی مطربان ومساطگا



ه ر ا دلالت کند بر سلامتی مسافران ورواج اسواق
وبسیاری عمارت وزراعت وبرودت هوا وظلمت
آن قران کواکب در برج جوزا قران مشتری در جوزا
با زحل دلالت کند بر ظهور علما وحکما وساختن کتابها
ونهادن آیینها وبحثها در دین ومذهب وسعی مردم
در طلب فضل ورواج علم طب ونجوم وظهور مردم
فصیح وجستن بادهای سخت وفساد اشجار وعمارتها
عالی وخروج خوارج واسیر کردن وعادت وحضرت خلایق
وهراس از امراض مهلکه خاصه در ناحیت مغرب ه ط ا
دلالت کند بر تباه شدن امزجه وامراض دموی
وسوداوی وبرخاستن وبا وظلم وستم وقتل مشاهیر
ویبوست هوا وبادهای مخرب وظلمت هوا و
آفت اشجار وغارت وخرابی ودست برآوردن
بدکاران خاصه در اقلیم سیوم ه د ب
دلالت کند بر ناسازگاری ومحنت خواتین وخدام
ودشواری وضع حمل واسقاط اجنه واندوه ارباب
طرب وباران وژاله ومیغ ه د ب دلالت
کند بر کثرت اراجیف وخیانتها وتهمت ورنج و
متصرفان وبیماری جوانان وکسادی بازارها واندوه
محترفه وبیم از مرگ مفاجات وخصومت میان خلایق

وگرانی طعام وفساد اشجار وجستن بادهای صعب
ورعد وبرق وبحث علوم ریاضی وبدی حال اهل
قلم هـ رل ب دلالت کند بر تیرگی هوا وبارانهای
بی نفع وتشویش عامه وحجاب وتاکت وبادهای
مخالف وضعف بازارها هـ رح ب دلالت
کند بر مخالفت وزرا وخصومت میان اکابر وبیماری
خاصه درمیان اشراف وبی رونقی عبادت خانها
وجستن بادهای گرم وتند واراجیف وپدید آمدن
آتشها درهوا وقتلهای ناحق وخیانت کتاب
ومصادره اعیان وآفات آنها هـ مط ب دلالت
کند بر قوم اهل صلاح وبسیاری خیرات واجابت
دعوات وراستی در خلایق ونکاحهای خیر وزادن
فرزندان مبارک پی وطرب در وزرا وعظما وجستن
بادهای خوش وصحت بیماران وکثرت طعام و
بارندگی نافع وسعادت زنان هـ دب ب دلالت
کند بر رونق اهل بازار ورغبت مردم بخط وبلاغت
وعلاج پذیرفتن بیماران وسلامتی مسافران وجستن
بادهای خوش وفرح ارباب دواوین واهل فضل
واظهار حق ونوشتن فتویهای راست وخوبی اشجار
واطعمه وبارانهای خوش هـ رط ب دلالت کند

برآمدن

برآمدن خبرهای خوش وصلح ونیکی زنان حامله وبارندگی
وبسیاری نعمت وکسادی کارهای هـ مح ب دلالت
کند بر رنج مطربان وفسق وفجور خلایق وغلبه زانیان
وآفت اشجار وبستن نکاحهای بی رغبت واسقاط اجنه
ومخالفت ازواج ورسوائی بدکاران وبیماری رهبریان و
بارندگی هـ ن ب دلالت کند بر تشویش خلایق خاصه
دبیران ومتصرفان وتاجران واهل فضل وبیماری جوانان از
صرع وبرخ باد وحصبه وفساد اشجار ومخرقه وبا ایمنی طرق و
ریاح مضره وکثرت لواط هـ مح ب دلالت کند بر بدی
حال عوام وکثرت فتن وکذب واراجیف وباد موافق ودلالت
کتاب هـ ده ب دلالت کند بر رونق دواوین وتجار و
اهل حرف وامانت در خلایق وتعلق وتشوق میان زنان
ومردان وسلامتی اشجار واثمار ورفتن بادهای خوش
ورسیدن اخبار درست هـ رد ب دلالت کند بر
کثرت نکاحها وتوالد وتناسل وشادی در زنان وبادهای
خوش وفرستادن نامها وفرح رسولان هـ رو ب
دلالت کند بر تردد رسولان ومسافران وشادی عمال
ومتصرفان وجستن بادهای ومکر زنان وافسونها و
نیرنجات قران کواکب در برج سرطان هـ ب لا
دلالت کند بر مخالفت ملوک وسلاطین وورفتن

تموج و غلبهٔ اشراف بر اراذل و ملالت دهاقین و پیران
و آفت کشتیها و بزرگ شدن ناکسان و شدت سرما
در وقت آن و خرابی جایها از آب خاصه در سواحل و شمال
ه ح ل ح دلالت کند بر فتنهٔ عظیم و غلبه کردن
مردم سفله و زحمت از دودمان بزرگان و آفت بدکاران
و فساد سفینها و خرابی و غارت در فارس و ارمینیهٔ صغری
و بابل و آفت نباتات از ملخ و دزدیها و آفت سران
سپاه و جمع آمدن لشکرها در آن مواضع و انواع سختی
ه ه ا ح دلالت کند بر اندوه زنان و خواتین و
اهل طرب و غلبه کردن آبها و قوت سرما و ضعف گرما
در وقت آن ه د ل ح دلالت کند بر اراجیف
و بدی حال دریا و تجار و مردم بازار و ارباب دیوان و تاریکی
هوا و شکستن گرما و کثرت آبها ه ز ل ح دلالت
کند بر اندوه زنان و مالداران و کدورت هوا و سرما اگر
وقت آن بود و ملالت عوام و خیانت دلالان ه ح س ح
دلالت کند بر خصومت میان امرا و وزرا و زحمت مسافران
دریا و ترحم ملوک و اکابر بر محبوسان و خارجی نمودن
اشرار بر ابرار و مغلوب و مخذول گشتن ایشان و نقصان
آبها ه ه س ح دلالت کند بر سعادت بزرگان و
اهل کشف و فرح در خلایق و فراخی نعمت و بسیاری طرب

در زمان

در زمان ماهیه و شادی وزرا و قضاة و علماء و صحت بیماران
و ارزانی و سلامتی مسافران دریا و بارانهای نافع ه و ل ح
دلالت کند بر اجتماع افاضل در مجلس اکابر و رونق دیوان
و متصرفان و صحت در خلایق و سلامتی مسافران دریا و
خلاصی بندیان و ظهور موحدان و حق گویان و بادهای خنک
دلالت کند بر بسیاری بارانها و آبها مفید و رسیدن
مسافران دریا و فرح زنان و بزرگی کردن با امردان و نکاحها
خیر و بیع و شرای جواهر آبی ه ه ح ح دلالت کند بر بی
شرمی زنان و مشغول شدن به عمل و سقوط اجنه و بیماری
مطربه و بارندگی سخت و انکسار گرما و تاریکی هوا
ه و ح ح دلالت کند بر بسیاری اراجیف و دروغ
و سد طرق و دست بر آوردن دزدان و فساد سفن
و ضعف اعصاب و ظهور غمازان و زراقان و بدگشتن
آبها و بخارها و سختی تجار و اهل بازار ه ز ح ح دلالت
کند بر بسیاری اراجیف و دشواری وضع حمل و فساد
آبها و ظلمت هوا و دل مشغول عوام الناس و هراس
در مردم ه و ح ح دلالت کند بر رسیدن مسافران
از دریا و رونق کار غواصان و ملاحان و بارندگی و برودت
هوا و طرب در خلایق ه ز ح ح دلالت کند بر فرح
زنان و مطربان و جمع آمدن ایشان در سورها و جمعیت

خلایق و بر آمدن کارها باسانی و انجار نیک و بارندگی
دلالت کند بر زیرکی عوام و تیزی بازارها و خواندن نظم و نثر
و حکایات و حرکت رسولان و کشتیها **قران کوکب در**
**برج اسد قران مشتری و زحل در برج اسد**
دلالت کند بر ظهور پادشاهان از جانب مشرق و اقلیم رابع و
انتقال ملک و نهادن رسمهای غریب و بسیاری سوختن و تاختن
و غلبه کردن سباع و میل خلایق بصید و دوست داشتن وحش
و تفاوت اسعار و ملالت بزرگان دلالت
کند بر فتنه و آشوب در ناحیت شرق و سوختن جایها و
و قتلهای بزرگان و نهب و غارت و ظلم و ستم و حرکت
لشکرها و شدت گرما و مضرت رسانیدن موذیات انسی و
وحشی و استیلای حدت و حرارت بر مزاجها
دلالت کند بر بیماری زنان و مغنیان و انکسار حرارت
و بیم موت زنان حامله و میل خلایق بفسق و فجور و کسادی
زینت دلالت کند بر بسیاری اراجیف
و نمیمه میان خلایق و میل نمودن مردم بنا راستی و غدر و
مکر اندیشیدن در حق یکدیگر و اندوه تجار و محترفه و آزرده
شدن از بزرگان و دزدیها و ظلمت هوا
دلالت کند بر اندوه عوام و مسافران و دشواری وضع
حمل و تاریکی هوا و در توقف افتادن امور
دلالت

دلالت کند بر مخالفت میان پیران و اکابر بر سپاه و قوت
اهل سلاح و قصد ارباب عمایم و بیماریها از حرارت و حمی
فاسد دلالت کند بر امن و صحت خلایق
و بسیاری درم و دینار و طرب در اکابر و اعیان و عزت
اهل طرب و بسیاری سورها و رونق دار القضا و اعتدال
هوا دلالت کند بر رونق احوال محترفه
و قوت و پیران و تجار و حاضر آمدن اهل فضل در مجلس
اکابر و جستن بادهای گرم و شدت گرما و صفای هوا
دلالت کند بر تجار و تموج هوا و رونق
حال بزرگان و بزرگ زادگان و سلامتی خواتین و
راستی خلایق دلالت کند بر تارگی هوا
و طرب در اهل سپاه و مخالفت از ازواج و حرارت
در زنان و کودکان و میل نمودن ایشان بافعال ناپسندیده
و بدنامی خدام و مخادیم و اهل غنا و اوتاد
دلالت کند بر ماو خشکی هوا و بسیاری شهب و اخبار
دموم و اراجیف و حیلت در خلایق و فساد معادن
عزت آلات حرب و ستور و بیماریها
دلالت کند بر ابر و نم و بیماری زنان و عامه و بدی
هوا و آفت رسولان و جاسوسان
دلالت کند بر عشق بازی میان زنان و امردان و اعتدال

هوا و میل خلایق بفسق و فجور و تیزی بازارها هـ ر ه د
دلالت کند بر تجار و یاران و جمع آمدن زنان و مطربان
و رقص عوام و تفرج و صحرا و حرکت رسل و نسا فراق
و زیادت شدن آبها هـ ر د د دلالت کند بر آمدن
کاروانها و بسیاری معاملات و رواج بازارها و غلو نعمه

## قران کواکب در برج سنبله قران مشتری و زحل

هـ د د دلالت کند بر آفت مزروعات و خرابی جایها
و بیم زلزله و حرب و آشوب و تازه شدن دولتی
و تغیر در امور ممالک و سرما در وقت آن و برودت
هوا و خستگی و بیماری هـ ر له دلالت کند بر فساد
نباتات و زلزله و خرابی بقاع و برخاستن فتنه و تیرگی
هوا هـ ه له دلالت کند بر اندوه زنان و مطربان و
مخالفت ازدواج و شدت سرما و خواری لباس و حریر
هـ د له دلالت کند بر غضب اهل دیوان بر دهاقین
و فروبستگی بازارها و اندوه تجار و عمال و اراجیف
و غمز و تهمت میان خلایق و سرما و تفاوت اسعار
هـ ز له دلالت کند بر آشفتگی حال زنان و اهل
نسبت و در ماندن مسافران و پریشانی عوام و اراجیف
هـ ح ـه دلالت کند بر اندوه اکابر و اعیان
و نالیدن از اشرار و اهل سپاه و استیلاء حرارت بر

مزاج

مزاج ایشان و فساد اطعمه هـ ط ـه دلالت کند
بر سلامتی غلات و نباتات و عمارتها و صلح میان
مردم و میل علماء و قضات بطرب و نشاط و اعتدال
هوا و خوشی هـ ی ـه دلالت کند بر قوت حال
اصحاب دیوان و عمال و تجار و اهل بازار و آمدن خبرهای
نیک و جستن بادهای مفید و سلامتی مزروعات
و رونق ابواب البر و رواج بازارها و راستی در مردم
و حق پرستی هـ یا ه دلالت کند بر فرح عوام
و ایمنی راهها و بسیاری عمارتها و شادی زنان و
اطفال هـ یب ه دلالت کند بر خصومت ازواج
و دشواری وضع حمل و تلف شدن اجنه و اندوه زنان
و مطربان و بیماری طبقات زهره و تاریکی هوا
هـ یج ه دلالت کند بر استیلاء حرارت بر مزاجها
و خصومت اصحاب دیوان با ارباب سلاح و غلبه
کردن عوام و اراجیف و دزدیها و مکر و حیل در خلایق
و بد گشتن هوا هـ ید ه دلالت کند بر فسق زنان
و مطربان و بیماری ایشان و رنج مسافران و خصومت
عوام هـ یه ه دلالت کند بر تعلق و تعشق میان
زنان و امردان و ساختن نیرنجات و بکار داشتن عزائم
و تجرات و بسیاری ضحک و مزاح در خلایق و ظهور مسخرگان

وتغیر هوا ه ز ه ه دلالت کند بر عروسیها و جمع
آمدن زنان و مطربان و بسیاری نعمت و ارزانی و شادی
عوام ه د ه ه دلالت کند بر رواج اسواق و کثرت
معاملات و آمدن کاروانها و رسولان و میل مردم
بحکایات و اخبار و نغم در هوا قران کواکب در
برج میزان قران مشتری و زحل در برج میزان
دلالت کند بر قوت احوال دهاقین و کرانی غلات
و رونق خاندانها قدیم و جدید ملتی یا دولتی و تغیر
در اوضاع و اخلاق خلایق و ظهور مردم فصیح و دانا
و دانندهٔ الحان و اصوات و بسیاری باد و باران ه
ح له و دلالت کند بر فتنه در جانب مغرب و بیماریها
خونی و آفت لشکریان و بدکاران و ظلم و ستم و فساد
هوا و درختها و قتل و دزدی و سرما اگر وقت آن بود
ه ه له و دلالت کند بر طرب و شادی در اهل
رستاق و پیران و بالا گرفتن نرخها و موافقت ازواج
و رونق مطربان و کثرت استعمال اوتار و فراغت و شدت
سرما اگر وقت بود ه د له و دلالت کند بر ارزانی
و تفاوت نرخها و خصومت در عوام و بیماری در
مردم شریف و اظهار باطل و فی داشتن و اندوه
عطاردیان و تغیر هوا و سرما ه د له و دلالت کند

بملالت

بملالت عوام و زنان حامله و بسته شدن راهها
و ظلمت هوا و اراجیف و حیرت خلایق ه ح ی و
دال بود بر ضعیف حال امرا و اهل سلاح و فترت
وزرا و اشراف و تغیر هوا و بیماریها از گرمی و خشکی
ه ه ی ه دلالت کند کثرت جمعیتها و فراوان
شدن نعمت و عدل در حکام و راستی در خلایق و
وقوع نکاحها خیر و صحت خلایق و سعادت خواتین
و رونق اهل طرب و یاد انهای خفید ه د ی و
دلالت کند بر آمدن خبرهای درست و دوستی وزرا
با اهل دیوان و جستن بادهای سخت و علاج پذیرفتن
بیماران و اعتدال هوا ه ز ی و دلالت کند
بر اندوه عوام و زنان زاینه از امر موقوف و توبهٔ
این طایفه و تموج باد و خلاص مسافران از ورطات
ه ه ح و دلالت کند بر کثرت فسق و فجور و میل
مردم و زنان با فعال ناپسندیده و خصومت ازواج و
اسقاط اجنه و بیماری مطربان و آمدن باد و باران
و ظلمت هوا ه و ح و دلالت کند بر اندوه عمال
و متصرفان و ارباب دیوان و اراجیف و ربح تجار و
اهل بازار و رعد و برق و بادهای تند و اظهار سخنان بیهوده
و بدی هوا و بیماری و خیانت در مردم و اشتغال بحیل

ه ر ح و دلالت کند بر رنج زنان حامله و کیسه داران و در ماندن مسافران و رسولان و آفت طرق

ه د ه و دلالت کند بر قوت حال دبیران و فاضلان و نشاط درین طایفه و محبت میان زنان و امردان و رواج بازارها و فرح تجار و مسافران و تغییر در هوا

ه ز د و دلالت کند بر طرب زنان و آراستن مجالس و وقوع سهوها در رسیدن مسافران

ه د د و دلالت کند بر رغبت زنان بفتنه و افسون و حرکت مسافران و اجتماع عوام و کشتن محالات و بارندگی و سرما اگر وقت بود

قران کواکب در برج عقرب قران مشتری و زحل در برج عقرب

دلالت کند بر بالا گرفتن کار فرومایگان و تفوق جستن بر بزرگان و انتقال دولت از خاندانی و پدید آمدن ملکی بزرگ و دیگرگون شدن رسمها و فرو رفتن بسیاری از نامداران و برخاستن فتنه و حرب در اطراف عالم و خرابی جایها بآب و غرق شدن کشتیها و خروج لشکرها و نهب و غارت و قتل خاصه در شمال و وسط اقلیم چهارم

ه ح ه ز دلالت کند بر محاربه و قتل و فرو رفتن ملکی ذو القدر و برخاستن آشوب بزرگ و تسلط خدام بر مخادیم خویش و خوف در خلایق و آسیب

نایاکان

نایاکان و غلبه کردن دودمان و غرق شدن سفاین و دست برآوردن دزدان و فساد الکاران و خرابی از سیلهای

ه د ز دلالت کند بر آفت زنان راینه و گرفتاری و اندوه ارباب رود و سرود و شدت سرما و خرابی سواحل و تلف مزروعات و ظاهر شدن ابرهای غلیظ در وقت خویش

ه د ز دلالت کند بر تشویش اهل بازار و دواوین و تجار و زیان مزارعان و سرما و یخ بندان و برف و اراجیف و بسته شدن راهها و گرانی نرخها

ه ط ز دلالت کند بر گرفتاری رسل و جواسیس و در توقف ماندن مهمات عوام و بارانهای بی نفع و ظلمت هوا

ه ح ب ز دلالت کند بر غلبه کردن امرا و اهل سلاح بر وزرا و اشراف و قوت اشرار و بارندگی و تلف اموال خلایق

ه ه ب ز دلالت کند بر بسیاری بارندگی و طرب در وزرا و بزرگان و اهل علم و سلامتی مردم دریا بر و توبه فساق و اشرار

ه د ب ز دلالت کند بر افراد بادهای جنگی بارندگی و خلاص محبوسان و سلامتی مسافران دریا و رواج و رونق اسواق و اخبار راست

ه ر ب ز دلالت کند بر آسانی وضع حمل و از غم خلاص شدن زنان و عوام و کم شدن ظلم و ستم و بارندگی

ه ه ح ز دلالت کند

دلالت کند بر کثرت باران و سرما و فاش کشتن فسق و فجور صلحا
در لشکریان و مردم ناپاک و سقوط اجنه و علت در آلات
تناسل و نالهٔ مغنیان ه د ح ر دلالت کند بر خوف
خلایق و ظلم بر اهل حرف و فساد کشتنها و آبها و کثرت
لوط و مکر و غدر و کفتن سخنان دروغ و تهمت و خیانت
از همه نوع و بد کشتن هوا ه ر ح ر دلالت کند بر
اندوه زنان و بیماری ایشان و خصومت ازواج و مجهولی
عوام و نالهٔ ایشان از بد کاران و اهل ستم ه د ه ر
دلالت کند بر کثرت فواحش و حرکی امردان و رونق
خماران و مقامران و رسیدن مسافران دریا و بارندکی
سخت ه ر ه ر دلالت کند بر بد حالی اهل خمر و زهرد
و آفت فاسقان و زیادت شدن آبها و سرما و سیلاب
زنان حامله ه ر د ر دلالت کند بر کلفت و کوی خلایق
و درماندن مسافران و رسولان و تیزی بازارها و اراجیف
و بارندکی و سرماء سخت قران کواکب در برج قوس
قران مشتری و زحل در برج قوس ه دلالت کند بر
ظهور شخصی که سخن از ادعی رکوید و دعوی نبوت کند و
دین و شریعت نهد و مردم را بحق دعوت کند و از علم
تعبیر آکاه باشد و مردم بدان سبب بر و رغبت کند
و طایفه مفقود کردند تا طایفه موجود شوند و تغیرات عظیم پدید

آید

آید در امور دین و دول و تبدیل در صفات و نعوت مردم
واقع شود و حادثها بوالعجب و امور غریب روی نماید
ه ح ل ح دلالت کند بر قایم کشتن حرب و فتنه
و بکار داشتن انواع اسلحه و اندوه معارف و غارت
و قتل و آفت اسب و اهل سپاه و نقصان آبها و وقوع
امراض حاده ه ه ل ح دلالت کند بر تشویش خاطر
زنان و مطربان و تلف اجنه و کدورت هوا و منازعت
ازواج و کسادی لباس و سدت سرما ه د ل ح
دلالت کند بر ملالت اصحاب دیوان و تجار و اهل
حرف و اراجیف و قلت نقود و سستی بازارها و
نوشتن خطوط مزوره و کفتن محالات و ظهور مردم فتنه
و کذاب و متعبد و معربد و بد کشتن هوا و برودت
آن و ناروایی کارها و بیماری جوانان و اندوه خلایق
ه ر ل ح دلالت کند بر ضعف حال عوام الناس
و زنان حامله و اندوه مال داران و مسافران و سرما
اکر وقت آن بود ه ش س ح دلالت کند بر بسیاری
مجادله در علوم و خصومت اعیان و اشتراف با اهل حرف
و غالب شدن بزرکان بر ناکسان و کرما در وقت آن
ه س ح دلالت کند بر کثرت تزویج و ترویج
و رغبت علماء بطرب و صلح میان خلایق و صحت بیماران

ودرآمدن مهمات وتوبه بدکاران وبارندگی باد ه د ت
دلالت کند بر رغبت مردم بعلوم وادب وشادی
اهل حرف وتقرب اهل دیوان بوزرا وکشش سخنان
حق وجستن بادها واعتدال هوا ه ر ح دلالت
کند بر آسانی وضع حمل ومصالحه میان مردم وسلامتی
مسافران وخلاصی محبوسان ه ه ح دلالت
کند بر پریشانی ازواج وطرب در اهل سلاح وسرما وبرف
وتلف جنین ورغبت زنان بکارهای ناپسندیده
ه د ح دلالت کند بر ملالت دبیران ومحاسبان
وارباب فضل وکسادی بازارها وتهمت بر رعیت
ورغبت مردم بلواط وتردید وناراستی در خلایق و
اراجیف وهجوم وتغیر در هوا وبیماری از شکم ه
ر ح دلالت کند بر رنج خاطر عوام از اهل سپاه و
محبوسی رسل وجواسیس وآشفتگی کار زنان ه د ح
دلالت کند بر فراغت خاطرها ورونق تجار واهل حرف
وعمال وعشق بازی میان زنان وامردان ه ر ح
دلالت کند بر سلامتی مسافران وخوشدلی رسولان و
صلح عامه وفرح زنان وامردان وبارندگی وسرما ه د ح
دلالت کند بر برودت هوا وبارندگی وتردد رسولان و
مسافران وآمدن اخبار ملوّن قران کواکب در برج

جدی

جدی وقران مشتری وزحل در برج جدی دلالت کند
بر تغیر دولتها واحوال عالم وبزرگ شدن حبسیان وبیخ کندن
ونی وجودی مردم شریف النسب وبرآوردن بناهای محکم
وحصارهای استوار وخرابی وخسف واراجیف و
زیادت شدن حیوانات وبیماری وسرما وقلت
بارندگی ه ح ل ط دلالت کند بر قوت امرا واهل
حرب ودر ساختن با رعیت ورفتن این طایفه بصحبت
فقرا ورغبت مردم بصید وجراحت نمودن ارباب
بیوتات قدیمه وخرابی بعض مواضع وخشکی هوا وآفت
گوسفند وبز وماهی ه ه ل ط دلالت کند بر
بدی احوال خواتین واصحاب لهو وطرب وعسرت
وضع حمل وناسازگاری ازواج وبیماری حرمن و
ابرهای سیاه وشدت سرما وبرف وتخ ه
در پیران ودهاقین ه د ل ط دلالت کند
بر شدت سرما وبرف وجلید واراجیف
ومکر وخیانت در خلایق وناروایی بازارها وتنگی
طعام ودلمشغولی اهل دیوان وتجار ومحترفه
ه و ل ط دلالت کند بر گرفتاری رسولان
وجاسوسان وتوقف مسافران وبد شدن راهها
وقوت سرما در وقت آن وظلمت وخصومت عوام

ه ح ے ط دلالت کند بر ضعف حال وزرا
وعلما واسراف وبیماری ومذلت درین طبقه
ورنجیدن از امرا واهل سپاه وقوت اوباش و
مردم قلاش وضرر رسانیدن بشریفان ه ه ے ط
دلالت کند بر اصلاح پذیرفتن کارهای اکابر وبیرون
آمدن از اندوه وصلح میان ازواج وباز ایستادن
زنان از بدیها وتوبه بدکاران ونیک شدن کارها
واعتدال هوا وامن وطرق ه د ے ط دلالت
کند بر جستن بادها وسرما ورواج بازارها وغلبه
کردن منکران وقوت حال پیران ومتصرفان ونجبها
از هر نوع ه ر ے ط دلالت کند بر مخالفت
عوام بادادن عطان وفضلان وانکار در میان و
امید خلاصی گرفتاران وحرکت مسافران ه ه ح ط
دلالت کند بر فتح اهل در اهل سلاح ورغبت نمودن
مردم بفسق وفجور ورونق خماران وقوادان وبسیاری
بارندگیها وسازگاری ازواج ه د ح ط دلالت
کند بر بسیاری از رحمت وربح تجار واهل حرفت
وگفتن سخنهای محال ودروغ ووقوع لواط وحیلهاء
کارهای ناحق ودیدگشتن هوا وضعف در مزاجها وجستن
رعد وبرق ه ر ح ط دلالت کند بر هراس عوام



از اهل سپاه وبی رونقی بازارها وتوقف مسافران
ودشواری وضع حمل ه د ه ط دلالت کند
بر رونق تجار واهل بازار وخبرهای راست ونشاط
در خلایق ومیل نمودن باغلام وکردن سحرها وعشقبازی
میان زنان وامردان وسرما وبرف ه ر ه ط
دال بود بر قوت حال عامه ومسافران وصلح میان
خلایق وسرما وبارندگی وگشاده شدن راههاء
ه ر د ط دلالت کند بر تیزی بازارها وبسیاری
بیع وشرا وشدت سرما وبارندگی ومنفعت تجار
قران کواکب در برج دلو قران مشتری وزحل
در برج دلو دلالت کند بر حرب وفتنه وقصد کردن
بزرگان یکدیگر را وفرو رفتن قومی وبرآمدن طایفه و
بزرگ شدن دونان وآسیب رسانیدن به بزرگان
وهلاک پادشاهان وتغیر در سیرتهای مردم ه ح ے
دلالت کند بر جمع آمدن لشکرها ودلیری نمودن اکراد
واحشام وخرابی جایها وآفت پیران وسپاهان
وامراض دموی وهراس در مردم وفرو رفتن ملکی
نامی از بیوتات قدیمه ه ه ل ے دلالت کند
بر غلبه ث ط در وپیران وکشاورزان وسورها
در اهل رستاق وکوهپایها وبزیان ورفتن میان ازواج

و کاهها ی بی رعیت و شدت سرما و جلید ه د ل ب
دلالت کند بر کثرت اراجیف و بدی هوا و سرما و
کسادی بازارها و ملالت تجار و محترفه و خیانتها و پریشانی
مردم از انواع ه ر ل ب دلالت کند بر اندوه
خلایق و بیم زنان حامله و زحمت مسافران و ظلمت هوا
و بدگشتن آبها ه ح ح ا دلالت کند بر مخالفت
امرا و وزرا و بیماری قضات و ائمه و آفت یکی از مشاهیر
و بد شدن هوا و بادهای بی منفعت و خراب کننده و تهمت
بر بزرگان ه م ب دلالت کند بر صفای
هوا و فرح در علما و اشراف و دولت زنان و رونق
مطربان و جستن بادهای خوش و صحت خلایق و
برآمدن حاجات و کثرت طعام ه د ب
دلالت کند بر کثرت بادها و شدت سرما و اجتماع
اکابر و فضلا و مباحثه در علوم و امانت در مردم
و رونق بازارها و فرح تجار ه ر ب ب دلالت
کند بر صلح عامه و عفت در زنان و کثرت خیرات و طاعات
و سلامتی مسافران و صفای هوا ه ه ح ب دلالت
کند بر بسیاری بارندگی و سرما و بیماری زنان و فسق رنود
و اوباش و سقوط اولاد از اولاد از ارحام ه د ح ب
دلالت کند بر جنگ و بانگ میان مردم و خوست

از رعیت

از رعیت و ستم بر اهل حرف و اطلاق عمر و تهمت بر یکدیگر
و ظهور مردم خاین و نمام و اندوه عمال و تجار و بدگشتن هوا و
سرما ه ر ح ب دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار و
طرب در عمال و دوستی میان زنان و امردان و سختی سرما
ه ز ه ب دلالت کند بر سلامتی مسافران و زنان و شادی
عوام و باد و نم و سرما ه ر د ب دلالت کند بر بادها
و ضربهای گوناگون و کردن نیرنجات و افسونها و حرکت
قران کواکب در برج حوت قران مشتری و
زحل دریا دلالت کند بر کثرت آبها و آفت حیوانات
آبی و تغیر در ادیان و دول و خروج سلاطین و خرابی
جایها با آب و تفوق جستن سفلگان و خطر سفاین و فتنه
و خلاف میان ملوک ه ح ل ا دلالت کند
بر حرب در طرف مدلول آن و جوشیدن دریا و غرق
شدن کشتیها و آمدن سیلهای مضر و بارانهای
مخرب و آفت حیوانات آبی و یمکن که پیوست کند
بدیگر شواهد ه د ل ا دلالت کند بر ربح خواتین
و خدام و اهل طرب و شدت سرما و دشواری وضع
حمل و کسادی قماش و دلمشغولی ه د ل ا دلالت
کند بر بسیاری اراجیف و نقصان آبها و اندوه
عمال و تجار و مردم بازار و اهل فضل و کسادی متاعها

و آشفتگی دماغها و وقوع سرما ه ل ه ا دلالت
کند بر اندوه عامه و مسافران و زنان و بد گشتن هوا
و آبها و ظلمت و سرما اگر وقت بود و تشویش
مالداران ه ح ب ا دلالت کند بر استیلاء
حدت و حرارت بر مزاج ائمه و اشراف و مخالفت
اهل سلاح یا معارف و اعیان و غالب شدن ابرار بر اشرار
و توبهٔ فجار و امر معروف و رونق احتساب
ه ه ب ا دلالت کند بر امن و فراغت
خاطرها و وقوع تعبیتها خاصه میان اکابر و اعالی
و فراخی نعمت و کثرت خیرات و بارانهای نافع و
سلامتی کشتیها و فرو نشستن ظلم و رونق ابواب
البر و نکاحها و خیر و شادی علماء و قضاة و رغبت
مردم بعلوم ه د ب ا دلالت کند بر ترحم
وزرای و اکابر بر عمال و اهل بازار و فضلاء و صلحاء
این طایفه از اندوه و بادهای نمناک و ماندگی و سلامتی
مسافران دریا و میل مردم بتوبه و صلاح و ایمنی و
فراوانی نعمت ه ر ب ا دلالت کند بر زیادتی
آبها و سلامتی کشتیها و دیانت عوام و عفت زنان
و توبه بدکاران ه ح ا دلالت کند بر چیرگی
زنان بر مردان و وقوع نکاحها و کثرت بارندگی

و رنج مسافران دریا و تهمت بر خلایق خصوصاً بر جوانین
و محاربه و بیماری این طایفه ه و ح ا دلالت کند
بر بدی حال متصرفان و تجار و اهل بازار و کسادی چیزها
و کثرت خیانت و تهمت میان خلایق و اراجیف
و بادهای تند و آفت حیوانات آبی و غرق شدن
کشتیها و تغیر هوا ه ر ح ا دلالت کند بر رنج
مسافران و آفت کشتیها و کثرت بخار تیره و
زنان فتان و مکروه عوام ه د ه ا دلالت کند
بر موافقت میان زنان و امردان و رونق مطربان
و رغبت مردم بلهو و لعب و آمدن خبرهای نیک
و بارانهای مفید ه ر ه ا دلالت کند بر جمعیت
میان زنان و محرمان و رونق عوام و مسافران دریا
و باران نافع و مهمانیها ه ر و ا دلالت کند بر وقوع
قضایای شرعی و اصلاح ذات البین و بارانها
در وقت و زیادت شدن آبها و حیرت تجار و اهل
بازار

**بیان احکام احتراقات کواکب اربعه**

در وقت احتراق هر کوکبی که کوکب محترق
باشد مضرتی بدان کوکب عاید شود مانند امراض حادّه
که سرایت کند در ابدان صحیفه بواسطهٔ قربت
احتراق زحل در مثلثهٔ آتشی دلالت کند بر

ملوک قدیمه و دهاقین و اهل صحرا و اندوه اکابر و بیماریها
خرمن و یبوست هوا و نقصان معادن و شکوفه و فتنه
در جانب مشرق و اقلیم رابع و فقد یکی از معارف
اگر مشتری بوی متصل بود دلالت کند بر نکبت
مردم شریف و سلامتی کوسفندان و ستوران و اگر مریخ
بوی متصل بود دلالت کند بر حرکت لشکرها و بیماری
اهل سپاه و فساد نقود و ارباب معادن و آفت
حیوانات و بدی هوا و اگر زهره بوی متصل بود دلالت
کند بر ملالت زنان و برودت هوا اگر وقت آن باشد
و کسادی زینت و اگر عطارد بوی متصل بود دلالت
کند بر مخاطرهٔ اهل دیوان و تجار و محترفه و انواع خیانتها
و تهمتها بظهور آید و اگر قمر بوی متصل باشد دلالت
کند بر قلت طعام و اندوه عامه و زنان حامله و آفت
شکوفه و رسولان و مسافران احتراق زحل در مثلثهٔ
خاکی دلالت کند بر موت بزرگی و تنگی طعام و آفت
حیوانات و مخاطرهٔ زنان و دهاقین و فساد نباتات
و سرد وقت آن و اگر مشتری بوی متصل باشد دلالت
کند بر فراخی طعام خاصه که زحل در سنبله بود و بر کرده
رسیدن بر قضاة و ائمه و اگر مریخ بوی متصل بود دلالت
کند بر یبوست و فساد نباتات و حیوانات و زلزله و ضعف

مفسدان

مفسدان و خرابی عمارت و اگر زهره بوی متصل باشد
دلالت کند بر ملالت زنان و مطربان و سرما در وقت
آن و ارزانی و اگر عطارد بوی متصل باشد دلالت
کند بر فساد زرعها و زمین لرزه و سرما و ملخ و اراجیف
و اگر گرانی و اگر قمر بوی متصل باشد دلالت کند
بر سرما و ظلمت هوا و ملامت عوام و رنج مسافران
احتراق زحل در مثلثهٔ بادی دلالت کند
بر بیماری و موت و تنگی طعام و آفت طیور و اشجار
و فقد بزرگان و فتنه در زمین مغرب و بادهای
مخل و مضر و اگر مشتری بوی متصل باشد دلالت
کند بر ناخبر شدن یکی از اشراف الناس و سایر اشیا را
ضرر کمتر رسد و اگر مریخ بوی متصل باشد دلالت
کند بر مخاطرهٔ ملوک و امراء و غلبه کردن دزدان و تمام
شدن فتنه و گرفتار شدن بعضی از سپاه و ظهور
مدعیان و اگر زهره بوی متصل باشد دلالت
کند بر زیان زنان و مطربان و سرما در وقت و اگر عطارد
بوی متصل باشد دلالت کند بر اراجیف و بادهای
ناخوش و مکر و تزویر میان مردم و زحمت کتاب و فضلا
و خصومت محترفه و هلاک یکی از این طایفه و اگر قمر
بوی متصل باشد دلالت کند بر رنجوری زنان و عوام و محنت

ونکبت بزرگان واگر زحل بوی متصل باشد
دلالت کند بر اسیب رسیدن بزمان و اهل طرب
و اعتدال هوا و فراخی واگر عطارد بوی
متصل باشد دلالت کند بر ملالت دبیران و اهل
دیوان و جنگ در بازارها و کثرت دعاوی واگر قمر
بوی متصل باشد دلالت کند بر برودت هوا و
نکبت مسافران دیگان وخوف از بیماریها احتراق
مشتری در مثلثه خاکی دلالت کند بر ملالت
وزرا و سادات و قضاة و بالیدن از مفسدان و هراس
در احکام جابرانی اگر زحل بوی متصل بود در خراسانی
فتنه خیزد و گرانی در ریح گاو و گوسفند و خشکی هوا واگر
مریخ بوی متصل بود دلالت کند بر آشوب و حرب
و ظلم و حرکت سپاه و آفت نباتات و قلت طعام
واگر زهره بوی متصل بود دلالت کند بر فراخی
نعمت و ارزانی و انده مطربان واگر عطارد
بوی متصل باشد دلالت کند بر تشنیع اهل بازار و
وکسادی و ظلم و ستمها واگر قمر بوی متصل بود
دلالت کند بر ملالت عوام و بدی حال مسافران
و زنان و دربند آمدن راهها احتراق مشتری در
مثلثه بادی دلالت کند بر فتنه در ناحیت مغرب

مسافران و رسولان احتراق مشتری در مثلثه آبی دلالت
کند بر فتنه در شمال و عراق و گرانی و آفت برنج و غرق شدن
سفاین و نقصان و زوال گروهی واگر مشتری بوی متصل
بود دلالت کند بر فراخی و غلبه اهل صلاح بر مفسدان
و آفت ملوک خراسان واگر مریخ بوی متصل باشد
دلالت کند بر حرب و قتل و خروج مردم مفسد و مفتن و
منکوب شدن این طایفه و نقصان آبها واگر زهره
بوی متصل بود دلالت کند بر ملالت زنان و ابرهای
تیره و بارندگی و سرما در وقت ان واگر عطارد
بوی متصل باشد دلالت کند بر تشویش در جانب
بابل و فارس و محنت تجار و عمال و کسادی بازارها
واگر قمر بوی متصل باشد دلالت کند بر خوف
از زلزله و سیلها و آفت کشتیها و رنج مسافران و
عزت طعام احتراق مشتری در مثلثه آتشی
دلالت کند بر نکبت اعیان و اشراف و مصادره
توانگران و کینه داران و خصومت ملوک و تلف یکی ازین
طایفه واگر زحل بوی متصل باشد در زمین عرب
فتنه افتد و آفت حیوانات و برده را نیز و بلیت
واگر مریخ بوی متصل بود در ناحیت مشرق
حرب و قتل خیزد و فساد معادن و عزت آلات حرب

دیگر

وشام وآفت ملکی عادل وپریشانی وزرا وعلما و
بادشاهند واگر زحل بوی متصل بود دلالت کند بر
آفت درختها وبیماری خلایق وگرانی وبادهای مضر
واگر مریخ بوی متصل باشد دلالت کند بر حرب
وقتل اشراف ونفاق میان اکابر وستم وتباهی
میوها واگر زهره بوی متصل باشد دلالت کند بر
بدحالی زنان ومطربان ووقوع نکاحهای بی خیر وفراخی
نعمت وصحت بیماران واگر عطارد بوی متصل
باشد دلالت کند بر جستن بادهای سخت ورونق
دار القضا وتلف مال خلایق وخصومت مردم
واگر قمر بوی متصل باشد دلالت کند بر غوغای
عامه وبارندگی وجدای میان ازواج احتراق قمر
در مثلثه آبی دلالت کند بر اندوه علما واعیان
وتوانگران وزیادتی حیوانات آبی وسلامتی مسافران
دریا واگر زحل بوی متصل بود دلالت کند بر بر
خاستن آشوب در جانب شمال وگرانی وموت بزرگان
واگر مریخ بوی متصل بود دلالت کند بر حرب وخون
ریزش وغرق کشتیها وحرکت لشکرها بعزم غارت
واگر زهره بوی متصل بود دلالت کند بر بیماری زنان
وکودکان وبارندگی سخت وسرما در وقت واگر عطارد

بوی

بوی متصل بود دلالت کند بر تیزی بازارها ورونق
عمال وکثرت خیرات وفراخی وارزانی واگر قمر
بوی متصل بود دلالت کند بر بارانها وآمدن مسافران
خاصه از دریا وخصومت عامه احتراق مریخ
در مثلثه آتشی دلالت کند بر آفت چهارپایان
خاصه گوسفند وبز واسب واستیلاء حدت وحرارة
بر مزاج ملوک واکابر وقتلهای نهانی در جانب مشرق
واقلیم رابع وحرکت سپاه وشبیخون واگر زحل
بوی متصل بود دلالت کند بر موت یکی از معارف
وجور سلطان واگر مشتری دلالت کند بر آفت
بزرگان واگر زهره بوی متصل باشد دلالت کند
بر پایان وفراخی نعمت واسقاط اجنه وبیماری زنان
واگر عطارد بوی متصل بود دلالت کند بر جستن
رعود وبروق وقوت فتنه واحراق مواضع و
پدید آمدن آتشها در هوا ورواج بازار سلاح و
ستور وبرده واگر قمر بوی متصل بود دلالت
کند بر تشویش مسافران وقطع طرق وغرق سفاین
واندوه زنان حامله احتراق مریخ در مثلثه خاکی
دلالت کند بر پریشانی حال امرا واهل سلاح وناخرسندی
قومی وحرب وفتنه در جانب جنوب وشبیخون وخونهای

نهانی واگر زحل بوی متصل بود دال بود بر آفت گاو
و شتر و فساد غلات واگر مشتری بوی متصل بود دلالت
کند بر گرانی نرخها و مکروه رسیدن باشراف واگر زهره
بوی متصل بود دلالت کند بر بیماری زنان و مطربان و سلامت
مزروعات و شدت سرما در وقت واگر عطارد بوی
متصل بود دلالت کند بر سرما و خشکی و بیماری کودکان
و عمال و تجار و بادهای محمل و اراجیف و هموم واگر
قمر بوی متصل بود دلالت کند بر رنج مسافران
و سرما در وقت آن و اندوه زنان و بسیاری نعمت احتراق
مریخ در مثلثهٔ بادی دال بود بر خون ریختن
و بیماری و تشویش و اراجیف در جانب مغرب و خشکی
هوا و مخالفت امرا و آفت بدکاران واگر زحل بوی متصل
بود دلالت کند بر فرو رفتن ملکی و بیماریها و وبای و احتراق
جایها واگر مشتری بوی متصل باشد دلالت کند بر آسیب
رسیدن بمعارف و فساد اشجار واگر زهره بوی متصل
باشد دلالت کند بر آمدن بارانها بمبالغه و تندرستی و ارزانی
قماش و پریشانی زنان و امردان واگر عطارد بوی
متصل بود دلالت کند بر جستن بادهای تند و صاعقه و
اراجیف و احتیاج خلایق بمعالجات واگر قمر بوی
متصل باشد دلالت کند بر وقوع شبیخون و درماندن مسافران

واحوال

و احوال و رنج زنان حامله و اندوه عوام احتراق مریخ
در مثلثهٔ آبی دلالت کند بر خرابی و حرب در طرف بابل
و فارس و ارمینیه صغری و خلاف لشکرها و آفت ملوک
شمال و غرق کشتیها و نقصان آبها اگر زحل بوی متصل
بود دلالت کند بر وقوع شبیخون و خروج مدعی در فارس
و خراسان واگر مشتری بوی متصل بود دلالت کند بر
کثرت آبها و ایمنی و اندوه علما و قضات واگر زهره
واگر زهره بوی متصل بود دلالت کند بر جستن بادهای
تند و جنگ در بلاد دریا و اراجیف واگر قمر بوی
متصل بود دلالت کند بر غلبهٔ عامه و خرابی از باران
و رنج مسافران احتراق زهره در مثلثهٔ آتشی
دلالت کند بر بیماریهای زنان و خادمان و مطربان
و مردم ظریف و شریف در اقلیم عجم واگر زحل بوی
متصل بود دلالت کند بر موت زهره گویان و برودت
هوا و هلاک شخصی نامی و اندوه علما و ائمه واگر مشتری
بوی متصل باشد دلالت کند بر کثرت نعمت و بادهای
معتدل و سلامتی حیوانات واگر مریخ بوی متصل
بود دلالت کند بر وقوع آشوب و امراض دموی
و خون ریختن و فساد اهل صلاح واگر عطارد بوی
متصل بود دلالت کند بر وقوع امور نامشروع و تهمت

وتغیر سکه و سرما در وقت ان واگر قمر بوی متصل
باشد دلالت کند بر باریدن و رعد و برق اگر موسم بود
و اندوه عامه احتراق زهره در مثلثه خاکی
دلالت کند بر رنج زنان و خواجه سرایان و اصحاب
طرب و زینت و فساد نباتات و حیوانات و بدن
قوی و ارزانی لباس و قماش اگر زحل بوی متصل بود
دلالت کند بر تباه گشتن غلها و آفت حیوانات
و سرما و خشک واگر مشتری بوی متصل بود دلالت
کند بر اندوه مسافران و بزرگان و اعتدال هوا
واگر مریخ بوی متصل بود دلالت کند بر مخالفت
ازواج و آفت زنان و کودکان واگر عطارد بوی
متصل بود دلالت کند بر وقوع سرما و اراجیف
و متشوش واگر قمر بوی متصل باشد دلالت کند
بر اندوه مسافران و فساد نباتات و خصومات عام
و سرما احتراق زهره در مثلثه بادی دلالت
کند بر وقوع امراض و کثرت بادها و تنگی میوها
و منع و شری برده واگر زحل بوی متصل بود دلالت
کند بر بیماری سخت و آفت اشجار و اندوه بزرگان
واگر مشتری بوی متصل بود دلالت کند بر نعمت
فراوان و تهمت بر ائمه و قضات واگر مریخ بوی

متصل

بوی متصل باشد دلالت کند بر خرابی جایها و اسقاط
اولاد و ازار ارحام و آفت میوها واگر عطارد بوی
متصل بود دلالت کند بر علاج پذیر رفتن و بادهای
خوش و رونق بازارها واگر قمر بوی متصل باشد
دلالت کند بر حرکت مسافران و ملامت عامه
احتراق زهره در مثلثه آبی دلالت کند
بر کثرت بارانها و آبها و جانوران آبی و فساد
حال زنان زاینده و کثرت نکاحها واگر زحل بوی
متصل بود دلالت کند بر غرق سفینها و خرابی
از آبها و تیرگی هوا واگر مشتری بوی متصل بود دلالت
کند بر بارانها مفید و نعمت بسیار و سلامت کشتیها
و نکاحها بزرگان واگر مریخ بوی متصل بود دلالت
کند بر بارانها مضر و سرما و آسیب اهل دریا واگر عطارد
بوی متصل بود دلالت کند بر آمدن بارانها سخت
و حرکت مسافران و خصومت خلایق واگر قمر بوی
متصل باشد دلالت کند بر آمدن بارانها سخت
و خرابی از سیلها و رنج مسافران دریا و تغیر هوا
احتراق عطارد در مثلثه آتشی دلالت
کند بر ضعف حال قضات و فضلا و اهل دیوان
و تجار و اهل بازار و هلاک معارف و رنج عمال و دهقانان

واگر زحل بوی متصل بود دلالت کند بر جستن بادها
ضعیف بی منفعت واندوه خلایق واگر مشتری
بوی متصل بود دلالت کند بر وزیدن بادهای خوش
وسلامتی چهارپایان ومعادن وبیماری بزرگان واگر
مریخ بوی متصل باشد دلالت کند بر خوف
وخطر وآشوب وغدر وقتل ناحق واگر زهره بوی
متصل بود دلالت کند بر بیماری زنان ومطربان وکسادی
قماش وعطر واگر قمر بوی متصل بود دلالت
کند بر کدورت هوا وعجز تجار واهل اسفار واندوه
عوام الناس احتراق عطارد در مثلثه خاکی
دلالت کند بر فساد دواب ونباتات وزحمت تجار
وعمال ویبوست هوا وباد خنک واگر زحل بوی
متصل باشد دلالت کند بر خرابی بقاع وتلف حیوانات
دیگر واگر مشتری بوی متصل بود دلالت کند بر آفت
رسیدن بعمارتها عالی وبی رونقی ابواب البر
ومجادلهٔ علماء وفضلاء واگر مریخ بوی متصل بود
دلالت کند بر بیماری چهارپایان واحتراق جواهر
ارضی وکرانی واگر زهره بوی متصل بود دلالت
کند بر آفت زنان وکودکان نارسیده واگر قمر
بوی متصل بود دلالت کند بر سرما وظلمت هوا وگ



دل عوام وزنان احتراق عطارد در مثلثه بادی
دلالت کند بر رونق دیوانها وقوت فضلا ومتصرفان
وتجار واهل بازار واگر زحل بوی متصل بود دلالت
کند بر بیماری خلایق وبادهای مضر وکدورت هوا
وآفت اشجار وعمارتها واگر مشتری بوی متصل
بود دلالت کند بر جستن بادهای سالم وصحت
مردم وآمدن خبرهای خوش ورونق تجار واگر مریخ
بوی متصل بود دلالت کند بر رنج زنان حامله وفساد
حال مغنیان وخماران واگر قمر بوی متصل باشد
دلالت کند بر بدشدن هوا ونم واندوه عامه احتراق
عطارد در مثلثه آبی دلالت کند بر آفت
مزروعات وزیادت شدن آبها واگر زحل
بوی متصل بود دلالت کند بر خرابی جایها از آب
وآفت نباتات واگر مشتری بوی متصل بود دلالت
کند بر سلامت حال مسافران دریا وبارانهای نافع
واگر مریخ بوی متصل بود دلالت کند بر غرق کشتیها
وفساد حیوانات آبی واگر زهره بوی متصل بود
دلالت کند رنج زنان حامله وفساد شراب داران
وکثرت لواط وخیانت در مردم واگر قمر بوی
متصل باشد دلالت کند بر غلبهٔ آبها وبیم از سیلهای

وعمارت کاریزها و رونق عامه مردم **بیان احکام مجاسدات مجاسده زحل و راس** دلالت کند بر رونق

احوال ملوک قدیمه و دهقانان و پیران و بهودان و

بندکان و بسیاری عمارت و زراعت و آبادانی جایها

وحفر اراضی و ظهور زهاد بی علم و زر پستاق و مغرمان

و خرد دادن از مغیبات و قوت ارباب جبال و کوه

نشینان و اهالی صحاری و خلاصی محبوسان و سلامتی

زرع و ستوران **مجاسده زحل و ذنب** دلالت کند

بر خلاف آنچه گفته شد و امراض در از کش از ماده

سودا و وقوع جنون و قولنج و استسقا و یرقان سیاه

و جذام و هراس در مردم و کثرت نوحه و زاری و ظهور

مکر و ظلم و تخریب و فساد حیوانات و غلات و

گرفتاری مردم کوه پایه و قلعه داران **مجاسده مشتری و راس** دلالت کند بر نیکوی حال وزرا و ائمه

و علماء و اشراف و اعیان و رونق مساجد و مدارس

و کثرت تعفف و تصدق و امانت و دیانت و صلح

میان مردم و امر معروف و نکاحها و فراخی و ارزانی

و کثرت نقود **مجاسده مشتری و ذنب** دلالت

کند بر ضد آنچه گفته شد و مصادره توانگران و بیماری

اشراف و اعیان و تزویر مفتیان و قضاة و وقوع امور

نامشروع

نامشروع و ضعیف دین داران و نفاق میان بزرگان

و بیماری سخت چون دق و تشنج در دل و بد گشتن هوا

و گرانی و آفت حیوانات اهلی **مجاسده مریخ و راس**

دلالت کند بر قوت حال امرا و لشکریان و قصابان

و شبانان و توبهٔ بدکاران و فرو نشستن فتنه و

ظهور مردم خود ستا و زراق و بزرگی جستن سفلگان

و اجتماع اهل سپاه **مجاسده مریخ و ذنب** دلالت

کند بر ضعف حال پیران سپاه و اهل سلاح و اقت

دزدان و بدکاران و رسوای این طایفه و جنگ

میان یدان و زدن راهها و کثرت فسق و کارهای

ناشایسته و برخاستن حرب و قتل و تشویش **مجاسده شمس و راس** دلالت کند بر قوت حال

ملوک و سلاطین و اکابر و ازدیاد جاه این طایفه

و عدل و انصاف در حکم و کثرت زر و سیم **مجاسده شمس و ذنب** دلالت کند بر بیماری و خوف

اکابر و حقیران هر قومی و کثرت درد چشم و دل

و شکستن اعضا و فساد نقود و افتادن از بلندیهای

و از ستور **مجاسده زهره و راس** دلالت کند

بر سعادت حال زنان و امردان و ارباب طرب

و نکاحهای خیر و سورها و فراخی نعمت و رونق بازار

عطرفروشان و زینت سازان و جوهریان و برآمدن
حاجات مجاسدهٔ زهره و ذنب دلالت کند بر
طلاق و فراق میان ازواج و بیماری زنان و مطربان
و بیماری زمره و یان و کثرت فسق و سحرها و بی شرمی
ساده زنخان و علت الات تناسل و نکاحهاء
بی رغبت مجاسدهٔ عطارد و راس دلالت کند
بر نیکی حال فضلاء و اهل دیوان و تجار و مردم بازار
و کثرت بیع و شری و امانت در مردم و گفتن سخنان
حق و موعظت و راستی در عدول و امدن اخبار
صحیح و صحت بیماران و رواج کتب و برده مجاسدهٔ
عطارد و ذنب دلالت کند بر ضد انچه گفته شد
و ضعف دماغها و خطا در تدبیرات و ملالت عمال
و متصرفان و تجار و اهل بازار و آفت طیور و ظهور
منافقان و کثرت تهمت و غنیمه و بیماری و گفتن سخنان
بیهوده و نوشتن خطوط مزوره مجاسدهٔ قمر و راس
دلالت کند بر آسانی وضع حمل و برآمدن مهمات مردم
و سلامتی مسافران و باراهنهای نافع و سازگاری ازواج
و عوام مجاسدهٔ قمر و ذنب دلالت کند بر ضعف
حال زنان و اسقاط اجنه و صرع در کودکان و تعویق در
کارها بیان احکام اجتماعات و استقبالات

معلوم

معلوم شده است که اجتماع قران نیرین است و استقبال
مقابلهٔ ایشان و امتلاء نیز خوانند و این هر دو نظر
را در امور عالم ترکیب اثر تمام است پس واجب
آنکه طالع وقت وقوع هر یک معلوم کنند و بحسب
بیوت و دلایل آن حکم کنند چنانکه درین نسخه باز
نموده شد و مثال نیز ایراد کرده شود ان شاء الله تعالی
هرگاه که در صورت طالع یکی ازین دو فتح الابواب
واقع شود اتفاق با دلیلی که دال باشد بر تغیرات
هوا مناسب آن حکم کنند و همچنین در دلایل حرب
و آشوب و گرانی و ارزانی تامل کنند خاصه آن اجتماع
و استقبال که متقدم باشد بر بیان و مفصل آنچه در خاطر
آید بعد از امتزاج دلایلی از سر فراغت خاطر و فکر
درست حکم کنند قمر چون از اجتماع و استقبال منصرف
شود بهر کوکب که متصل گردد طبیعت آن کوکب
گیرد و حکم از مزاج آن کوکب باید کردن از سعود و
نحوس اما اگر در صورت طالع یکی از آن دو فتح الابواب
اتفاق افتد خاصه که میان رب طالع و سابع باشد دلیل باد
و باران و تغیر هوا بود اگر نحسی در عاشر باشد دلیل
بیماری بود و بدگشتن هوا و اگر در رابع باشد دلیل
زلزله و آفت مزرعها و خرابی جایها و اگر نحوسی در مثلثهٔ آبی

باشد نقصان آبها و غرق کشتیها بود و سرما خاصه در وقت
خویش واگر در مثلثه آتشی باشد دلالت کند بر احراق
مواضع و فساد جواهر و معادن واگر در مثلثه هوای باشد
بیماری در نوع انسانی و آفت اشجار و طیور باشد
واگر در مثلثه خاکی باشد دلالت کند بر آفت نباتات
و غلات و بیم زلزله و خسف واگر سعود باشند بجای
نحوس دلالت کند بر صحت و سلامتی منسوبات
هر یک چنانکه گفتیم اگر قمر بعد از انصراف نحوس
متصل گردد اراجیف افتد و مکر و خیانت کنند و خصومت
و غوغای دونان و گرانی نرخها باشد واگر بسعود متصل
شود امن و رفاهیت مردم باشد و عزت اشراف
و اعیان و شادیها از هر نوع و ارزانی و فراخی نعمت
اگر طالع برج باران بود یا صاحبش از کواکب باران
باشد دلیل دیگر با آن یار بارانهای سخت بارد و آبها
زیادت گردد واگر قمر از اجتماع یا استقبال منصرف
شود و بعد از آن بعطارد متصل گردد دلالت کند
بر اراجیف و سخنان دروغ و خصومت در بازارها
و کسادی نرخها خاصه که نظر عداوت باشند و قوی تر آنکه
عطارد منحوس باشد خداوند طالع یکی ازین دو اگر
موصوف باشد بصفات غلا نرخها گران شود خاصه که در

طالع

طالع دهم باشد واگر موصوف بود بصفات ارزانی
نرخها ارزان شود واگر رب طالع یکی ازین دو زحل باشد
واو دال بر غلا و گرانی بود خاصه آن طالع که مقدم بود
بر سال دیگر واگر بجای زحل مشتری باشد واو دال
بر رخص و ارزانی شود و فراخی اطعمه انصراف قمر
از یکی ازین دو اگر متصل شود بمشتری واو دال بر ارزانی
نرخها ارزان شود واگر اتصال بزحل باشد او دال بر
غلا گرانی شود واگر در طالع یکی ازین دو نحوس هم
ناظر باشند بعداوت یا مع ذنب دلیل فتنه است
و حرکت لشکرها و ظلم مقاسده نحوس با سهمین
نیرین مع سهم الحرب دلیل حرب و غارت و قتلها است
احراق مریخ یا بودن او تحت الشعاع یا تحیین در
طالع یا عاشر یکی ازین دو دلیل بیماری و شبیخون و دزدیها
باشد و آشوب و فتنه بر جسد که ذکر بعضی ازین دلایل
مکرر میشماید جهت افادهٔ حالست مبتدی را اجتماع
در حمل دلالت کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و
آفت گوسفند و اندوه عوام و ضیاع زر و سیم و ظلمت
هوا و در ثور دلالت کند بر فساد نباتات و شکوفه و
چهارپایان و حرکت مسافران و کثرت عمارات و زراعات
و تغیر هوا و در جوزا دلالت کند بر حرارت در جوهان

درزمان وجستن بادها وآفت اشجار وگرمی هوا اگر لخشی نظر
باشد واندوه کتاب وعمال وخصومت در اسواق
وکثرت معاملات ودر سرطان دلالت کند بر
کثرت آبها ورسیدن مسافران دریا وبزرگی جستن
دونان وزحمت زنان حامله وظلمت هوا ودر اسد
دلالت کند بر رونق احوال ملوک والتفات کردن بایکدیگر
وفرستادن فیج ورسول پیش هم وفراهم آمدن اکابر
وکشف اسرار وشدت وحرارت هوا ودر سنبله
دلالت کند بر تغیر هوا ومیل مردم بتجارت وجمع آوردن
حبوبات وتقرب عوام پیش اکابر ووقوع نقل وسفر
ودر میزان دلالت کند بر تفاوت نرخها خاصه
آنچه بترازو فروشند وتردد خاطر ملوک واکابر ومحبوبی
عامه وکثرت باران ووقوع نکاحها ودر عقرب
دلالت کند بر توقف مسافران وگرفتاری جاسوسان
وملالت خلایق وآفت کشتیها وبارندگی وظلمت هوا
وسرما واگر در قوس دلالت کند بر اندوه قضات
واشراف واهل علم وآفت ستور ورغبت مردم بکارهای
آتشی وتغیر هوا ودر جدی دلالت کند بر شدت
سرما وبرف ودرماندن اهل سفر ورسولان وبسته
شدن راهها ودر محن افتادن عوام وناسازگاری ازواج

وفساد

وفساد حیوانات ودر دلو دلالت کند بر کدورت
خاطر ملوک واکابر وجستن بادها وظلمت هوا
واندوه پیران وکشاورزان واهل صحرا ودرماندن
رسل وفیج واهل سفر ودر حوت دلالت کند بر
حرکت مسافران دریا ومخاطرهٔ کشتیها وآفت
حیوانات آبی وکثرت بارندگی وکوت عوام وبسیاری
عمارت جویها وبساتین بیان احکام در اتصالات
کواکب سبعه سیاره وتسدیس مشتری وزحل
دلالت کند بر مودت میان ملوک واکابر ونوازش
یافتن وزرا وعلما ورغبت حکام بعدل وبسیاری خیرات
وراحت مشایخ ودهاقین وصحت بیماران کهن
تربیع مشتری وزحل دلالت کند بر خصومت
اکابر وستم بر دهاقین وآفت اهل قلاع وجبال
واندوه ملوک وویرانیها وملالت اشراف ار نا
کسان ومصادرهٔ توانگران ورونق دار القضا و
فتنه وآشوب تثلیث مشتری وزحل دلالت کند
بر صلح میان سلاطین واکابر وامن وآسایش رعیت
وفراخی نعمت وارزانی وبسیاری خیرات ورونق
دهاقین واهل صحرا وتوبه بدکاران مقابله مشتری
وزحل دلالت کند بر خصومت ملوک واکابر وظلم و

وستم بر رعیت وفتنه وآشوب وحرکت سپاه وخرابی
درکوه پایها وتغیر ملک وبیماری بزرگان وگرانی نرخها
تسدیس مریخ وزحل دلالت کند بر الفت میان
سپه سالاران ودهاقین وترحم اکابر بر رعیت
ونوازش یافتن کوتوالان وصحرا نشینان ازپادشاهان
ونهادن حصارها ورونق دار القضا واحتساب
تربیع مریخ وزحل دلالت کند بر غلبه کردن دزدان
وعیاران وقتل ایشان وحرب وفتنه واندوه رعیت
واکراد وبیماریهای صعب وزدن راهها وفساد ستور
وقلت آبها وآفت مزروعات ازموش وملخ
ومحبوسی لشکریان تثلیث مریخ وزحل دلالت
کند بر محبت ملوک وبزرگان وآسایش خلایق واتفاق
دهاقین با اهل سپاه ومسلمان شدن کیش داران
وجمع آمدن سپاه در مشرق مقابله مریخ وزحل
دلالت کند بر حرب بزرگ وهلاک یکی ازمعارف
ملوک وحرکت لشکرها ومخالفت سلاطین واندیشیدن
غدر ومکر در حق یکدیگر وانتقال ملک ودولت وحیرت
عوام وبالا گرفتن ظلم وظهور مردم تیز تر وکراهتی و
ملوک وامرا تسدیس شمس وزحل دلالت کند بر نوازش
یافتن دهاقین وقلعه داران وبزرگان ازپادشاهان

وترحم

وترحم کردن بر رعیت وآبادانی مزارع وقصور وفراخی
اطعمه وتغیر هوا تربیع شمس وزحل دلالت کند بر
خواست وتراحم کردن بر رعیت وخشم ملوک بر
بزرگان رستاق وبدحالی بزرگران ومردم کوه پایه
وصحرا نشینان ووقوع عداوتها میان اکابر وخرابی
عقار ونقصان ارتفاعات وبیم اززلزله وسرما اگر
وقت بود تثلیث شمس وزحل دلالت کند بر
عنایت ملوک وسلاطین با بزرگان ودهقانان و
وقع صلح میان اکابر وکم شدن ستم وآبادانی جایها
وکثرت زراعتها وبزرگ شدن دومان وتغیر هوا
مناسب وقت مقابله شمس وزحل دلالت کند
بر خصومت میان ملوک واکابر وحرب وستم و
خروج سپاه وآفت پیران وکشتاورزان واندوه
اهل قلاع وجبال وفساد حیوانات وگرانی نرخها وغارت
درکوه پایها ونقصان غلات وعمارات وبارندگی
وسرما اگر وقت بود وآفت ازسموم درگرما تسدیس
زهره وزحل دلالت کند بر نیکی حال زنان واهل طرب
ووقوع سورها در رستاق ونکاحها موافق ازواج و
غلبه کردن نشاط در پیران وفرح دهاقین وارزانی
قماش وزینت وشدت سرما در وقت آن وپیوست

وسلامتی مزروعات **تربیع زهره و زحل** دلالت کند
بر بیماری زنان و امردان و مطربان و دشواری وضع حمل
و اندوه خلایق و بزیان و رفتن امور و ناسازگاری ازواج
و دلمشغولی اهل جبال و صحرانشینان و کمی غلات
و تیرگی هوا و سرما در وقت آن **تثلیث زهره و زحل**
دلالت کند بر شادی بزرگان و مردم صحرانشین و ارباب
قلع و جبال و بسیاری دخلها و ارزانی و اصلاح پذیرفتن کارها
و رونق پیشه وران و رواج بازارها و آرامش جور و ظلم و اعتدال
تابستان و برف و جلید در زمستان **مقابله**
**زهره و زحل** دلالت کند بر اندوه رعیت و فرو بستگی
کارها و ناله مردم از جور و ستم و اسقاط اجنه و رسوای
زانیان و خصومت اهل بازار و دهاقین و کوه نشینان
و جدای ازواج و تهمت بر پیران و فساد طعام و اندوه
مطربان و ابرهای تیره و سرما در وقت آن **تسدیس**
**عطارد و زحل** دلالت کند بر حرکت رسولان
و بستن عهود و مواثیق و گشایش امور و کثرت عمارت
و زراعت و بیع برده و املاک و سلامتی بزرگان و
کوه نشینان و سرما در وقت آن و تیرگی هوا و اراجیف
**تربیع عطارد و زحل** دلالت کند بر ظهور خیانتها و
تهمتها بر خلایق و دعویهای ناحق و اندوه اهل دیوان و



و تجار و اهل بازار و رونق دهاقین و صحرانشینان و بد گشتن
هوا و اراجیف و بیماری جوانان و فساد نباتات و سرما
در وقت آن **تثلیث عطارد و زحل** دلالت کند
بر الفت میان بزرگان و پیران و دهاقین و جستن بادها
جنگ و پیوستن صلحی و ارسال نامها و فرح عاملان
و عدول اصحاب اقلام و حرف و شدت سرما در وقت
آن و رواج بازار کتاب و برده و رسیدن اخبار
از هر نوع **مقابله عطارد و زحل** دلالت کند بر خصومت
میان خلایق و گرفتاری رسولان و جاسوسان و اشتغال مردم
بی اختیار و ستم بر اهل حرف و بکار داشتن افسونها
و سحرها و تهمت بر خلایق و ظهور کذابان و مردم منافق
و آفت اهل رستاق و کوه نشینان و تیرگی هوا و بادهای
ناخوش **تسدیس قمر و زحل** دلالت کند بر اتفاق ازواج
و پدر و فرزندان و رونق بزرگان و صیادان و رسیدن
مسافران و تغیر هوا **تربیع قمر و زحل** دلالت کند
بر جنگ و بانگ میان عوام و اندوه رسولان و گرمابه بانان
و رنج اهل صحرا **تثلیث قمر و زحل** دلالت کند بر رونق
مشایخ و دهاقین و صلح مردم و سازگاری ازواج و سعادت
کشاورزان و صیادان و آبکاران **مقابله قمر و زحل**
دلالت کند بر رنج مسافران و آفت کشتیها و خصومت میان

پدر و فرزندان و سرما و بارندگی در وقت آن و بیماری
اطفال و زنان تسدیس مریخ و مشتری دلالت کند
بر دوستی علما و قضات با امرا و اهل سلاح و بار ستدن
بدکاران از شر و شور و کردنی ستور و عزت آلات
حرب و لحوم و میل مردم بسلاح و تیر انداختن و
عمارت ابواب البروج دزدان و راه زنان تربیع
مریخ و مشتری دلالت کند بر فتنه میان سادات
و قضاة و اهل سلاح و غضب بزرگان بر رنود و اوباش
و آفت اشراف و بیماری اهل صلاح از حرارت و استیلاء
جذت بر مزاج اکابر و قحط در ناحیت برجی که مشتری
در وی بود تثلیث مریخ و مشتری دلالت کند بر مودت
میان امرا و وزرا و قوت اهل سلاح و نوازش یافتن
این طایفه از بزرگان و کثرت امر معروف و در وفق دار
القضاة و توبه بدکاران و کم شدن شر و شدت
گرما در وقت آن مقابله مریخ و مشتری دلالت
کند بر قصد بزرگان و خصومت میان وزرا و امرا
و بیماری ملوک و حکام و مصادره توانگران و تشویش
خلایق و هراس در مردم و سوختن و تاختن جایها
و بیم اسیر کردن و خون ریختن و غدر با بزرگان
و بیماری جاده و فساد خوردنی تسدیس شمس و مشتری

دلالت

دلالت کند بر قوت حال ملوک و حکام و الفت
این طایفه با علما و معارف و انصاف در خلایق
و بسیاری خیرات اکابر و زیادت شدن طلبها
تربیع شمس و مشتری دلالت کند بر خصومت
قضاة و ائمه و غضب بزرگان برین طایفه
و تهمت بر علما و مجادله در دین و مذهب
و گرمی هوا در وقت آن تثلیث شمس
و مشتری دلالت کند بر صلح میان پادشاهان
و ازدیاد جاه وزرا و اشراف و شادی توانگران
و قضاة و ائمه و آبادانی مساجد و مدارس
و عدل و انصاف ملوک و نقصان جور و ستم
و بسیاری زر و سیم و بیع جواهر و خیرات
بزرگان و فراخی و ارزانی و گرمی هوا در وقت
آن مقابله شمس و مشتری دلالت کند بر
اندوه وزرا و علما و اعیان و خواست از توانگران
و حیرت این طایفه و مخوف بودن از ملوک
و تنگی طعام و تفاوت نرخها و فساد نقود و
گرمی هوا در وقت آن تسدیس زهره و مشتری
دلالت کند بر شادی علما و اشراف و ارزانی
و ایمنی و رونق قضات و سادات و تندرستی خلایق

وعزت لباس و پیرایه و صلح میان مردم تربیع زهره
و مشتری دلالت کند بر بستگی کارها و نابکاری
ازواج و امر و معروف و تهمت بر قضاة و علما و
طلب حقوق شرع و ارزانی حریر و قماش و نمناکی
هوا تثلیث زهره و مشتری دلالت کند بر
قوت کار بزرگان و سعادت وزرا و اشراف
و صحت بیماران و بصلاح آمدن امور و وقوع آنکه
و ساختن زینتها و آرام گرفتن فتنها و خرمی
خواتین و اهل طرب و آمدن خبرها خیر و کثرت
تصدق و رونق علما و فقها و ارزانی مقابله زهره
و مشتری دلالت کند بر خصومت ازواج و
کثرت فسق و بدنامی اهل صلاح و طلب مهور
و اندوه مردم از کثرت امر معروف و بی رونقی
مطربان و شراب داران و رسوای زانیان و
ظهور خیانتها و ناله اهل تقوی و علم از فساق
و آمدن نم تسدیس عطارد و مشتری دلالت
کند بر رونق دبیران و متصرفان و برده فروشان
و تجار و اهل بازار و نوازش یافتن این طایفه
از وزرا و اکابر و میل مردم بعلوم و آمدن خبرها
نیک و بادها معتدل تربیع عطارد و مشتری

دلالت کند

دلالت کند بر جدل علما و وزرا و خصومت اهل
بازار و حسد در مردم و جستن بادها و تزویر در
عدول تثلیث عطارد و مشتری دلالت کند
بر قوت حال دبیران و مستوفیان و رونق علما
و فضلا و جمعیت میان این طایفه و راستی
و دیانت در خلایق و سعادت پیشه کاران
و کتاب و تجار و صحت کودکان و عزت برده
و آمدن باد و باران بسیار مقابله عطارد و مشتری
دلالت کند بر کثرت خصومت و جدال میان
علما و فقها و نزاعها جهت دین و مذهب و
دادن فتویها ناحق و ناراستی در مردم و حیلها
میان تجار و اهل بازار و اندوه محترفه و بادهای
مخالف و بیماری اطفال تسدیس قمر و مشتری
دلالت کند بر سلامتی مردم عامه و عفت زنان
و رونق بازارها و برآمدن حاجات از بزرگان
تربیع قمر و مشتری دلالت کند بر حدت بزرگان
بر فرومایگان و دلمشغولی عوام و زنان و تجار و
خصومت ازواج تثلیث قمر و مشتری
دلالت کند بر اظهار امانت و دیانت در عوام
و بسیاری خیرات و طاعات و سلامتی مسافران

وسفاین واوزانی وراست آمدن کارها وصحت بیماران
وبارندگی مقابلهٔ قمر ومشتری دلالت کند بر نفاق
میان علما وقضات وایمه وعوام الناس ومردم سفله
ووقوع دعاوی شرعیه واندوه مالداران ودرماندن
مسافران ورسولان وکدورت هوا تسدیس
شمس ومریخ دلالت کند بر قوت امرا واهل
سلاح وزیادت شدن جاه این طایفه وغلبه حرارت
بر مزاج ملوک واکابر وعزت ستور وآلت
حرب تربیع شمس ومریخ دلالت کند بر خصومت
امرا با اکابر وآفت قصابان وصیادان وجرت
مفسدان وگرفتاری ایشان وبسیاری فصد وغیره
تثلیث شمس ومریخ دلالت کند بر نوازش یافتن
سپاه سالاران از ملوک ورونق اهل سلاح
وساز دادن آلت حرب ورواج بازار اسلحه
وضرب دراهم وحرارت هوا ودروقت آن
مقابلهٔ شمس ومریخ دلالت کند بر ظهور حرب
وقتل وآشوب میان ملوک وامرا وخروج
خوارج وخرابی مواضع وغارت ونالهٔ خلایق
از ظلم وستم وهلاک بزرگان وبیماری اکابر و
ضرب دراهم قلب وغلبه کردن دزدان وقطاع

الطریق

الطریق وآفت ایشان تسدیس زهره ومریخ
دلالت کند بر موافقت ازواج وآسانی وضع حمل
وعزت لحوم وکثرت انکحه وکدورت هوا وبارندگی
دروقت آن ورواج ستور تربیع زهره ومریخ
دلالت کند بر شوخی وسلیطگی زنان وکسادی بازارها
ووقوع طلاقها وزرق وحیلت میان ازواج وبیماری
زنان واندوه مطربان ودشواری وضع حمل و
سقوط اجنه از بطون امهات وبسیاری زنا وفسق
وگرفتاری وفضیحت زانیان ونکاحهای بی رغبت
وخواری لباس وقماش وبادهای مضر وجستن رعد
وبرق وظلمت هوا وافراط بارندگی وحکم مقارنشان
مثل تربیعشان بود تثلیث زهره ومریخ دلالت
کند بر موافقت ازواج وبسیاری سورها وعزت
پرده وستور وآلت حرب وخلاصی محبوسان
وایمنی راهها وکم شدن آشوب وظلم وارزانی
ودست کوتاه کردن اهل شر وبارندگی تسدیس
عطارد ومریخ دلالت کند بر جرأت نمودن
دزدان ومحتالان ورواج آلت حرب وقوت
راه داران وعمال تربیع عطارد ومریخ دلالت
کند بر گرفتاری دزدان وبیماری کودکان ونکبت

تجار و اهل بازار و تمرد غلامان و آسیب رفود و داد باشی
و تباهی حال کتاب و متفرقان و اراجیف تثلیث
عطارد و مریخ دلالت کند بر محبت اهل دیوان و امرا
و اهل سلاح و رونق صناع و محترفه و رواج بازارها
و سلامتی حال تجار و آمدن کاروانها و رونق دار الضرب
و آتش کاران و فسق فضلا و بیع برده و دواب
و بادهای تند مقابله عطارد و مریخ دلالت کند
بر جنگ و جدل میان امرا و اهل دیوان و ستم اهل
سلاح بر محترفه و حیرت تجار و زیان در معاملها
و کثرت خیانات و غدر و قصد بزرگان و ظهور قلابان
و اندوه خلایق و بادهای مخالف و گرمی هوا و
جستن رعد و برق هر یک مناسب وقتش و
تسدیس قمر و مریخ دلالت کند بر محبت عوام
با اهل سپاه و رفود و اشتغال مردم بمی خوردن
و تیر انداختن و اسب تاختن تربیع قمر و مریخ
دلالت کند بر خصومت مردم و حدت و حرارت
در مزاجها و وقوع مقامره و سرق و خیانت و کذب
تثلیث قمر و مریخ دال بود بر حرکت سپاه
و شادی رندان و عیاران و میل مردم بسلاح
و صید و کدورت هوا و تازه کردن عوام عهدها کهن

مقابله

مقابله قمر و مریخ دلالت کند بر جنگ و جدل میان
عوام و اهل سلاح و حرکت لشکرها و قصد میان این
طایفه و بیماری اطفال و زنان حامله و بدی راهها
و آفت بدان و تغیر هوا تسدیس قمر و شمس
دلالت کند بر مودت میان بزرگان و بزرگان و زنان
و جمعیت نوابان و حاجبان و ازدحام مردم بر درگاه
پادشاه و نخوت در عوام تربیع قمر و شمس دلالت
کند بر اندوه خلایق از نزدیکان پادشاه و خصومت
توانگران و در توقف افتادن مهمات و تغیر هوا
تثلیث قمر و شمس دلالت کند بر حصول حاجات
از بزرگان و اجتماع این طایفه با یکدیگر و عنایت اکابر
با عامهٔ مردم و ترحم ملوک و حکام بر رعیت و شادی
خواجگان مقابله قمر و شمس دلالت کند بر مخالفة
میان بزرگان و اظهار خصومت در خلایق و رنجش برادران
و دادن غرامت جرم و در جنبش افتادن عوام و
طلب خواستهٔ از مردم و تغیر هوا و گرانی چیزها تسدیس
قمر و زهره دلالت کند بر کثرت سورها و دوستی
میان امهات و بنات و طرب در زنان و مطربان و رسیدن
اخبار خوش و راحت عوام و بسیاری خنده و لهو
در خلایق تربیع قمر و زهره دلالت کند بر رنجش میان

میان مادران و دختران و ضعف حال عطار و بیان
و میل هوا بکدورت و برودت و کثرت و کوی در بازارها
تثلیث قمر و زهره دلالت کند بر رواج بازار و بزازان
و عزت اقمشه و عطر و ساختن پیرایها و رونق زرگران
و طرب در خواتین و شادی زنان و آسانی وضع
حمل و نیکی حال اهل طرب و کثرت ضیافتها و سورها
مقابله قمر و زهره دلالت کند بر خصومت میان
زنان و شراب داران و مطربان و بی رونقی این
طایفه و اندوه مخزان و آب کاران و اظهار فسق
و امور ناشایست تسدیس عطارد و زهره دلالت
کند بر قوت ارباب دیوان و میل خلایق بشرب
و طرب و برآمدن مهمات مردم و تعلق و تعشق میان زنان
و امردان و رغبت مردم بتماشای و خوشدلی تجار
و اهل بازار و رواج عطر و لباس و کرباس و حریره
عزت لحوم و دسوم و اشربه و باردن و سرما در
وقت آن تسدیس قمر و عطارد دلالت کند بر
دوستی اهل قلم و تجار و عامه خلایق و رواج بازارها
و باد و باران اگر وقت بود تربیع قمر و عطارد
دلالت کند بر منازعت تجار و اهل بازار و کتاب
و عمال و کسادی بازارها و وقوع ایمان کاذبه تثلیث

قمر و عطارد

قمر و عطارد دلالت کند بر دوستی اهل دیوان با رعیت
و تیزی بازارها خاصه برده و کتاب و کاغذ و آمدن
اخبار خوش و فرح خلایق و تغیر هوا مقابله قمر و عطارد
دال بود بر بسیاری جنگ در بازار و حدت اهل
دیوان بر عامت و اندوه تجار و کسادی بازارها و
اراجیف و نوشتن خطوط تزویر و پیدا آمدن مکرها
و تغیر هوا مناسب وقت بیان احکام تحویلات
کواکب در بروج تحویل زحل و حمل دلالت کند
بر حرکت پادشاهان جهت محاربه و کثرت
مقاتله و ظلمت هوا و بارندگی و نقصان سرما و تیم
بر رعیت و انواع تشویش در ناحیت جملی و ربح
در چهارپایان خرد تحویل زحل به ثور دلالت کند
بر حرب و فتنه میان ملوک و آفت بعضی از پادشاهان
و هراس در مردم و مرگ در گاو و گوسفند و شتر
و آفت مزروعات و بیم زلزله و خرابی بقاع تحویل
زحل ببرج جوزا دلالت کند بر جستن بادهای
خشک و عزت طعام و بیماری جوانان و آفت
اشجار و اثمار و قلت باران و کثرت مقاتله تحویل
زحل به برج سرطان دلالت کند بر نقصان آبها
و قلت بارندگی و سرمای سخت در زمستان و آفت

غلات از ملخ و فتنه در زمین ملخ و ارمینیه صغری و
بابل و غرق شدن سفاین و آفت حیوانات آبی
**تحویل زحل باسد** دلالت کند بر فساد زر و سیم
و معادن و غلبه کردن سباع و آشوب در باب الابواب
و دشت قبچاق و خراسان **تحویل زحل بسنبله**
دلالت کند بر آفت غلات و فقد ملکی و در تنگ
آمدن اغنیا از دست فقرا و مصادره توانگران و
کثرت آشوب **تحویل زحل بمیزان** دلالت کند
بر گرانی اطعمه و مادهای بلغم و بیماری در نوع انسانی
و قلت آبهای چشمه **تحویل زحل بعقرب** دلالت
کند بر نقصان آبها و مخاطره کشتیها و تشویش در
آذربایجان و اهل ساریه و تلف حیوانات آبی
**تحویل زحل بقوس** دلالت کند بر متنفر شدن پاد
شاهان بر رعیت و ظهور فتنه در ناحیت مشرق
و بیماری در خلایق و آفت ستور و معارف **تحویل زحل**
**بجدی** دلالت کند بر شدت سرما و فتنه در زمین هند
و جیلان و رنج حیوانات و برف و جلید در زمستان
**تحویل زحل بدلو** دلالت کند بر بادهای خراب کننده
و فتنه و حرب و غدر امرا و آفت ایشان و فقد ملکی
و موت پیران و گرانی حبوبات و قوت زحلیان **تحویل**

زحل بحوت

**زحل بحوت** دلالت کند بر فتنه بر عامه مردم و قلت
آبها و آشوب در سواحل طبرستان و آفت کشتیها
از سرما و سیلهای خراب کننده و درد چشم و خطر کشتیها
**تحویل مشتری بحمل** دلالت کند بر نیکی حال ملوک
و اکابر و حصول جواهر و قوت اهل معادن و ضیاع
زر و سیم و سلامتی در غنم **تحویل مشتری بثور**
دلالت کند بر فراخی نعمت و سلامتی ستوران
و مزروعات و نهادن بناهای خیر **تحویل مشتری**
**بجوزا** دال بود بر جستن بادهای نافع و خوشی هوا
و صحت مردم و سلامتی اشجار و اثمار و نمناکی
هوا و اندوه عوام و قضاة و اشراف **تحویل مشتری**
**بسرطان** دلالت کند بر قوت حال وزرا و اعیان
مملکت و ارکان دولت و بارانهای مفید و سلامتی
مردم دریابار و فراخی نعمت و امن راهها **تحویل**
**مشتری باسد** دلالت کند بر رونق حال ملوک
و سلاطین و کثرت نقود و آراسته شدن خزاین
و ستم و جور بر رعیت **تحویل مشتری بسنبله** دلالت
کند بر سلامتی کشتیها و صحت خلایق و رواج بازارها
و صفای هوا و اکابر و اعیان **تحویل مشتری بمیزان**
دلالت کند بر اعتدال هوا و ایمنی راهها و کثرت باد

وباران و فراخی نعمت وکسادی بازارها وارزانی آن
تحویل مشتری بعقرب دلالت کند بر فتنه و آشوب
وجور وستم بزرگان بر خلایق و قطع طرق و باد و بارانها
ی نفع وعزت طعام وتلف اموال تحویل مشتری
بقوس دلالت کند بر خوشدلی بزرگان وکثرت خراج
وسلامتی حیوانات وبسیاری نقود واعتدال هوا
تحویل مشتری بجدی دلالت کند بر سلامتی حیوانات
واعتدال هوا واندوه سادات وقضاة تحویل مشتری بدلو
دلالت کند بر نیکی حال خلایق وارزانی وفراخی نعمت
وگشاده شدن کارهای بسته تحویل مشتری بحوت
دلالت کند بر خوشی هوا و آمدن بارانهای نافع ودوری
حال سادات وعلما واشراف وسلامتی کشتیها و
کثرت عمارتها تحویل مریخ بحمل دلالت کند بر قوت
حال اهل سپاه ونیکی چهارپایان وعزت طعام وحرکت
سپاه تحویل مریخ بثور دلالت کند بر اندوه اهل
سلاح وبیم زلزله وفساد هوا واظهار خیانت و
آفت میوه ها تحویل مریخ بجوزا دلالت کند بر خشم ونبرد
کردن مردم وخصومت ومنازعت وحرب وفتنه
بسبب طلب کردن حق وولاد خواستن وبیماری بسبب
غلبه خون تحویل مریخ بسرطان دلالت کند بر فتنه وحرب



وغارت ونقصان آبها وتیره شدن رودها وغرق
سفاین تحویل مریخ باسد دلالت کند بر خشکی هوا
وگرمی آن وبخارتهای بی فایده ومضرت از سباع
تحویل مریخ بسنبله دلالت کند بر فساد مزروعات
وخرابی جایها وبیم زلزله وتغیر هوا تحویل مریخ بمیزان
دلالت کند بر اندوه سپران سپاه واهل سلاح وفساد
زرعها وجستن بادهای گرم وپیوست هوا تحویل مریخ
بعقرب دلالت کند بر قوت حال لشکریان واهل
حرب وفتنه در آذربایجان وحرکت سپاه وقتلهای
ناگاه بناحق وخصومت سپاه با اهل بازار وبیماری وحمی
وکثرت فسق وفجور تحویل مریخ بقوس دلالت کند
بر قلت پیوست هوا وخواست از رعیت وآفت
اکابر وحرب ورنج بشهور تحویل مریخ بجدی دلالت
کند بر اعتدال هوا زمستان وفتنه در زمین هند ودوری
حال امرا وفسق ودزدی ونیکوی احوال ارباب شر و
فساد تحویل مریخ بدلو دلالت کند بر فساد حال
ارباب وجستن بادهای تند وملالت حکما واشراف
وبسیاری زنا وفسق وفجور وزدن راهها تحویل مریخ بحوت
دلالت کند بر حرب میان ملوک واندوه عامه از جهل
حکام ودرد چشم وموت بزرگان در طرف شمال ونقصان

آب چشمه‌ها تحویل شمس بحمل دلالت کند ملوک و سلاطین
وقوت ماه و شادمان و اعتدال هوا و بارانهای نافع و شادی
در خلایق تحویل شمس بثور دلالت کند بر کسادی بازارها
وعزت طعام و تغیر هوا و بسیاری عمارتها تحویل شمس
بجوزا دلالت کند بر بیماریها در کودکان از خفیه و آبله
وقوت حال ملوک و حرارت هوا تحویل شمس بسرطان
دلالت کند بر سلامتی کشتیها و حرارت هوا و کثرت
آبها و ارزانی طعام تحویل شمس باسد دلالت کند بر
قوت حال ملوک و سلاطین و عدالت ایشان بر ضعفا و
شدت گرما و ارزانی طعام تحویل شمس بسنبله دلالت
کند بر ارزانی غلات و رونق احوال اکابر و فضلا و غلبه
دم در اجساد و یبوست هوا تحویل شمس بمیزان دلالت
کند بر اعتدال هوا و ارزانی نرخها و رواج بازارها و ملامت
اکابر تحویل شمس بعقرب دلالت کند بر کثرت بارندگی
و زنا و انصافی مردم و قوت حال مفسدان و عداوت میان
خلایق و رفتن بادها تحویل شمس بقوس دلالت
کند بر جستن رعد و برق و سرما و قوت ملوک و سلاطین
و میل نرخها بگرانی تحویل شمس بجدی دلالت کند
بر عزت اطعمه و بهیمه و شدت سرما و کثرت برف
و جلید و رونق بازارها تحویل شمس بدلو دلالت کند بر



بر سرما و برف و عزت طعام و سموم و وقوع ظلم و بادهای سرد
تحویل شمس بحوت دلالت کند بر اعتدال هوا و تیره گشتن
آبها و رغبت بتجارت و زراعت باغ و بوستان و کثرت
باران و رعد و برق تحویل زهره بحمل دلالت کند بر آمدن
بارانهای نافع و سلامتی نباتات و حیوانات و اعتدال
هوا تحویل زهره بثور دلالت کند بر کثرت باران و
رعد و برق و صحت زنان و مطربان و سلامتی زرع
و نباتات تحویل زهره بجوزا دلالت کند بر صحت بیماران
و خوشی هوا و بادهای معتدل و نمناک و سلامتی اشجار
و اثمار تحویل زهره بسرطان دلالت کند بر آمدن
باران و ابرهای تیره و برودت هوا و سلامتی کشتیها
و آمدن مسافران دریا تحویل زهره باسد دلالت
کند بر اعتدال هوا و کثرت نشاط در خلایق خاصه ملوک
تحویل زهره بسنبله دلالت کند بر ارزانی و فراوانی
نعمت و اندوه زنان و مطربان و قلت نشاط در مردم
و یبوست هوا تحویل زهره بمیزان دلالت کند بر نشاط
خواتین و رونق اهل طرب و ارزانی و خوشی هوا و صحت
خلایق تحویل زهره بعقرب دلالت کند بر اندوه زنان
و امردان و خصومت ازواج و رونق شراب داران
و کثرت فسق و فجور و سرما تحویل زهره بقوس دلالت

کند بر بارندگی و نفع و یبوست هوا و سلامتی ستوران
تحویل زهره بجدی دلالت کند بر فساد مزروعات
و شدت سرما و عزت طعام و بیماری زنان تحویل زهره
بدلو دلالت کند بر قوت حال پیران و حکما و فسق
زنان و دزدی ایشان و ناسازگاری ازواج و کثرت
نشاط در مردم تحویل زهره بحوت دلالت کند بر قوت
حال خواتین و ارباب طرب و میل علما و اشراف بملاهی
و اهل طرب و بارانها و حرکت کشتیها تحویل عطارد
بحمل دلالت کند بر جستن بادها و رعد و برق و
ابرهای تیره و اراجیف متلون تحویل عطارد بثور
دلالت کند بر اعتدال هوا و کثرت باد و طلب خراج
از رعیت تحویل عطارد بجوزا دلالت کند بر رونق
دیوانها و عمال و تجار و اهل بازار و فتح کتاب و تیزی
بازارها و خبرهای نیک تحویل عطارد بسرطان دلالت
کند بر ابر و باران و بادهای بی منفعت و اعتدال هوا
تحویل عطارد باسد دلالت کند بر حرارت و یبوست
هوا و لرزش اصحاب دواوین از پادشاهان تحویل
عطارد بسنبله دلالت کند بر قوت احوال فضلا
و اهل دواوین و علما و تجار و اهل بازار و صفای هوا و
بادهای نرم تحویل عطارد بمیزان دلالت کند بر کثرت

طعام

طعام و عدل احکام و رونق اهل حرف تحویل عطارد بعقرب
دلالت کند بر سرمای و بادهای خنک و مکر و فریب میان
ازواج و بی انصافی خلایق تحویل عطارد بقوس دلالت
کند بر کسادی بازارها و شدت سرما و حیران در
معاملات تحویل عطارد بجدی دلالت کند بر
برف و باران و بادهای سرد خاصه که درین برج راجع
و محترق گردد تحویل عطارد بدلو دلالت کند بر
یبوست هوا و آهستگی بازارها و قلت طعام
و اندوه مردم تحویل عطارد بحوت دلالت کند
بر زیاده شدن آبها و قلت اطعمه و اندوه تجار
و اهل بازار تحویل قمر بحمل دلالت کند بر فرح بزرگ
زادگان و زنان حامله و رسولان و مسافران تحویل قمر
بثور دلالت کند بر بزرگی جستن خلایق و حرمت
خواتین و ارزانی تحویل قمر بجوزا دلالت کند بر رواج
بازارها و باد و باران و کثرت اخبار تحویل قمر بسرطان
دلالت کند بر حرکت رسولان و مسافران و خوشدلی
خلایق و خواندن و آمدن باران و تفاوت نرخها تحویل
قمر باسد دلالت کند بر تردد ملوک و حرارت
هوا و منازعت خلایق تحویل قمر بسنبله دلالت
کند بر قوت کشاورزان و سلامتی حیوانات تحویل قمر

بمیزان دلالت کند بر اندوه مردم و فرو بستگی کارها
و فساد اطعمه تحویل قمر بعقرب دلالت کند بر کثرت
منازعت و فتنه میان مردم و بیماری و کثرت ابهای
تحویل قمر بقوس دلالت کند بر تغیر حال اکابر
و زنان و محنت خلایق و تغیر هوا تحویل قمر بجدی دلالت
کند بر اندوه عامه و محبوسی مردم و حیرت رسولان
و مسافران تحویل قمر بدلو دلالت کند بر توقف
در مهمات و بادهای بی نفع و ظلمت هوا تحویل قمر بحوت
دلالت کند بر سلامتی بزرگان و بارندگی و ارزانی و فرح
مردم و سورها عکس کواکب دلیل ضعف و سستی
مدلولات کواکبست خاصه عکسی که در وبال و هبوط
کنند و عکس عطارد بحوت بغایت بد است منسوبات
او را و دلیل بارندگی و کدورت هوا و آفت کشتها باشد
و همچنین عکس عقدتین را هم اثری هست خاصه از آن
ذنب در مدلولات آن برج که ذنب در وی عکس کند
نقصان و رنج رسد چنانکه اگر عکس بحمل کند گوسفند و نر را
آفت رسد و درمهای قلب زنند و فساد معادن
و صنایع زر و سیم بود اگر بثور عکس کند گاو و شتر را
آفت و علت رسد و مزروعات و نباتات تلف شود
و خرابی جایها بود و بیم زلزله و اگر بجوزا عکس کند آفت

و اشجار و اثمار رود و بیماری خلایق و قطع دستها و اگر بسرطان
عکس کند خشکی آبها بود و خطر کشتیها و آفت برنج و
حیوانات آبی و عکس باسد بر ضد اینها بود باقی
برین قیاس باید کردن بیان احکام اشراف کواکب
چون آفتاب بشرف رسد دلالت کند بر قوت سلاطین
و حکام و ازدیاد جاه اعیان و اشراف و عدل بر رعیت
و چون قمر بشرف رسد دلالت کند بر رونق احوال
عوام و نوازش یافتن از بزرگان و راست آمدن
کارها و فرح رسل و اهل سفر و چون مشتری بشرف
رسید دلالت کند بر سعادت علما و ائمه و سادات
و قضات و وزرای و اعیان و محظوظ گشتن این طایفه
از ملوک و صواب افتادن تدبیرات و فراخی نعمت
و فایده در معاملات و چون عطارد بشرف رسد
دلالت کند بر رونق احوال وزرا و تجار و عمال
و اصحاب دواوین و طلب علم نجوم و ارباب اقلام
و وقوع معاملات خیر و سلامتی کودکان و کثرت
بحث علوم دقیقه و رغبت مردم بنرد و شطرنج
و شعبده و حیل و ظهور مردم زراق و سالوس
و چون زحل بشرف رسد دلالت کند بر قوت
احوال ملوک قدیمه و مشایخ و دهاقین و سلامتی

ضیاع و عقار و تنگی و گرانی نرخها و بادهای منقر و سعی
مردم در طلب معاش و چون مریخ بشرف رسد
دلالت کند بر شوکت امرا و اهل سلاح و تهور و ظلم
خلایق از اشرار و کثرت فسق و فجور و چون زهره
بشرف رسد دلالت کند بر سعادت احوال خواتین
معظمه و کثرت نکاحها و خیر و بزرگی زنان بر شوهران
و رواج حریر و قطن و کرباس و لباس و عزت پیرایه
و جواهر و عطریات و رونق زنان و امردان و مطربان

بیان احکام هبوط کواکب چون زحل بهبوط رسد
دلالت کند بر ضعف حال دهاقین و اهل قلاع
و جبال و صحرانشینان و بیماریهای حرمن و آفت
مزروعات و تباهی راهها و چون مشتری بهبوط
رسد دلالت کند بر حیرت وزرا و اعیان و علما
و قضات و تباهی اسعار و خطا در تدبیرات و تجارتها
بی نفع و بی رونقی ابواب البر و چون مریخ بهبوط
رسید دلالت کند بر خواری لشکریان و آفت
رنود و اوباش و مفسدان و گرفتاری بدکاران
در رنج ناپاکان و خون ریختن ناگهان و چون شمس
بهبوط رسد دلالت کند بر ملالت خاطر ملوک
و مهتران و فساد نقود و اظهار ظلم و ستم و خطا

شدن

شدن تدبیرات سلاطین و آفت ستوران بارکش
داوردی صوبات و چون زهره بهبوط رسید
دلالت کند بر تباهی احوال خواتین و خواجه سرایان
و زیان زنان و مطربان و میل این طایفه بناشایست
و گرفتاری زنان و بیماریها در گرده و مثانه و
قلت نشاط و تولد تبها و حوادث قماش و حریر
و چون عطارد بهبوط رسید دلالت کند بر مدکانی
وزرا و فضلا و علما و تجار و اهل بازار و اصحاب
دواوین و خطا در معالجات اطبا و اراجیف
و تهمت و بیماری کودکان و بی رونقی دبیرستان
و کسادی بازارها و چون قمر بهبوط رسید
دلالت کند بر مذلت عوام و نالیدن از جور
و ستم و فساد مهمات و گرفتاری رسولان و
در ماندن مسافران و خصومت در عوام خلایق

بیان احکام وبال کواکب چون زحل در وبال
بود دلالت کند بر وحشت خلایق و قلت غلات
و فساد مزروعات و نباتات از موش و ملخ
و ضعف حال دهاقین و اهل جبال و چون مشتری
در وبال بود دلالت کند بر عنای مهتران و بزرگان
وزرا و علما و قضات و اطلاق تهمت برین طوایف

دعزت طعام و بی رونقی دبیرستان و دار القضاء و
مساجد و مدارس وچون مریخ در وبال بود دلالت
کند بر ملالت و پریشانی امرا و اهل سلاح و گرفتاری
دزدان و رسوای بدان دافت اهل شر و فساد
وخصومتها وچون شمس در وبال بود دلالت کند
بر غمناکی مهتران و ارباب حکومت وخصومت این طایفه
وکسادی جواهر و کم شدن نقود و گرانی وچون
زهره در وبال بود دلالت کند بر دلتنگی خواتین
وساده رنگان وضعف حال اسلامیان و فرو بستگی
کارها مطربان وکسادی حریر و اقمشه وچون
عطارد در وبال بود دلالت کند بر حیرت دبیران
وعمال مستوفیان و اهل فضل و اراجیف متنوع
واندوه تجار و اهل بازار و فساد هوا وچون قمر در
وبال بود دلالت کند بر تنگی دل عوام و بیم زنان
حامله و گرفتاری جواسیس و رسل و فیوج و درماندن
مسافران وخصومت خلایق احکام رجعت
کواکب رجعت زحل دلالت بر ضعف حال
پیران و مزارعان و ارباب خاندانهای قدیم و گرانی
طعام وکسادی حبوبات رجعت مشتری دلالت
کند بر حیرت وزرا و مدبران و علما و اشراف و مستی

مردم در کارها و خیر و عزت اطعمه رجعت مریخ دلالت
کند بر درماندگی امرا و پیران سپاه و سپاهیان و
ارباب سلاح و گرفتاری دزدان و قطع طریق و عیاران
وکسادی سلاح و دستور رجعت زهره دلالت
کند بر بی رونقی زنان و مطربان وکسادی عطر و
لباس و حریر و کرباس رجعت عطارد دلالت
کند بر ضعف حال اهل دیوان و اطبا و منجمان و تجار
وعمال وکسادی بازارها و اختلاف هوا و هراس
در مردم و سهو در معاملات و احکام بیان احکام
استقامت کواکب استقامت زحل دلالت
کند بر استقامت احوال مشایخ و دهاقین و فقرا
و انبارداران و گرانی نرخها استقامت مشتری
دلالت کند بر قوت حال وزرا و اعیان و قضاة
و علماء و ارزانی و لوفق ابواب البر استقامت مریخ
دلالت کند بر سعادت حال امرا و سران سپاه
و دادباش در نفود و باز آمدن از حیرت استقامت
زهره دلالت کند بر رونق زنان و خواجه سرایان
و اهل ساز و طرب و ساده رنگان استقامت
عطارد دلالت کند بر قوت حال تجار و عمال و محترفه
و اهل تنجیم و رونق بازارها و کثرت اخبار نیک

وکسیادی بهوا دالله اعلم و احکم بالغیب چون از بیان
قانون احکام وطریق استخراج آن فارغ شدیم صلاح
چنان دیدیم که هر یک را فصلی جداگانه باز نماییم
تا مبتدی را دستوری باشد بوقت احکام کردن
چیزها درین کلمات شرط آنست که دلایلی را که استخراج
کرده باشند در حساب سهو نرفته باشد و نیز از کتابی
استنباط کرده باشند که معتمد علیه باشد در ارصاد آن
بهنگام رصد مسامحه نکرده باشند چنانکه درین تاریخ
که ماییم اعتماد بر کتاب محقق سلطانیست که وضع
آن بر اصول رصد جدید ایلخانی کرده اند نه بر زیج
ایلخانی چه آن بر اصول آن رصد نیست بلکه بر اصول
ارصاد قدیمه است از آن است که محسوب آن
موافق مرئی نیست و تفاوتهای فاحش در طول
و عرض مشاهده کرده می شود و احکامی که از آن
دلایل می سازند اکثر خطا می افتد و این از بی بصری
ارباب فن است چه غرض ایشان کسب نان است
نه فضیلت و تحقیق حال و کسانی نیز که بتقاویم ایشان
التفات می فرمایند مطلوب ایشان بجز موضع ماه نیست
و دانستن ایام شهور اگر هنرمندی بعد از احتمال و
زحمت بسیار نسخه کامل که متضمن انواع لطایف و فواید



فن باشد مکمل سازد چنانکه اگر شخصی فاضل چون جناب
مولانای اعظم افتخار الحکماء مولانا شمس الدین
الوابکنوی در زیج سلطانی آورده است که زیج
ایلخانی بر دست جناب امام فاضل کامل علامة الزمان
محیی الملة والدین المغربی تمام شده است و زیج
سلطانی در اعمال موافق زیج مذکور است و مصنف
را بواسطه حسن ظنی که مولانای مشار الیه با صاحب
زیج سلطانی بوده است چنین گفته است که وضع
زیج ایلخانی بر اصول رصد ایلخانی نیست و حال آنکه
حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین خواجه
نصیر الحق والدین قدس سره در مواجرهٔ زیج فرموده
است بدین عبارت که چنانکه اشارت آن پادشاه
بود رصد ستارگان تمام شد و بنابرین رصد نو این
زیج ایلخانی من که کمترین بندگان نصیرم بساختم و به بزرگی
پادشاه و پادشاهزاده جهان القاآن رسانیدم اگر
چنانکه زیج ایلخانی مبنی بر رصد جدید مراغه نباشد
غرض مصنف ازین عبارت چیست و مولانا علیشاه
خوارزمی که درین فن مهارت تمام داشته است
و مصنفات او بهمه مشهور و متداول است در زیج
عمده آورده است که کسوفی در بغداد مشاهده شد
محسوب از زیج جدید ایلخانی و بزرگان حاضر بودند زیج العلائی

نکرد واین ضعیف را نیز در چند کسوف تجربه شده که آنچه
زیج مذکور عین صدق است تخفیض در کسوفی که در روز
چهارشنبه ٤ شعبان سنه ٨٦٧ واقع شد کم بنج دانک
باندکی راجح حقا که محسوب موافق مرئی بود دیگر
قران علویین در برج حوت در راه تهامی سوم حمید الاول سنه ٨٦٨
ثمالیت و بر رای لحیب الی کران سهم حماد لام ارادسه مذکور
در رده فی زیج الملخانی در چهارشنبه ٢٨ رجب الحال
مذکور ٥ و بر موجب زیج خاقانی سعدی بر صد سمرقند ٢٩
رجب المذکور اما از همه بصواب نزدیکتر محسوب زیج الخانی
بود چرا که در روز چهارشنبه مذکور قران کردند والله اعلم
:: ولعل کامل دیگر انرا در شرف مطالعه آرد چندان ذوق
وحظ روحانی از ان او را حاصل آید که در حصر نیاید
طعنه زنند و مذمت کنند که این را چه فایده است
وانرا مطروح سازند و بر سبیل طنز واستهزا گویند
که منجم اظهار هنر و فضیلت کرده است واین
قدر ندانند که بزرگان این همه رنج و مشقت چرا
کشیده اند وانها را چرا وضع کرده و هر اینه عیب نباشد
واگر مصدر ضروری نبود حکما بدان ملتفت نشوند
و روزگار و اوقات شریف خود را بدان صرف
و تلف نکنند القصه غرض انکه چون طالع تحقیق حساب
کرده باشند و مواضع کواکب و سهام و غیرها استنباط
کرده

کرده و طالع اجتماع و استقبال که سابق باشد بران و هر یک را
زایچه سازند و در وی تامل کنند از سر فراغت خاطر
و اهتمام تمام و قوت و ضعف هر یک را بتمامی بدانند
و فضل هر یک بر دیگری اشناسند و اتصالات و
ممازجات کواکب را با هم بهر نوع که باشند از
انواع مذکوره فرق کنند انگاه دلایل هر امری را از امور
خمسه که اول اصناف الناس اند دوم آشوب
و امن سیوم صحت و مرض چهارم قحط و خصب
پنجم خشکی و تری و ما یتعلق ذلک جدا کنند پس آن همه
را با هم مقابله و مخالطه باید کرد و راجح و مرجوح جدا
کردن و مقوی و مضعف را شناختن و مناسب
هر یک احکام ساختن امید که اکثر موافق واقع آید
چنانکه در تاریخ ٧ ربیع الاول سنه اربع و عشرین
و ثمانمایه هجری موافق با اول فروردین ماه جلالی سنه
ثلث و اربعین و ثلثمایه ملکشاهیه طالع عالم
بر افق دار الامان لاهیجان حرسها الله عن
طوارق الحدثان استخراج کردیم با دلایل
و شواهد و قوت و ضعف هر یک و طالع
اجتماعی که سابق است بر سال و زایچه هر یک
و در جدول قوت و ضعف کواکب و تقسیم

ولایل باصناف حوادث و مقابله و جمیع
و تفریق هر یک جدا که نموده می شود و کلمهٔ
چند در احکام موافق آن دلایل گفته می آید انشاء العزیز
که مقصود متقارن و از خطا و خلل سالم ماند صورت زایچه طالع
اجتماع مقدم بر سال مبارک دو و عشر در ساعت هشتم از بیست و هشت
و نهم ماه مبارک صفر ختم بالخیر والظفر سنه ۱۱۱۴ هجریه موافق بیست و هشتم از
جمادی سنه اثنی و اربعین و ثلثمایه ملکشاهیه زایچه این است

القوس
السنبله
الجوزا
الجدی
المریخ
المشتری
الراس
زحل

حد ۲ صورت لا ارباب
مثلثات ۶ و ۷ لا
مستولی لا بمشترک
بمشتری و ۶
عطارد

وچون قمر بعد از انصراف بزحل متصل میگردد و او مستولی
بر طالع دلیل کند بر قوت حال اهل مغرب و رونق
دلها قین و سلامتی کشتیها و دلالت عامه از خلیان
وچون زحل در زایل است و راجع ممکن که بعضی از ایشان
گرفتار گردند و زوال یابند چون کواکب باران در
برج باران اند دلیل بارندگی و ابر و میغ است
اما چون ذنب آنجا با ایشان است منع میکند
و ثقل ایشان را ضعیف می سازد تا آنگاه که دلیلی
پدید آید که دافع این مانع گردد چون زحل ضعف
ذاتی و عرضی دارد و مشتری قوت ذاتی و عرضی
دلیل است بر ارزانی و فراخی نعمت خاصه که زحل
در سنبله است و نهم و قمر تحت الارض متصل بکوکب
فوق الارض که زحل است و او دلیل برخص چون مریخ
موبل است و رونده بهبوط دلیل ضعف اتراک
و اهل سپاه است و اهل مشرق اما نحوست از
زحل دلیل فتنه و شر انگیزی و زدن راهها است
چون نظر دوستی است سخت بالا بگیرد چون مشتری
در شرف است و وتد دلیل قوت اکابر و اشراف
و علما و قضاة است و غلبه کردن خارجی چون صاحب
هشتم بمقابله زحل است و آفت آفتاب ازین نظرات

دلیل کند بر بیماریها که از کثرت خشکی متولد شود و درد چشم و دل و
دماغ و امراض در اکثر خاصه از کش سیاه چون حمی
ربع و صرع و وسواس و توحش چون عطارد موبل
و لم بطا مع ذنب است دلیل کند بر شدت و محنت
اصحاب دیوان و عمال و متصرفان و اهل فضل و کثرت
اخبار اراجیف و اطلاق و تهمتها و ضعف تجار و اهل
بازار اما مشتری ناظر دفع طبیعت از اکابر و وزرای
مدبر باشد خاصه که نظر دوستی است والله اعلم بالصواب

**صورت زایجه طالع سال عالم** بمبارکی و سعادت و
فیروزی و دولت متجدد میشود طالع سال عالم و تحویل
آن بمحاسبه زیج ایلخانی بر صد جدید در آمدن آفتاب بنقطه
اعتدال ربیعی در ساعت ششم از شب چهارشنبه هشتم
ماه مبارک ربیع الاول **سنه اربع و عشرین و ثمانمایه**
الهجریه النبویه **موافق** با شب دوازدهم آذار ماه رومی
سنه **الف و اثنی و ثلثین و سبعمایه** من عهد اسکندر
بن فیلسوف الرومی **مطابق** با شب دوازدهم تیرماه
قدیم سنه **تسعین و سبعمایه** یزدجردیه من عهد یزدجرد
بن شهریار که آخر ملوک عجم بوده است **مصادق** با شب
اول فروردین ماه جلالی سنه **ثلث و اربعین و ثلثمایه**
من عهد سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی

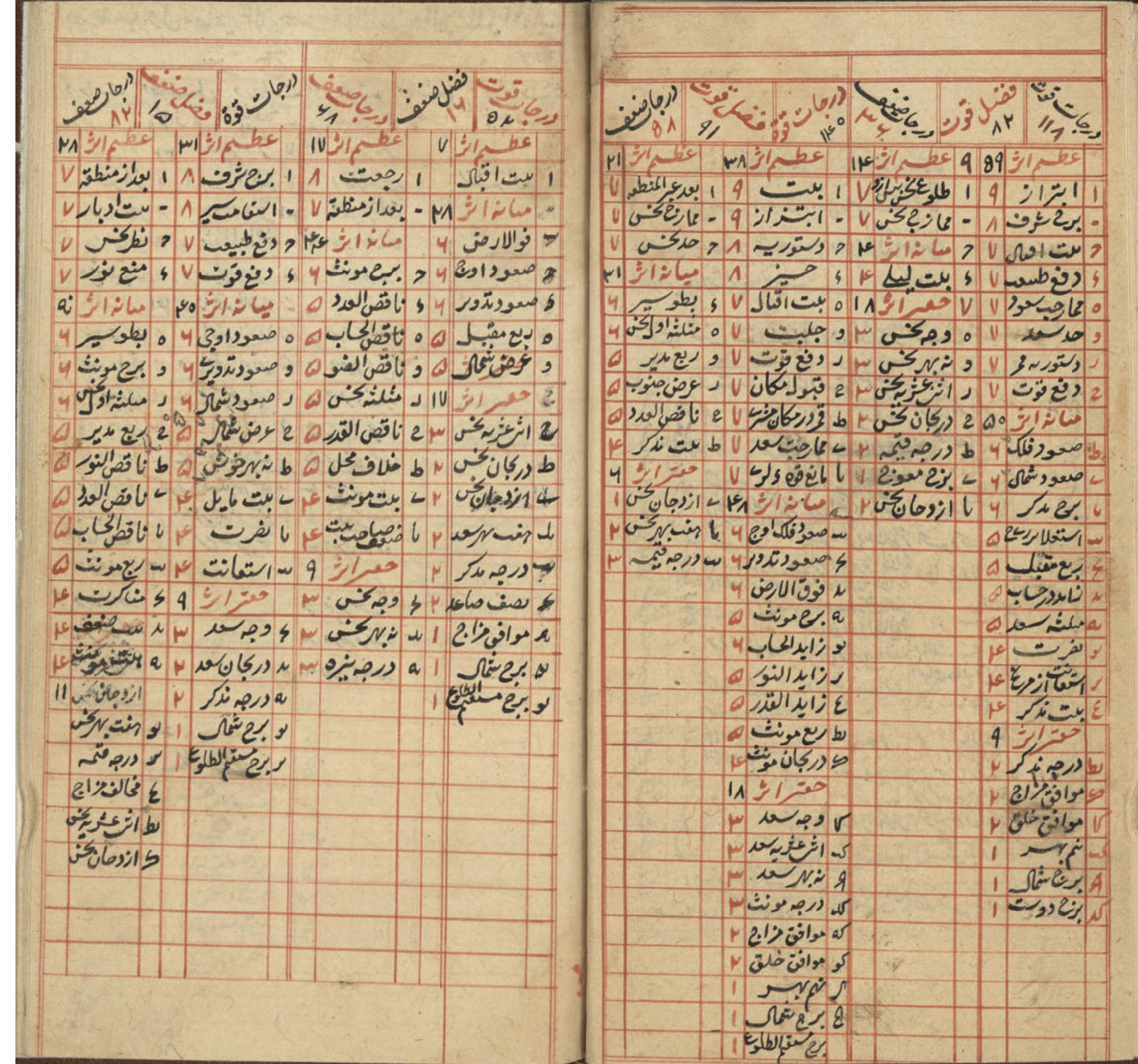
منسب

**منسب** با شب ارام آی خانی سنه **عشرین و مایه** غازانیه و سال
بجاهم از قران آخر در مثلثه هوای و صورت زایچه تحویل سال
عالم بمبارکی اینست که ثبت است با شواهد و دلایل دیگر والله اعلم
بالصواب و الیه المرجع و المآب

حد صر مثلثات ره ح رحی صد مثلثات یرل ی صح مثلثات ره ح

| | | |
|---|---|---|
| المتولی مشتری و قمر<br>انتهای اکر دلو<br>**الجدی** کح<br>**الدلو**<br>[illegible] | المتولی شمس عطارد<br>انتهای اوسط و<br>م السلطان<br>**القوس**<br>م الشعر والدولة<br>فدار اعظم کو | المتولی عطارد<br>**العقرب** کح<br>**المیزان**<br>م الحرب<br>[illegible] |
| الحرو کمه<br>عطارد لا<br>**الحوت** کب<br>م العنب<br>انتهای طالع قران<br>**الذنب** طم | مستولی شمس و عطارد<br>مریخ و زهره سالخداة<br>قران عطارد<br>صاحب دورش<br>سالخداة از طالع<br>قران صاحب<br>دورش عطارد | **زحل** کو<br>م السعادة<br>م الامراض<br>**السنبله** کب<br>فدار اکبر<br>الراس طم<br>م الارز والذره |
| **الحمل** عد<br>**الثور**<br>م المطر<br>م الارزن<br>م البطیخ<br>م الحرب الثانی<br>المتولی ره ح | **المریخ** حم<br>م القتل<br>**الجوزا** ربا<br>انتهای قران<br>المتولی عطارد | م الصلح<br>انتهای اعظم<br>**الاسد**<br>**السرطان**<br>م الحرب<br>نیر اوسط<br>المتولی قمر و مریخ و عطارد |

حه صد مثلثات ح ره ر حی صی مثلثات ح حد صه مثلثات ره ح



| درجات قوت ۱۱۸ | فضل قوت ۸۲ | درجات ضعف ۳۶ | درجات قوة ۱۴۰ | فضل قوت ۹۱ | درجات ضعف ۵۸ |
|---|---|---|---|---|---|

| # | عظیم اثر ۵۹ | |
|---|---|---|
| ا | ابتزاز | ۹ |
| ب | برج شرف | ۸ |
| ج | بیت اعلی | ۷ |
| د | دفع طبع | ۷ |
| ه | مجارحت سعود | ۷ |
| و | حد سعد | ۷ |
| ز | دستوریه | ۷ |
| ح | دفع قوت | ۷ |
| | میانه اثر | ۵۰ |
| ط | صعود فلک | ۶ |
| ی | صعود شمالی | ۶ |
| یا | برج مذکر | ۶ |
| یب | استعلا ربع | ۵ |
| یج | ربع مقبل | ۵ |
| ید | زاید در حساب | ۵ |
| یه | مثلثه سعد | ۵ |
| یو | نظرت | ۴ |
| یز | استقامت از ربع | ۴ |
| یح | بیت مذکر | ۴ |
| | حقیر اثر | ۹ |
| یط | درجه مذکر | ۲ |
| ک | موافق مزاج | ۲ |
| کا | موافق خلق | ۲ |
| کب | نیم بهر | ۱ |
| کج | برج شمالی | ۱ |
| کد | برج دوست | ۱ |

| # | عظیم اثر ۱۴ | ۹ |
|---|---|---|
| ا | طلوع نحس بر ازو | ۷ |
| ب | ممازج نحس | ۷ |
| ج | میانه اثر | ۴ |
| د | بیت لیلی | ۴ |
| | حقیر اثر | ۱۸ |
| ه | وجه نحس | ۳ |
| و | نه بهر نحس | ۳ |
| ز | اثنی عشریه نحس | ۳ |
| ح | درجان نحس | ۲ |
| ط | درجه قیمه | ۲ |
| ی | برج معوج | ۱ |
| یا | ازدواج نحس | ۲ |

| # | عظیم اثر ۳۸ | |
|---|---|---|
| ا | بیت | ۹ |
| ب | ابتزاز | ۹ |
| ج | دستوریه | ۸ |
| د | حیز | ۸ |
| ه | بیت اقبال | ۷ |
| و | جلبت | ۷ |
| ز | دفع قوت | ۷ |
| ح | قبول مکان | ۷ |
| ط | قمر در مکان مشرق | ۷ |
| ی | مجارحت سعد | ۷ |
| یا | مانع قوه دولت | ۷ |
| | میانه اثر | ۴۸ |
| یب | صعود فلک اوج | ۶ |
| یج | صعود تدویر | ۶ |
| ید | فوق الارض | ۶ |
| یه | برج مونث | ۵ |
| یو | زاید الحساب | ۶ |
| یز | زاید النور | ۵ |
| یح | زاید القدر | ۵ |
| یط | ربع مونث | ۵ |
| ک | درجان مونث | ۴ |
| | حقیر اثر | ۱۸ |
| کا | وجه سعد | ۳ |
| کب | اثنی عشریه سعد | ۳ |
| کج | نه بهر سعد | ۳ |
| کد | درجه مونث | ۳ |
| که | موافق مزاج | ۲ |
| کو | موافق خلق | ۲ |
| کز | نیم بهر | ۱ |
| کح | برج شمالی | ۱ |
| | برج مستقیم الطلوع | ۱ |

| # | عظیم اثر ۲۱ | |
|---|---|---|
| ا | بعد عن المنطقه | ۷ |
| ب | ممازج نحس | ۷ |
| ج | حد نحس | ۷ |
| | میانه اثر | ۳۱ |
| د | بطوء سیر | ۶ |
| ه | مثلثه اول نحس | ۶ |
| و | ربع مدبر | ۵ |
| ز | عرض جنوب | ۵ |
| ح | ناقص العدد | ۵ |
| ط | بیت مذکر | ۴ |
| | حقیر اثر | ۶ |
| ی | ازدواج نحس | ۱ |
| یا | هفت بهر نحس | ۲ |
| یب | درجه قیمه | ۳ |

| درجات قوت ۵۵ | فضل ضعف ۱۶ | درجات ضعف ۶۱ | درجات قوة | فضل ضعف ۱۵ | درجات ضعف ۸۲ |
|---|---|---|---|---|---|

| # | عظیم اثر ۷ | |
|---|---|---|
| ا | بیت اقبال | |
| | میانه اثر | ۲۸ |
| ج | فوق الارض | ۶ |
| د | صعود اوج | ۶ |
| ه | صعود تدویر | ۶ |
| و | ربع مقبل | ۵ |
| ز | عرض شمالی | ۵ |
| | حقیر اثر | ۱۷ |
| ح | اثنی عشریه نحس | ۳ |
| ط | درجان نحس | ۲ |
| ی | ازدواج نحس | ۲ |
| یا | هفت بهر سعد | ۲ |
| یب | درجه مذکر | ۲ |
| یج | نصف صاعد | ۲ |
| ید | موافق مزاج | ۱ |
| یه | برج شمالی | ۱ |
| یو | برج مستقیم الطلوع | ۱ |

| # | عظیم اثر ۱۷ | |
|---|---|---|
| ا | رجعت | ۸ |
| ب | بعد از منطقه | ۷ |
| | میانه اثر | ۴۴ |
| ج | برج مونث | ۶ |
| د | ناقص العدد | ۵ |
| ه | ناقص الحساب | ۵ |
| و | ناقص الضوء | ۵ |
| ز | مثلثه نحس | ۵ |
| ح | ناقص القدر | ۵ |
| ط | خلاف محل | ۵ |
| ی | بیت مونث | ۴ |
| یا | ضعف صاحب بیت | ۴ |
| | حقیر اثر | ۹ |
| یب | وجه نحس | ۳ |
| یج | نه بهر نحس | ۳ |
| ید | درجه تیره | ۳ |

| # | عظیم اثر ۳۱ | |
|---|---|---|
| ا | برج شرف | ۸ |
| ب | استقامت سیر | ۸ |
| ج | دفع طبیعت | ۷ |
| د | دفع قوت | ۷ |
| | میانه اثر | ۴۵ |
| ه | صعود اوج | ۶ |
| و | صعود تدویر | ۶ |
| ز | صعود شمالی | ۶ |
| ح | عرض شمالی | ۵ |
| ط | نه بهر خوش | ۵ |
| ی | بیت مایل | ۴ |
| یا | نظرت | ۴ |
| یب | استعانت | ۴ |
| | حقیر اثر | ۹ |
| یج | وجه سعد | ۳ |
| ید | درجان سعد | ۲ |
| یه | درجه مذکر | ۲ |
| یو | برج شمالی | ۱ |
| یز | برج مستقیم الطلوع | ۱ |

| # | عظیم اثر ۲۸ | |
|---|---|---|
| ا | بعد از منطقه | ۷ |
| ب | بیت ادبار | ۷ |
| ج | نظر نحس | ۷ |
| د | منع نور | ۷ |
| | میانه اثر | ۵۹ |
| ه | بطوء سیر | ۶ |
| و | برج مونث | ۶ |
| ز | مثلثه اول نحس | ۶ |
| ح | ربع مدبر | ۵ |
| ط | ناقص النور | ۵ |
| ی | ناقص العدد | ۵ |
| یا | ناقص الحساب | ۵ |
| یب | ربع مونث | ۵ |
| یج | مناکرت | ۴ |
| ید | [illegible] ضعف | ۴ |
| یه | [illegible] | ۴ |
| | ازدواج [illegible] | ۱۱ |
| یو | هفت بهر نحس | |
| یز | درجه قیمه | |
| یح | مخالف مزاج | |
| یط | اثنی عشریه نحس | |
| ک | ازدواج نحس | |



بقیة جدول مقادیر الدرجات فی الضعف والقوة للکواکب

| | المریخ | | | | | | الزهرة | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | درجات القوة ٤٢ | | فضل القوة ٣٥ | درجات الضعف ٤١ | | | درجات القوة ٧٩ | | فضل القوة ٧ | درجات الضعف ٦٤ | |
| | عظیم اثر | ٣٢ | | عظیم اثر | ٧ | | عظیم اثر | | | عظیم اثر | ٧ |
| ا | ابتزاز | ٩ | ا | بعد از منطقه | ٧ | ا | استقامت سیر | | | تشریق | ٧ |
| ب | استقامت سیر | ٨ | | میانه اثر | ٣١ | ب | نفس منطقه | | | | ٤٥ |
| ج | بت اقبال | ٨ | ب | مثلثه اول نحس | ٦ | ج | حد سعد | | | | ٦ |
| د | دفع طبیعت | ٧ | ج | ربع مدبر | ٥ | د | ظهور | | | | ٥ |
| | میانه اثر | ٤١ | د | ناقص النور | ٥ | | میانه اثر | | | | ٥ |
| ه | سرعت سیر | ٦ | ه | ناقص العدد | ٥ | ه | سرعت سیر | | | | ٥ |
| و | صعود اوج | ٦ | و | ناقص القدر | ٥ | و | صعود اوج | | | | ٥ |
| ز | صعود تدویر | ٦ | ز | ناقص الحساب | ٥ | ز | صعود تدویر | | | | ٥ |
| ح | عرض شمال | ٥ | | حقیر اثر | ٩ | ح | بری از نحوس | | | | ٥ |
| ط | زاید سیر | ٥ | ح | ضعف بت | ٤ | ط | استعلا بر نحس | | | | ٥ |
| ی | نه بهر خوشی | ٥ | ط | هفت بهر نحس | ٢ | ی | ربع مونث | | | | اله |
| یا | بت مذکر | ٤ | ی | درجه مونث | ٢ | یا | زیادت سیر | | | | ٣ |
| یب | اعانت | ٤ | یا | برج معوج الطلوع | ١ | یب | هفت بهر خود | | | | ٣ |
| | حقیر اثر | ٩ | | | | | حقیر اثر | | | | ٢ |
| یج | وجه سعد | | | | | یج | نه بهر سعد | | | | ٢ |
| ید | اثنی عشریه سعد | | | | | ید | درجه مونث | | | | ٢ |
| یه | ازدواجات سعد | | | | | یه | نصف صاعد | | | | ١ |
| یو | برج شمال | | | | | | | | | | ١ |
| | | | | | | | | | | | ١ |

السبعة السیارة والفضل بینهما فی سنة المذکور

عط

| | درجات القوة ٦٤ | | فضل الضعف ٥٠ | درجات الضعف |
|---|---|---|---|---|
| | عظیم اثر | ٢٢ | | عظیم اثر |
| ا | استقامت | ٨ | ا | وبال |
| ب | دفع طبیعت | ٧ | ب | برج هبوط |
| ج | حد سعد | ٧ | ج | تشریق |
| | میانه اثر | ٤٥ | د | منطقه از دور |
| د | سرعت سیر | | ه | [illegible] |
| ه | صاعد در تدویر | | و | صدر |
| و | زاید در قدر | | ز | ممازج نحس |
| ز | زاید در عدد | | ح | منع از نور |
| ح | بلت سعد | | | میانه اثر |
| ط | زاید در نور | | ط | هابط در اوج |
| | | ١٥ | ی | هابط در جنوب |
| ی | نه بهر سعد | ٣ | یا | مثلثه اول نحس |
| یا | درنجان سعد | ٢ | یب | ربع مدبر |
| یب | ازدواجات سعد | ٢ | یج | عرض جنوب |
| یج | نصف صاعد | ٢ | ید | نقصان سیر |
| ید | نیم بهر ماه | ١ | یه | نقصان در حساب |
| | | | | بلت امل |
| | | | یو | |
| | | | یز | وجه نحس |
| | | | یح | اثنی عشریه نحس |
| | | | یط | هفت بهر نحس |
| | | | ک | درجه قتمه |
| | | | کا | برج جنوبی |
| | | | کب | برج دشمن |
| | | | کج | برج معوج |

دلالت کواکب بر غلا و رخص در اول سال دلالت زحل بر غلا
بیت عاشر صعود فلک در اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶ عرض
شمال ۵ برج مستقیم الطلوع ۱ بهرهٔ این جمله بیست و پنج جزوست
دلالت زحل بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب
۵ ناقص النور ۵ ناقص القدر ۵ رجعت ۸ بهره این جمله
بیست و هشت جزوست پس زحل مایل باشد بصفات رخص
دلالت مشتری بر غلا برج شرف ۸ صعود در فلک اوج
۶ صعود در فلک تدویر ۶ عرض شمال ۵ برج مستقیم الطلوع
۱ بهرهٔ این جمله بیست و شش جزوست دلالت مشتری
بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص القدر ۵
ناقص النور ۵ بطو سیر ۶ بهرهٔ این جمله بیست و شش
جزوست پس مشتری میانه حال باشد دلالت مریخ بر غلا
سرعت سیر ۶ صاعد در فلک اوج ۶ صاعد در فلک تدویر
۶ عرض شمالی ۵ بهرهٔ این جمله بیست و سه جزوست دلالت
مریخ بر رخص ناقص النور ۵ ناقص العدد ۵ ناقص الحساب
۵ ناقص القدر ۵ برج معوج الطلوع ۱ بهرهٔ این جمله بیست و یک
جزوست پس مریخ مایل باشد بغلا دلالت شمس بر غلا
برج شرف ۸ صعود فلک ۶ زاید الحساب ۵ بهرهٔ این جمله
نوزده است از جزو دلالت شمس بر رخص ناقص العدد
۵ بهرهٔ این پنج جزوست پس آفتاب دلالت کند بر غلا دلالت

زهره بر غلا سرعت سیر ۶ صعود در فلک اوج ۶ صعود در
فلک تدویر ۶ بهرهٔ این جمله هجده جزوست دلالت زهره
بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص النور ۵
ناقص القدر ۵ برج معوج الطلوع ۱ بهرهٔ این جمله بیست و یک
جزوست پس زهره مایل باشد برخص دلالت عطارد بر غلا
سرعت سیر ۶ صاعد در فلک تدویر ۵ زاید العدد ۵
زاید النور ۵ زاید القدر ۵ بهرهٔ این جمله بیست و شش جز
وست دلالت عطارد بر رخص برج هبوط ۸ عرض جنوبی
۵ ناقص الحساب ۵ هابط در فلک اوج ۵ برج معوج الطلوع
۱ بهرهٔ این جمله بیست و چهار جزوست پس عطارد مایل باشد
بغلا دلالت قمر بر غلا صاعد در فلک اوج ۶ صاعد در فلک
تدویر ۶ زاید الحساب ۵ زاید القدر ۵ زاید النور ۵ برج
کثیر المطالع ۱ بهرهٔ این جمله بیست و هشت جزوست
دلالت قمر بر رخص بطو سیر ۶ ناقص القدر ۵ عرض جنوبی
۵ بهرهٔ این جمله شانزده است از جزو پس قمر مایل باشد
بر غلا دلالت کواکب بر تغیر هوا در اول سال هر کوکب
والله اعلم زحل مایل باشد بسردی

صعود فلک هبوط شمال برج مذکر رجعت مرکز سیوم بیان رخص
گرمی و خشکی سردی و تری گرمی و خشکی سردی و تری خشکی سردی و تری

### المشتری

مایل باشد بسردی و تری

| صعود شمال | صعود فلک | برج مونث | ربع مونث | مرکز چهارم |
|---|---|---|---|---|
| گرمی و تری | گرمی و خشکی | سردی و تری | سردی و تری | سردی |

### المریخ

گرمی و خشکی کند

| سرعت سیر | صعود فلک | هبوط شمال | ربع مذکر | برج مذکر | مرکز چهارم |
|---|---|---|---|---|---|
| گرمی و خشکی | گرمی و خشکی | سردی و تری | گرمی و خشکی | گرمی و خشکی | سردی |

### الشمس

گرمی و خشکی کند

| صعود در فلک | صعود در شمال | بیت مذکر | ربع مذکر |
|---|---|---|---|
| گرمی و خشکی | گرمی و تری | گرمی و خشکی | گرمی و خشکی |

### الزهره

گرمی و خشکی کند

| صاعد در فلک | سرعت سیر | برج مذکر | ربع مونث | تشریق | مرکز ثالث |
|---|---|---|---|---|---|
| گرمی و خشکی | گرمی و خشکی | گرمی و خشکی | سردی و تری | گرمی و خشکی | خشکی |

### عطارد

سردی و تری کند

| هابط در فلک | هابط در جنوب | ربع مونث | برج مونث |
|---|---|---|---|
| سردی و تری | سردی و تری | سردی و تری | سردی و تری |

| نقصان سیر | تشریق | مرکز ثالث |
|---|---|---|
| سردی و تری | گرمی و خشکی | خشکی |

### القمر

تری کند

| جلب شبی | صاعد در جنوب | صاعد در فلک | ربع مونث | بطوء سیر | مرکز دوم |
|---|---|---|---|---|---|
| تری | گرمی و خشکی | گرمی و خشکی | سردی و تری | سردی و تری | تری |

احکام

**احکام کلی طالع سال عالم بر طریق اجمال** بتواتر سعادت
وکامرانی و تظاهر خیرات و شادمانی متجدد میشود طالع سال
طبیعی عالم بوصول مرکز نیر اعظم بمحاذاة نقطه اعتدال ربیعی
که مبارک باد و میمون باد و خجسته باد و همایون بر کافه اهل
اسلام خصوصا بر پادشاهان دادگر و حکام عدل گستر
و امرا و رعیت پرور در احسن زمان و ایمن اوان در ساعت
ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه مبارک ربیع الاول
سنه اربع و عشرین و ثمانمایه هجری بطالع سعد برج قوس بحدود
رجحان مشتری و صورت و نهبهر عطارد از وجوه
قسمت بهر مریخ نیم بهر شمس و زحل مستولی
شمس و عطارد متبصر مریخ و شمس نیر نوبت قمر سالخداه
از طالع سال مشتری سلخدار از نه برج قران عطارد
و از طالع سال قران مشتری صاحب دور از برج قران
شمس و از طالع سال قران عطارد با دیگر دلایل شواهد
چنانکه در صورت زایچه مثبت و مسطور است بر طریق
معروف و عادت مألوف اهل تنجیم الشروع فی الاحکام
چون نیر نوبت قمر است و بهرها و قوتش فاضل بر ضعف
بر مقدار نود و یک جزو و مسعود بمشتری که سلخداه است
دلالت کند بر قوت و عظمت ملوک و سلاطین و فرمان
دهان و چون بر تربیع آفتاب است پادشاهان با هم مخالفت

اظهار کنند و هرگاه در برج منقلب انتقال فرمایند جهت دفع اعادی
و خصوم و مقارنه نیز نوبت مشتری در حصول اموال صالح
و ساعی باشند و بعدل و انصاف راغب و چون عاشر
بر زحل موجب ملالت این طایفه است از اعدا حال
وزرا و مدبران و اشراف و اعیان هرچند که مشتری در شرف
است اما اجزاء ضعفش غالب است بر قوت و سقوط
از طالع در ثامن و رب حادی عشر مایل بقوت اما در
زایل دلیل توسط احوال این ضعف باشد و در بعضی اوقات
در تدبیرات خطا واقع شود و توسط اموال خزاین چون
مشتری مقارن نیر نوبت است بنظر قبول از ملوک
نوازش بینند و مرفه باشند حال افراد اهل سلاح
چون مریخ قوی حالست و فضل قوت او بر ضعف بمقدار
سی درجه غالب و اکثر قوتهای او عظیم اثر رفیع القدر واقع
شده است دلیل قوت و رفعت این طایفه باشد
چون زحل منحوس است در هر دو طالع مقارن سهم القتال
شر و شور انگیزند و بغارت و راهزنی اشتغال نمایند
و بعضی بقتل آیند و در میان سال کار سخت تر باشد
چون بنظر عداوت عطارد است مکر و حیل کنند و بهیچ
که بجای نرسد چه نظر دفع طبیعت است حال
خواتین دولت و محرمان چون زهره قوی حال است و مستولی

یازدهم

بر یازدهم سعدین دلیل رونق احوال این طایفه باشد
و بتدریج کارشان نیکو گردد حال نواب و حجاب
و نزدیکان سلطان و اصحاب دیوان و عمال و متصرفان چون
عطارد را بهرها ضعفش بر قوت بقدر پنجاه جزو فاضل است
دلیل ضعف این جماعه باشد خاصه که مجاسد ذنب است
و این دلیل تلف اموال و عرض ایشانست بوجه مصادره
و حبس و درماندگی چه موبل و هابط است اما چون مستعلی
بر یازدهم سعدین اند امید سلامتی و خلاصی هست حال
زهاد و عباد متصوفه چون منسوب مشتری اند متوسط
الحال باشند مایل به نیکی اما کم قدر جهت سقوط او حال
تجار و اغنیای نامی از سقوط مشتری و استیلاء زحل
بر درجه دوم در اموال بعضی نقصان واقع شود حال
علما و قضات و ائمه هم بواسطه مشتری میانه بود
و چون عطارد در سیوم بد حال و مع ذنب است
خالی از تشویشی نباشند هرچند که زهره اصلاح آن کند
حال زنان و ازواج نیک حالی زهره دلیل قوت
حال ایشان است اما چون مریخ در هفتم است میان
ازواج و شوهرها خصومت باشد و قلت نکاحها و آنچه
واقع شود بی رغبت بود حال مطربان و سازندگان
و ارباب لهو چون از منسوبات زهره اند نیک حال باشند

اما چون مستولی برسهم مریخ است میان این طایفه نزاع و خصومت
و قلت عیش و طرب در مردم حال رعایا و عوام
الناس چون قمر نیک حال است و نیز نوبت این ضعیف
مردم نیک حال باشند اما چون شعاع مقابله مریخ در طالع
است خوفناک باشند و بعضی را زحمت رسد و بقدر
آن رعیت مطالبت نمایند و این طایفه را کوت
در دماغ افتد و بزرگی طلبند لیکن بجای نرسند حال
قبیح و رسل چون منسوب قمر اند نیک حال باشند چون
قمر در برج منقلب است اکثری اوقات در تردد
باشند حال قلعه داران و صحرانشینان و اهل
کوه پایها چون زحل راجع است دلیل ضعف کار این
قوم در تراجع باشد و حیرت بر ایشان غالب گردد
حال تجار و اهل بازار و دیاغان چون منسوب
بعطارد ند او ضعیف و صاحب دوم راجع دلیل ضعف
این طایفه است و زیان معاملات جهت کوست عطارد
مذبذب و مریخ و خوف از قطاع و اهل شر حال خویشان
و اقربا چون جزو اجتماع در سیوم طالع اجتماع است
و عطارد منحوس در سیوم طالع سال دلیل خصومت و
منازعت این طایفه است باهم اما از بودن زهره
در سوم طالع سال موجب صلح است بنابر عرضه از سر اخلاص

حال

حال عبید و خدام حسبه استیلاء نیز نوبت بر ششم دلیل
تمرد و سرکشی این ضعف است خاصه که زحل در عاشر است
اما چون راجع است بجای سبب گرفتاری و حیرتست
حال مسافران چون قمر نیک حال و سهم باک از
نحوس است بیشتر بسلامت باشند و میل حلالو بحرکت
و سفر چون معظم تاثیر کسوف درین سال است
دلیل است بر وقوع آنچه وعده کرده بود آن کسوف
بحسب دلایل او پس درین سال ملک آذربایجان و سمرقند را
آفت رسد و در اکثر اقلیم رابع فتنه و آشوب خیزد و عار
و اسیر واقع شود و توانگران مفلس شوند و انواع زحمات
بخلق رسد احکام تغییر هوا تغریب مریخ و تشریق زهره
بوقت تحویل آفتاب بسرطان دلیل اعتدال فصل تابستان
است و تشریق مریخ و تغریب زهره بوقت تحویل
آفتاب بجدی دلیل اعتدال زمستان است مگر در آخر
این فصل که بقدر دلیل سرما و برف است از اتصال
کواکب بارده چون زهره و زحل و عطارد و ذنب
اگرچه مانع نیز هست چون اتصال اشعه کواکب حاره
با ایشان اما چون وقت قابل است ممکن منفعل آید بودن
مریخ در برج هوای خاصه وتد دلیل فساد هوا است اما
زهره مانع و مصلح است چه او نیز در برج بادیست بودن

جزو اجتماع بر درجه رابع دلیل زلزله است و خرابی جایها از
آب زیرا که در برج آبیست خاصه جایها که بر کنار سواحل و
رود ها باشد و نیز عطارد با ذنب درین برج اند دلیل طغیان
آبها و چشمه است و غرق کشتیها **اما بودن** مشتری در
سرطان و قمر مقارن او بقدر اصلاح این حال کند **بودن** کواکب
باران در برج باران دلیل بارندگیهای محل است خاصه
در آخر بهار و اول تابستان که عطارد در سرطان بطی و
راجع میگردد اما کم چند جهت مانع و مصلح که گفته شد
**ممازجت** عطارد با مریخ احیانا بادهای تند چند
و رعد و برق چند **پیوستن** ماه بسفلین بوقت تحویل
آفتاب در بیت و یکم درجه عقرب دلیل کثرت
بارندگی است در دو فصل آخر **بودن** زحل در
عاشر و برج خاکی دلیل خشکی و برودت هوا است
در اول سال **قران** نحسین و احتراق ایشان در میراق
دلیل بد گشتن هوا است و بادهای سخت اما چون
زهره با ایشانست باتصال بقدر مصلح است **احکام**
**اسعار** بودن زحل در سنبله راجع و مایل بر حص و
مشتری در شرف و مستقیم مایل بر حص دلیل ارزانی
عقاقیر و آهن و قلعی و سرب است و اطعمه و حبوبات
مانند گندم و برنج و کنجد و نخود و ارزن و جو خاصه که صاحب



سهم گندم و مریخ با ایلاد موبل است و مشتری در شرف
و قابل تدبیر قمر نظر رد میکند و قوی تر آنکه بعد از انصراف
اجتماع مقدم نحس متصل میشود و هر چند تحویل زحل موجب
گرانی خوردنی است چون مانع بسیار دارد کمتر
اثر کند در بهار و تابستان ارزانی بیشتر باشد چه
انتهاء قمر و مشتری بعاشر می رسند **مریخ** چون منفرد
است و صاحب بیت مستولی و متصل با هم و هر دو
دال بر غلاء چیزهای که بدین کوکب منسوب بود
رواج یابد مانند زر و سیم و جواهر نفیس و اسلحه و
ستور و برده و لحوم خاصه در تابستان که انتهای ایشان
بدهم میرسد و پاییز که خود نیز بدهم میرسند
**چون** عطارد دال است بر غلا اما در تالث مع
ذنب منسوبات او را بقدر رواج بود خاصه کتاب
را و عطریات خاصه وقتی که بمشتری میوندد چه
او رب طالع است در میانه آخر سال اثرش بیشتر
باشد از رسیدن انتهای او بعاشر و طالع و رسیدن
جرم او متعاقب **چون** زهره دال است بر رخص
خاصه در مرکز سیوم است دلیل ارزانی لباس و
اقمشه و حریر و پیرایه باشد خاصه وقت اتصال
بمشتری در آخر زمستان ظاهر تر باشد بسببی که در

عطارد گفته شد **احکام علل و امراض** چون ششم برج ثور است
دیگر بین در اجتماع مقدم منحوس بزحل دلیل وقوع امراضی
است که در سر و دماغ و دل و گردن باشد و سستی
اعصاب و درد چشم و دندان و علت در زبان اما
چون صاحب ششم سالم است از نحوس و ششم
رب او مسعود دلیل سلامتی و صحت خلایق است
و اگر واقع شود سلیم الحال و سریع الزوال گذرد
ان شاء الله العزیز **نحوست** عطارد و ضعف او
دلیل حبط اطباست در معالجات **اما قران**
نحسین و احتراق ایشان در میانه سال در برج هوائی
دکوست خداوند ششم دلیل بیماریست و چون
استیلاء یبوست بر طبایع و امراض حلاقی و جرب
و خارش اندام و اسهال و سعال چون زهره با ایشان
است ممکن که سالم گذرد احکام حرب و فتنه چون
در اول سال دلیلی نیست که دال باشد بر فتنه و حرب
عظیم احتراق نحسین و قران ایشان در میانه سال که
دلیل آشوب و شبیخون و آفت بعضی از اشراف و قتلها
نهانی در معارف خاصه پسیم اما زهره بذات با ایشان است
و محفوظ و واقع و مانع قوی است چون محمر زحل راست
در قران زحلیان بر مریخیان غالب آیند **چون** مریخ در



در اول سال تحت الارض است با سهم القتال دلیل شبیخون
و مقاتله است خاصه در حدود مصر و شام و گرگان و گیلان
و اردبیل و قزوین و ارمینیه و اصفهان **احکام**
**انتهای برج قران** رسیدن برج قران در پنجم و صاحب
منحوس همچنین صاحب دور ششم و در اصل نیز چنین بوده
است دلیل کند بر دشواری وضع حمل و بزیان رفتن
توالد و تناسل و پریشانی عاشقان و معشوقان و کثرت
اخبار اراجیف و رنج رسولان و قاصدان **احکام**
**خسوف** چون مدبر طالع و جزو خسوف نحسین اند و
بشرکت مشتری و شمس و نحس با هم تربیع دارند و آفتاب
با ذنب دلیل فتنه و خصومت میان بزرگان و قتلها
و ضعف حال خواتین و نوابان و بیماری دموی درین
طبقه و آفت زنان حامله و اسقاط اجنه و ظهور مفسدان
و دزدان و تشویش در عوام و خصومت در بازارها و
نقصان آبها و محبوسی قاصدان و رسل و در ماندن مسافران
و مخالفت ازواج و جزع و فزع اطفال شیرخواره **چون**
عطارد با ذنب در رابع است دلیل زلزله است چون
برج هوائیست دلیل آفت اشجار است و طیور و بد شدن
هوا و جستن بادهای قهر و موت پیران و سیاهان **چون**
مریخ در حد نیست آفت مرغ و ماهی شد و عمارتهای عالی **چون**

حسوف در عاشر است اثرش عام باشد خاصه در شهرهای که
که باشند و عقرب منسوب بوند چون بلاد ترک و خراسان
و سرخس و خوارزم و اهل و دیلمان و سمرقند و حجاز و یمن و
نهاوند و ری و تبریز و هر حکمی که در وقت بزرگتر باشد
که زمان تاثیر حسوف است احکام کسوف چون
درین سال کسوف واقع نمیشود برای مثال کسوفی را
احکام کرده میشود که واقع شد در روز یکشنبه بیست
و نهم ماه صفر سنه اثنی و عشرین و ثمانمایه هجری در برج
حمل بعقده ذنب مقدار چهار دانگ طالع وسط کسوف
دهم درجه اسد مدبر عطارد و مشتری و زحل مدت
تاثیرش دو سال و دو ماه تقریبا معظم بعد از یک سال
و نیم بودن زحل در طالع و مریخ متصل در عاشر و در هر دو
وبال و عطارد در احتراق و نیرین در برج زایل دلیل کند بر
مخالفت میان ملوک و سلاطین و نکبت بعضی ازین طایفه
و حرکت لشکرها و وقوع فتنه و مضرت رسانیدن اهل
شر و فقد ملک مشرق و اقلیم رابع و بیماری در سر
و دماغ و دمش در روی و آبله و تغیر لون و نقصان چشمها
خاصه چشم راست چون کسوف در مرکز نهم است
دلیل کند بر قطع طریق و رنج مسافران و خرابی عبادت
خانها و زدن درمهای قلب و شدت حرارت و جستن اعد



و برق و سمومها و بدی حال دبیران و عمال و تجار و اهل بازار
و کسادی چیزها و بسیاری اراجیف و مکر و تزویر در خلایق
و ظهور سخنان دروغ و آفت گوسفندان و شکوفه و
فساد معادن و بیشتر ما تیرس در شهرهای بود که
حمل و اسد منسوب اند چون بابل و فارس و آذربایجان
و مازندران و خراسان و عراق و باب الابواب
و دشت قبچاق و احکام این کسوف را مشاهده
کردیم موافق واقع بود چنانکه درد و حال دمش
و آبله و آفت شکوفه و تاریکی در چشمها پدید آمد
و درین سال از کو و چهار بردی در دشت برکه هلاک
شدند و بعد از یک سال و نیم قرا یوسف که والی آذر
بایجان بود و اکثر اقلیم رابع بمرد و شاه اویس که والی
بابل بود از نسل سلطان اویس درین سال کشته
شد و لشکرها در خراسان و ارمینیه در حرکت آمدند و در مازندران
فتنه برخاست و کسانی که والی و حاکم بودند عاجز
شدند و بگریختند و گوسفندان رنجور شدند و بسیاری
تلف گشتند و درمهای قلب زدند و عبادتخانهای رونق
گشت و مسافران متحیر شدند و هم چنین تا غایت
که تحریر این نسخه کرده میشود و از تاریخ مذکور قریب ده
سال گذشته است هنوز ازین اثرها بقدر باقیست

والله اعلم بالصواب چون ازانچه مقصود بود درین کتاب
فارغ شدیم خواستیم که ختمش بر لطایف و قواعد چند
بکنیم **خاتمه کتاب** فایده **زحل** دلیل محنت و
کارهای دنیاویست و شقاوت و نومیدی و فقر و گرانی
و تنگی و بیماری و اندوه و خرابی و دشواری کارها
و مذلت و خساست و جهل و هر فسادی که در دنیا سبب
زوال و محنت گردد **و مریخ** دلیل محنت کارهای
دینی است مانند فسق و فجور و قتل و سرق و حرق
و کذب و نمیمه و هزل و هذیان و کثرت غضب و
ضرر رسانیدن و نهب و غارت و هر فسادی که در آخرت
سبب عذاب و عقاب گردد **و زهره** دلیل سعادت
دنیوی است مانند ناز و نعمت و پاک خوردن و
آشامیدن و شرب نبید کردن و لباسها پوشیدن
و زینت بکار داشتن و کثرت نکاح و مباشرت
و ساختن قصر و ایوان و دوست داشتن عطرها و ورد
و سرود و استماع ساز و نوا و تار و هر چیزی که در دنیا
ازان تمتع و ازان لذت توان برداشت **و مشتری**
دلیل سعادت امور دینی است چون آگاهی از معاد
و خیرات و مکارم اخلاق و امانت و دیانت و صلاح
و زهد و ورع و راستی و طاعت و حسن اعتقاد و هرچه

بر

سبب سعادت آخرت گردد و موجب رستگاری باشد
**و قمر** دلیل امور کون و فساد است بجملگی و سبب
تغیرات هر یکی خاصه در نفوس انسانی و سهم السعادت
بدو منسوب است و او دلیل سعادات خارجی است چون
مال و جاه و عدت و اسباب **و شمس** دلیل امور آخرت
است و عقبی و رسانیدن موجودات را بکمال خاصه
نفوس انسانی را و سهم الغیب بدو منسوب است
و او دلیل سعادات داخلی است چون علم و رای و تدبیر
و اندیشهای بصواب و موضوعات عالم از اعیاد و
مواسم و اوقات مختار و که و سکه مبنی بر او دو از این
دو نیر است **عطارد** شریک در معارف او دلیل
دلیل است که مزاج او باشد یا در خانه او **لطیفه**
آفتاب نیر اعظم است و خسرو سیارات و ثوابت
و کوکب ثانی دوار است و بطبع گرم و خشک است
اسد را موافق مزاج و خوی خود یافت بیت خود
ساخت و هیچ برج را بر تو الی والی گشت **و ماه**
که عدیل و نظیر اوست و سریع الحرکه و متغیر الحال و بطبع سرد
و تر سرطان را که موافق حال اوست در جوار اسد است
به بیتیت قبول کرد و هیچ باقی ولایت او شد و ایشان
هر یک از ولایت خود خانه بکوکبی دادند از کواکب پنجگانه

منحسین چنانکه معلوم است بحسب مناسبت پس هر دو کوکب
که خانهای ایشان دوازدهم یکدیگر افتند مانند زهره
وعطارد ومریخ ومشتری دشمن دیگرند و همچنین
اگر بتربیع ومقابله یکدیگر باشند چون نیرین با نحسین
وبعضی سعادت ونحوست کواکب را نسبت وقوع بیوت
ایشان بابرین نهاده اند یعنی اگر بر شکل دوستی باشند
سعد باشند واگر بر دشمنی نحس مانند مشتری که بر تثلیث
است گویند سعد بزرگ است ومریخ که بر شکل تربیع
است گویند نحس کوچک است واما حقیقت در شرح
سی فصل خواجه علیه الرحمه گفته ایم لطیفه گویند
طالع سال عالم سرطان است وچهار وتد او برج
منقلب وآفتاب وسه کوکب علوی را اشراف در
اوتاد است مشتری را که کوکب حیات است
وبقادر طالع وآفتاب را در عاشر وزحل را در رابع
ومریخ را در سابع بحسب مناسبت وماه که خلیفه و
معین آفتاب است در حادی عشر که دوم عاشر است
وزهره را در تاسع که کوکب صلاح ودیانت ولطافت
است وعطارد را در ثالث که کوکب عقل وفهم و
علم وفراست وکیاست است وشرح انسی در تقسیم
درجات شرف سخن بسیار گفته اند نیک در خاطر نمی نشیند



اما حقیقت آنست که هر کوکبی را در درجه قوی یافته اند
یعنی عقل او آنکه ظاهرتر می باشد آنرا درجه اشرف او
خوانند ونوعی دیگر دوستی ودشمنی کواکب بحسب وقوع اشراف
ایشان گرفته اند چنانکه در تقسیم بیوت گفته اند لطیفه
عطارد که کوکب نطق است وعقل در طالع او را فرح
باشد وزهره که کوکب طرب وعشق است و
فرزندان وخرد هدایا در پنجم وقمر که
کوکب خویشان وحرکت است در سوم ومریخ که کوکب
بیماریست وشر واندوه در ششم وزحل که
کوکب شقاوت وستوران بارکش وبند وزندان
است وانواع مشقتها در دوازدهم ومشتری
که کوکب سعادت ودوستان وامید ناست در یازدهم
وشمس که کوکب امور آخرت وسعادتهای عقبی است
در نهم پس هر چه اصغر است از هر دو نحس ونیر فرح او
تحت الارض است وهر چه اکبر فرحش فوق الارض
وفرح سعدین ونیرین بر تسدیس وتثلیث طالع است
واز آن نحسین ساقط لطیفه زحل در هر جزو
که احتراق کند بعد از سی سال باز در آن جزو محترق
گردد ومشتری در دوازده سال ومریخ در پانزده
سال وزهره در هشت سال وعطارد در بیت

بسال و قمر در هر جزو که اجتماع کرده باشد بعد از
بیست و پنج سال باز در ان جزو اجتماع کند لطیفه
کوکب مذکور در برج ربع و بیت مذکر قوة مذکیر
او مضاعف کردد و همچنین ان کوکب مونث
در برج و ربع و بیت مونث اما اکر کوکب مذکر
در برج و ربع و بیت مونث افتد خنثی کردد و کوکب
مونث در برج ربع و بیت مذکر سفری کردد لطیفه
اجتماع هفت کوکب در یک درجه دلیل شری عظیم
است از دو وجه یکی انکه شش کوکب بیک دقیقه
محترق کردند و ثانی انکه پنج نحس غلبه کنند بر دو
سعد یعنی نحوست نحسین ظاهرست و نیرین بجرم نحس
اند و عطارد بهر مزاج که غالب بیند ان مزاج کیرد پس
چهار نحس را امتزاج غالب تر از دو سعد باشد و این
نادر افتد لطیفه از سعد ساقط چیزی نیاید الا
امید چنانکه از نحس ساقط ضرری نرسد الا خوف لطیفه
مضرت نحس بجوز برجعت و احتراق و هبوط و وبال
سخت تر باشد زیرا که بمنزلت مار دم بریده بود و
ضرر نحس مقبول بخانه و شرف و استقامت کمتر بود بدان
سبب که بمنزلت کرک دست آموز باشد لطیفه
بدانکه سعادت نحس را قبول کند چه او کریم نیست و نحس نکند

اینکه

زیرا که او لئیم است فایده هر نحس که خداوند هشتم و
دوازدهم و ششم و هفتم و چهارم و سیوم باشد
ضرر او زیادت بود چنانکه هر سعد که صاحب طالع و دهم
و یازدهم و دوم و پنجم و نهم باشد نفع او بیشتر باشد
بسبب اجتماع و مزاج ذاتی فایده هر برجی و کوکبی را
دو اثر است یکی ذاتی چون اثر شمس و زحل و عرضی
چون اثر عطارد در سنبله در امور ملکی و بزرگی و
چون عاشر باشند فایده هرگاه که قوت سعدی و نحسی
برابر باشد اثر نحس زودتر پدید آید بدان واسطه
که زحل قوی ترست از مشتری و مریخ قوی تر از زهره
بسبب اعتلای فلک و بطوء سیر و عظم جرم و باز عالم
تاثیر عالم کون و فساد است و فساد غالب بر کون
فایده مدار احکام در طالعها بر کوکب منیره است
پس بر مستولی پس بر صاحب طالع پس بر قابل تدبیر هر
یک پس بر قابل تدبیر قمر پس بر صاحب بیت هر یک
برین ترتیب اکر اول یافته شود دیکران شریک
او باشند بر ترتیب و اکر هیچ یک یافته نشود ان طالع
را اثری نباشد چه تنی بود بی جان فایده ارباب
مثلثات طالع و نیرین را اثری قوی است در سعادة
و نحوست تا ان حد که سعادت ایشان نحوست هر دو را دفع

کند اگر چه در طالع قران کرده باشند **فایده** چون درجهٔ طالع
زیادت از پانزده درجه باشد در احکام خداوند دوم شریک
او باشد یعنی صاحب طالع و اگر بیست و پنج درجه بیشتر باشد
حکم آن طالع از دوم باید کردن مطلق بر خلاف آنچه
دیگران گفته اند و این حق است چه برج را اثری دیگر است
و بیت را اثری دیگر **فایده** بر جهت دلیل ظاهر است
و تسویه دلیل باطن یعنی پنج درجه آخر را از هر خانه که
اجزا درجات مرده یا میته یا حشو خوانند اگر کوکبی
یا دلیلی دران درجات باشد ایشان را اعتبار نکنند
و ضایع خوانند اگر بعد ششش بیشتر از پنج درجه باشد بصورت
دران خانه بود و بتسویه در دوازدهم آن خانه پس ظاهرش را
حکم از ان برج کنند و باطنش را از ان خانه که در درجات
او باشد **فایده** ضرر آفتاب از قران مریخ و مقابلهٔ زحل
است و ضرر قمر از قران زحل و مقابلهٔ مریخ **فایده**
هرگاه که ثابتهٔ عظیم القدر بر درجهٔ طالع یا عاشر یا
بر درجهٔ نیری خاصه نیر نوبت یا بر درجهٔ سهم السعادت
افتد سعادت بزرگ بخشد صاحب طالع را چنانکه خارج
از نسبت اصل او باشد اگر آن حال در طالع سفله
بچه افتد حاکمی یا والی گردد و اگر در طالع شهزاده واقع
شود بر اکثر اقالیم عالم استیلا یابد اما اگر آن کوکب

بر مزاج سعدین باشد اول و آخر آن شخص نیک گردد و اگر
بر مزاج سعدی و نحسی باشد چنانکه سعد مقدم باشد اولش
عظیم نیکو کند و آخرش بفساد آید **لطیفه** از روی
تشبیه **زحل** در احتراق مانند سنگیست که تفته
شود و پاره پاره گردد و یا چون آهنی که نرم گردد و تیز
او خبث بود **و مشتری** چون زری که بگدازد و روغن
ظاهر شود **و مریخ** چون مسی که بتابد و توبال او بریزد
**و عطارد** چون انگشت که با تش رسد افروخته
گردد و ضعیف شود **و قمر** در اجتماع چون نقره
زر اندود که بگدازد و زرش باطل گردد **فایده** رفتن
کوکب در زیر شعاع آفتاب دلیل پیری و کهنی است و
بیرون آمدن دلیل جوانی و نوی و تحت الشعاع دلیل
خفا و ضعف و مرض است احتراق دلیل مرگ
و هلاک است زیرا که احتراق مزاج کوکب را باطل میکند
مانند سم **لطیفه** استادان این صنعت شریف سهمی
بدست آورده اند جهت حوادث عالم و او نتیجه سه
کوکب است که یکی بغایت بلند رتبت و گران حرکت
است و یکی میانه حرکت و میانه رتبت و یکی پست
رتبت در غایت سرعت چه امور عالم ترکیب سه حال
بیش ندارد یا آنکه بغایت کثیر المدت اند و رفیع القدر چون

طوفان وملت ودولت یا اکه حقیر قدر واندک مدت اند
جون صناعت وزراعت ومعاملت وتغیر هوا بس سهم
مذکور بحسب هر مرتبه مثل ان نتیجه دهد جون مراد ما اینجا
نوع آخر سیت کوئیم که هرکاه که فضل حرکت طوبر افتاب
بکیریم وحرکت زحل را بران افزائیم اکر مستقیم باشد
وکم کنیم اکر راجع بود حاصل حرکت آن سهم بود دران
شبانروز پس موضع افتاب را از موضع ماه نقصان کنیم و
موضع زحل بر باقی افزائیم تا موضع سهم الحوادث بیرون آید
ودایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و
در استقبال بر مقابله او تا جار درین وقت اثر به بدی
کند ویک نحوست اجتماع واستقبال ازینجاست وهم چنین
بر تربیع زحل بوقت تربیع نیرین حاصل سخن انست
که هرکاه این سهم مسعود بود بکرم یا بشعاع سعود ودر خانهای
ایشان میان خلایق اتحاد ومودت بود تا در خانهای
نحسان باشد حکم بر عکس بود ونیز کفته اند که اکر در خانهای
زحل بود دلیل کند بر فرو بستکی کارها وشدت سرما
اکر موسم بود وبادهای ناخوش وزد خاصه در دلو واکر در
خانهای مریخ بود خصومت افتد میان خلایق وبادهای تخت
جهد ودر موسم کرما کرمی کند واکر در خانهای زهره بود
مردم مایل شوند بلهو وطرب وغلبه نشاط در خلایق وبارندکی

واکر

واکر در خانه آفتاب بود هوا خوش کند ودر وقت
کرما کرمی کند ومردم بزرکی جویند وبا اهل دیوان اختلاط
بسیار کنند واکر در خانه قمر باشد باران آید ودر وقتش
وکسادی کار عوام وخبرها رسد مردم را واکر در خانهای
مشتری باشد هوا کشاده باشد خاصه در قوس ومیل
مردم بصلاح وخیر ورونق دار القضا واکر در خانهای عطارد
بود کثرت کفت وکوی باشد میان مردم وتهمت ونمیمه
خاصه در جوزا ومیل مردم بحساب وکتاب وخصومتهای دیوانی
لطیفه هر برج که بر یک طبیعت اند مانند سه برادر اند در
قوت وهر چهار برج که بر تربیع یک دیکر اند مانند چهار ترکیب
مخالف خوی ومزاج اند فایده کوکب جون در خانه خود باشد
دلیل کند بر قوت وفراغت وامن واکر در شرف باشد
دلیل کند بر عزت وحرمت وازدیاد جاه وثروت
واکر در اوج باشد دلیل کند بر رفعت وزیادتی مرتبت
واکر در اوتاد باشد خاصه طالع وعاشر دلیل کند بر سعادت
وسلامت وفرح وخرمی واکر سریع السیر باشد دلیل کند
بر جرات وجلادت در کارها واکر مستقیم باشد دلیل
کند بر استقامت احوال واستوار بودن در مهمات واکر
در وبال بود دلیل کند بر ضعف وعجز ودلتنکی واکر در
هبوط باشد دلیل کند بر خواری وذلیل واکر در حضیض بود

دلیل کند بر سقوط و خمول و اگر در خانه زایل بود دلیل کند بر عزل از
مراتب و بی وجودی و اگر منحوس باشد دلیل کند بر آفت
و نکبت و اگر بطی باشد دلیل کند بر تکاسل و تعویق در کارها
و اگر راجع باشد دلیل کند بر بیماری و حیرت و ندامت و اگر
محترق بود دلیل کند بر آسیب و موت و خوف و غفلت
فایده دلایل امن را چون اتصالات سعود و ادخالات
موالیمنی اثر بیشتر باشد و دلایل خسوف را چون اتصالات
سعود چون اتصالات نحوس و خسوف و کسوف در اوقات
فتنه و تشویش اثر ظاهرتر بود و برای آنکه وقت قابل و
مایل شده باشد و این دلایل مقوی و معطی کردند فایده قمر
چون از نحسی منصرف شود و بعطارد پیوندد نرخها بالا
گیرد و کار بر مردم دشوار شود و اراجیف افتد و اگر نظر
عداوت بود خصومت خیزد میان عوام و وقوع خیانت
و تزویر و تهمت بر یکدیگر و گرانی و اگر از سعدی منصرف
شود و بدو پیوندد خبرهای خوش آید و صلحها افتد و
رواج بازارها باشد و انواع شادیها در عوام و ارزانی
نرخها خاصه که نظر دوستی بود و اگر در اول سال قران
نحسین باشد خاصه در طالع یا عاشر پادشاه آن ولایت
را که بآن برج منسوب بود آفت رسید و ملکش را دیگری
فرو گیرد و اگر قران مریخ و مشتری باشد در شهرهای آن

برج

برج ملکی را آفت رسید و مصیبت باشد و اگر قران زهره
و مریخ باشد پادشاه روم را آفت رسید و اگر قران زهره
و زحل باشد قحط شود و اگر قران عطارد و مریخ بود آفت
منسوبات عطارد بود و انواع آشوب و بدیها و اگر قران
عطارد و زحل باشد بلا و تنگی عظیم باشد و موت خلایق
قران سعدین باشد راحت و فراخی نعمت بود و آسایش
خلایق باشد والله اعلم بالصواب

تمت الکتاب بحمد الله و
حسن توفیقه فی التاریخ [illegible]
کاتب الکتاب
فقیر احقر الناس
[illegible]



